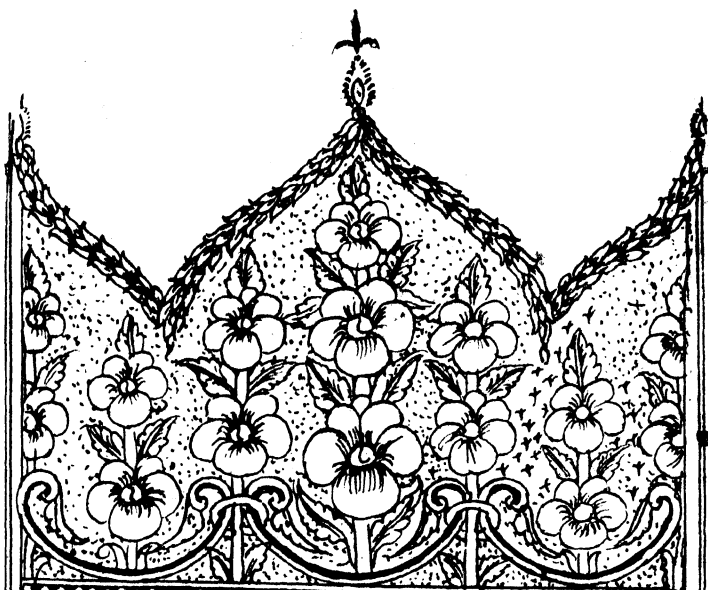


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232068

UNIVERSAL
LIBRARY



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بحمده يستفتح كل كسب و يذكره يصدر
كل خطاب و يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و يشهد
أن محمدا عبده و رسوله شهادة ينال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارباب و يصل على محمد و آله صلوة تنفذ ناموس المظالم يوم
الحساب و تعهد لنا عند الله زلفى و جناب اما بعد
حقير اضعف عباد الله الواحد الاحد ابو الخير محمد بن احمد مراد آبادي
موطنا فاروقى زينا ششبندى مجربى مشربا كه از بدو شعور داعيه طلبت
ورسم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنى افزو و مگر بمضمون اى بسا
الطبيس آدم روى هست به پس بهر رستى نبايد داد دست به دستوفين
خود پوش گندم نمائى جو فروش كه بهيل مركب گر قرارند و از كتاب و سنت بهر

و بزنی علما و فقرا برآمده و چسبند با دروین متین احداث کرده طریقت را غیر
 شرعیّت گویند و روحی آوردند و مترصد فضل رحمانی و توبه است سبحانی بودم
 تا آنکه قاندر خیرم بر بندگی خدمت فردا لا فراق قطب الاقطاب سلطان الشیخ
 فی الافاق وارث موارث الاولیاء را با استحقاق حجة الله علی عباده حرمه الله
 الغایضه فی بلاد قطب فلک الهدایه مرکز دائره اندراج النهایه فی الابدان
 سیدی و سندی و ذخیره یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله
 المنان مرشد ناو بادینا و اتاؤنا و ملاؤنا مولانا محمد فضل الرحمن
 متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم بنوره ضیائه رسانید فرابت الاوقات
 رات و سمعت بالاذن سمعت **هـ** بهو خیر من بدعی لکل عظیمه و اکرم
 من بطوی الیه المراحل من بعد بمطالع کتب قوم قدیم و حدیثاً مؤتی
 شدم و آخر کتابی که بمطالع در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
 با وی الی الله حال سرار الطریقه و البشیریه موضح دقائق السیر و تحقیق حضرت
 شمس الدین حبیب الرحمن مرزا **مقطوعه** جانا نانا شهباز
 قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شرعیّت و طریقت میکند و حل
 اکثری از دقایق مذہب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم بر من واجب آمد
 باستقصای کوشیدم و جابا تلا شیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت
 ایشان قدس سرهم اصناف آن یافتیم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت عیسی
 الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام المسلمین محی الدین ابو محمد
 عبد القادر احسنی الحسینی الجیلانی و حضرت عارف بالله مولانا

شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکمالات قاضی شریعت
 پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم جمعین نیز بدست آمد پس خواستم کہ تنہا تلمذ و تباہ
 بل رہ اور د عزیزان سازم و باین غرض آن شخص سابق را جمع اور دم و از
 ہر باغی گلے برچیدم و بآخر کتاب سالہ اسرار العارفین فی سیر الطالین
 شیخ اشیرخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
 کہ مختصری است مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ
 با مرسیکہ واجب است بر من فرمان برداشت امروی و نہ در آوردم در وی
 تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعہ را بہ کلمات طیبات موسوم کردم
 و بدو باب متوک ساختم باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل است
 بر چہار فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین فی فضل و کرم
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید فی فضل سیوم در مکاتیب قاضی
 شہاب الدین پانی پتی فی فضل چہارم در مکاتیب مولانا شاہ ولی
 محدث دہلوی رح باب دوم در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین
 و سیر الطالین شیخ سہروردی رح تا باشد کہ عزیزان متعہر دارند و فقیر
 بدعا محسن غانت یاد آزد و توفیق الا باللہ علیہ توکل و حق

سرب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب - و این
 باب مشتمل است بر چہار فصل - فضل اول در مکاتیب
 حضرت غوث الثقلین رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مکتوب اول ای عزیز سینه طلب خود یکی در بونه والذین جاهدوا
 فینا واثباتش و یحجد که الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر
 لخدمتهم سبیلنا گردد و در بازار ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم
 و اموالهم بآن لهم الجنة و از ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که عبت
 دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید مرغی از اسرار
 و المخلصون علی خطر عظیم نباشند و از لواحق انوار اقدس شرح الله صلا
 الاسلام حق علی نور من به شعلای بر تو تابد و از ندای داعی ادعوی
 استجب لکم باعنه در دل تو پدید آید و از حنیض قل متاع الدنيا قليل پاک
 سهمت بیرون نمی و از اوج و الاخرة خیر من التی عبور کنی و از نسیم و سخن
 اقرب الیه مرجبل الوهید بومی در مشام جان تو رسد و شجره قلب از ان
 و لا یتم از آید و از با و خبر ان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا
 یدع مع الله الماخربے برگ شوی در یاح فضل بهاران الذین سبقت
 لهم من الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یحب الیه من شاء ان یقبل
 فضل باریدن گیر و داراضی ریاض قلوب از نباتات و علنا ^{و یحبهم و یرحمهم} و علنا
 علما همه سر سبز شود و اشجار بابتین از ثمار ان رحمة الله فیه من المحسنین
 بارور گردد و عیون وصول از سر شمیم عینا شرب بها المقربون و روان
 سرور در آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یوتیه من يشاء نبارت فیض
 و رسنا لا تخافوا ولا تحزنوا و البشرا بالجنة التی کنتم تعدون و ضلوا

جنات نعیم رضی اللہ عنہم داد و در کلبوا و اشربوا هنیئاً بما کفتم بعملکم ^{و السلام}
مکتوب و و حکم ای عزیز ترس از ان روز که یوم یفتر المراء مرخصیه
 ولله و لایه و صاحبته و بنیه و از می سبه و ان تبد و اما فی انفسکم
 او حقنوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام محظوظ
 نفسانی مشغول مشغول و سرور مراقبه فاذا کرم فی اذکر که فرد و برودیده
 و ریشا دره و چون یوم میثدا ناضیه الی ربها ناظره بکشتا و نظاره کن و از تمیم
 و لکه فیها ما انشغی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یا و اور تاندا
 داعی الله بدعو الی دایم السلام و در گوش هوش تواقده و از خواجه غفلت
 انما الحق الدنیا لعب و هو میدا گروی و در طلب درجات و السابقون ^{السبقون} بقون
 اولئک المقربین فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب سمیت از جان
 و دل و تازی تا مشیر اطاف الله لطیف لعباده با هزاران اطباق نداء
 لهم البشیر ترا و پیش آید و عسا کراما و و لله جنود السموات و الارض
 همراه تو شود و بر شکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آمی
 و از و ام مباد نشن ان النفس الاماره بالاستغی خلاص یابی و لوح دل را از
 لطائف اسرار انقوال الله و یعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از خطا تر
 قدس قدیم با و ارد و در فضا سلوک فاسلکی سبیل را بلذ لا بجنح
 شتاق و بپر و از آید و از نمازش در با تین کلمه من کل الترات محظوظ
 گرد و آئینه سر از و امع انوار تجلیات هم صفت نور گرد و که سر توبه اللیل
 فی النهار کاشوف شود و در دهنه ضمیر تو از سطر مزاعم و انزلنا من السماء ماء
 داعی بالهم و قهر من جوهر گریز با و در ج ۱۲

فانبتا به جنات وحب الحصيد سرسبز همچو باغ ارم گردد و در موز و اجینیا
 به بلده میتا مژا فهم شود و استاز کشفنا عنك عطاءك فيصرك اليهم
 حدید از پیش تو بر دارند و تو در مشاهد کمال او فرومانی کاهی در دریا
 بی نیازی آن الله لغنی عن العالمین فروشوی و از سموم مهرب افامنوا
 حکم الله و گرداب سرگردانی فرومانی و کاهی از نسیم لطیف و لایبنا سون
 سراج الله در گلشن تمجید چون عن لب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
 و جبر نعمه انی لاجد یحییو سف بر کشی و حسا و بزبان ملاست پیش آیند و گویند
 لئلا الله انک لغی ضلالتك القدیم و چون تاثیر و القیاء علی وجه فاتر
 البصیر ظاهر گردد و همه اخوان با برادران نیاز و محبت در خواست کنند که استغفر
 ذنوبنا اننا کنا خاطئین و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علينا قوما
 در مقام مناجات آئی بزبان حال گوئی که سراب قد آتینن من الملائک علتنی
 من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت و لیجی الدنیا و الاخره
 تو فنی مسلماً و الخفی بالصالحین و السلام مکتوب سوم ای عزیز پیشتر
 ازین تفاقل کردن و مجاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب
 ارضیتهم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از
 وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اصل سبیلای بی خوف
 نداری و از تهدید یا قاتوب للناس حسابهم و هم فی غفلة معصونت یح
 اندیشه نمی کنی و از توبیح من کان یهدی حث الدنیا و الاخره منها مال فی الاخرة
 من یضییب یح یا دخی آری و از تنبیه فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الحی

همی المادای بیج انتباه نمی گبری تا چند در تیره غفلت سرگردان در بیدار شوی
 بی سامان باشی کی در صومعه توبی الی الله در شود و در محراب و اندی الی
 سر یکم توجیه و به بیان صدق و خلاص بر خوان الی و تهمت و جملی الذی
 فطر السموات والارض حنیفاً تافایس اسرار و هو الذی یقبل التوبه
 عن عباده و یعفو السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم
 بر تو مکشوف شود و یک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین
 و یحب المتطهرین و بهارج معارج لغرض تشاء عروج بخشد و مناد می قال
 بزبان حال ندانند که ان الذین قالوا ربنا انما استقاموا فلا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون شومس معارف
 از مطالع سموات سرای طلوع کند و اراضی قلوب بنور اهتدای منور گردد که
 انشرفت الارض بنورها و غطائر ظلام خیالی از پیش بصائر عقول مرتفع شود
 که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهد لوامع انوار قدس حیرت
 چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب و
 و بهیجان عشق او را در بودی طلب سرگردان گشت و غلبات شوق در موانع
 قریب انشخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندانند و محکم
 اینان گندم چون برکتی بریت مطلع گردی هستی خود را گم کند و لا یجعلو لعل
 اله آخر و در دریای نیستی لیس لك من الاشیء فرو شود تا گوهر امید و کج
 آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون غواهد که بر کناره آید
 در گرداب حیرت افتد و بگوید سحاب الی ظلمت نفسی فاعفر لی مرکب انداد

از لطافت و جملانه در السبحه و در رسد و او را با صل لطف
 نصیب بنجند از منشاء فرو و آروم فاتیخ نزار بن اسرار و الله بكل تقوی
 به سپارند و بر روز و اشارت وان الی ربك المنتهی اطلاع بخشند پس فاج
 الی عبد ما و منی چه باشد و لقد رأی من آیات ربك الکبری چه سنی وارو
 مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غور قلا یغیرت که الحیوة الدنیا
 و لا یغیرت که بالله الغرور عبور کن و از منازل ایل حضور که تعرف فی وجوه همد نصرت
 النعید یا و آور تا مگر بوی از نعمات بوستان خروج و سبحان و جنتا تغیر
 بنام جان تو رسد و جبره از جام جهان نمائی و یسقون من حلیع محفوف خنانه
 مسک و در کام تو بریزند و دقائق اسرار دقائق جاء الحق من ربك کثوف پو شود و تو
 بر بساط تغیر و لا یق مع دون الله ما لا یففعک و لا یضربک از مسافران خلقت
 علیک بناهم بالحق فناء و شاهد و مشهود استماع کنی کاتب با مدائمت
 خطاب فبشر عباد الذین یستمعون القلی فیتبعون احسنه از نایب شوق
 و در طرب آئی و گاه از صدقات سطوت فاستقم کما امرت و طلب بمعک سرور
 مراقبه خزن و کنی و گاه بحبل المتین اخصصوا بحبل الله جمیعاً خنک و زنی و گاه
 در فترت و ما النصره من عند الله در آ ویزی و گاه در دریای مستند رحیم
 مر حیت لا یعلمون فرو شوی و گاه بر ساط لطف ان الله بکم لکروف رحیم
 گذر کنی و از دقائق فسر به جو قاده فلیعل عمل اصالحا انما بر صینی و از انهار کل
 در جات عملوا بایدی اخلاص اعتراف نمائی و در طلب صدر ان صلواتی
 و نسیکی و محیاتی و علی الله سب العالمین لا شریک له قرار گیری و از مآره نسیم

و مرا و فی بعد من الله فاستبشروا بر غری و از منادی ندا شنوی با عباد
 لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز
 چون آهنگ مرا میرانش بماسع قلوب در رسد و از سماع نعمات خطاب
 السمعت بربکم رایا و آرو و سكرات قالو لیلے رانند که کند و عند لیسان خزان
 باوقار حسرت نغمه یا اسفی علی بوسف بگشند و بر لبه کرب ترانها انكسار ^{بصفت}
 عینا من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نواهی بی نواهی اما انكسار بشتی
 و حقیقی الی الله باهنگ قضیر جمیل فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق و ^{منا}
 سموات سرایر و لمعان آید و انوار جنون دل را منظمس گردانند که یکا دسنا بقره
 یذ هب بالابصار و قطرات غبرات از سحاب اعین ارواح چندان متطاویر گردد
 که از منی مزرعین کان میر بد حث الاخرة نزوله فی حثه از نباتات و عدل
 الله مغافه کنذیه حله محصد گردد و وحی الحق آمال و من یتوکل علی الله فهو حسبه
 بنفحات رواج ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا سر سر معطر و مزج
 شود و اعضان نهال صبر شمارا غایب فی الصلوات اجزیه بجای حساب بهما پست
 رسد و مرتاح غایت هذ اعطائنا فاما ننا و امسك و استبراز آید و منادی
 و هربك الغفلة و ذوات ^{استبحر زده است} الرحمة ندا دهد ان هذا الرزق قلنا له من فساد و الله اعلم
 بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبهه اضطراب بر خاک نیاز نبندی
 و از سحاب اعین باران حسرت بناری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز
 و شالستان اسید بر اعین مرا و بارور نگردد و اعضان صبر با راق رضا و آید
 انس و فخرات قرب و ان که عندنا ^{عراصین مع عین} بالفرح و غم ^{بمنق} ما لب سرسبز نشود و به نهایه نرسد

وعزيب قلب مغرم شوق و در نعم نياید و بهای فواد با بجه الى ذاهب الى سربى
 سجدین از نفس ام الانسان در پر واز نشو و از فضاير لامدن عيتيك الى
 ما متعنا به انزلوا جاسمهم هرق الجميع الدنيا لفتنهم فيه عبور كنند و هرگز
 بسده مقعد صدق عن طيل مقتدر رسد و از اثمار اشجار لهم ما يشاؤون
 عند لهم ما يبيع بر خور و از بوستان واللّه عند حسن المالك بوى بشام جان
 نرسد و از گلزار نغم و لهم دار السلام عند لهم وهو وليهم بما كانوا
 يعملون يبيع بر خور و اری نياید و اسلام مکتوب **هشتم** اى عزيز چون
 فروغ نور صبح توحيد از افق مشارق قلوب ظهور يابد که والصبح اذا انتفس
 شموس بين اليقين برا فلک سراير برخ استوار شود که والشمس تجري مسطر
 لطلعات وجوب بشريه و در صور الزار لمعات نور هم ليعبى بين ايد لهم متوارى
 شود و سر توجر الليل فى الظلم ظاهر گردد و وسابقه عنايت الله على الذين آمنوا
 يخرجهم من الظلمات الى النور نقاب از پيش بر دارد و بر شکر شيطان که ان الشيطان
 لکمد و صلب فيم زالى و او در مکر که فالتخذ و عدا و باسپاه خوش که زين
 للناس حب الشهوان من النساء والبنين بالشكر قلب معارض شود و ايشان از صدف
 حال لبسان اضطراب بر خوانند که يضيّق صدرى ولا ينطق لسانى و با هزاران
 عجز و خواست کنند که واعف عنا و اعف لنا و ارحمنا انت مولينا فاعفنا على القوم
 الکافرين و ما نفت عند هه مفاخر الغيب لا يعلمها الا هو ناکند که ولا تهتموا
 ولا تحزنوا و انتم اهل علم و اما و عسا کروان حمد نالهم الغالبون را اما اعلام
 اذا جاء نصر الله و الفتح و در رسد و طلعه انا فتحنا متع انا النصر بهر سلتنا و الذين
 هبطوا و بهر کيش فرستند تا از دشمن و افاضند و از اهل طهارت

امنوا اني ام فرعون من تشاء وكنتم وبرتكم اعدا حمله آرد و اخبار انصر
 من الله وفتح قهر بمتواتر شود و منادی حال ندارد و هر که قل اللهم مالك الملك
 تقى الملك من تشاء وتنزه الملك من تشاء وتغفر من تشاء و تذل من تشاء
 بيدك الخير انك على كل شئ قدير **مكتوب نهم** ای عزیز از کائنات الملک
 والبنون زبانية الحیوة الدنیا برون آئی و دست از شغلنا اموالنا و اهلونا
 بردار و از جنس من محبت فرما و از کمان تیر غفلت که نسوا الله فالنسيهم انفسهم
 پاست همت راستخت برون بر و تم و از خش طلب و رسیدن عشق و راز و
 کرمی سبقت و السائقون السائقون اولئك المقربون بچکان استعانت
 استعینوا بالله سبحانه اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون
 و در رسان شاید که یک دولت و بشر الذين امنوا ان لهم قدرا عند ربهم
 و در رسان و بشارت چنین و ارساند که ان الله بالناس لمرؤف رحیم و اسرارنا
 قد جاءكم بصابر من ربكم را بدست نود و نه چون بر موز و اشارات آن الطلاع
 یابی در حال از سر شوق سراقدم سازی و قبل السلام هذا صراط مستقیم
 پیش گیری و قصد نرنگاه لهم جنات تجري من تحتها الانهار کئی و از جنات
 نهم ندم لهم درجات عند ربهم و مغفرة و و زق کرم خرام تر بر جبین و بیشتر است
 ان الذين سبقوا لهم منا الحسنی و در رسد و از مملکت لهم و السلام من الله
 عنهم و رضوا عنه خبر با یک باز گوید و بخت گاه و من اوفى با عاهد علیه
 فسیؤتیهم اجر عظیم و اعمی شود و باز گوید که لتتالوا للبر حتی تنفقوا امام حقون +
مكتوب دهم ای عزیز چون لوا مع النوارات نور السموات و الارض

نیز ستمگاه ضما را یخ شود و زجاج قلب از تاثیر آن نوزانی گردد و که المصباح
 فی نهج الحجة الرجاجة کانه کوب در پی بوارق کثوف یوقا من شیخه مبارکه تریقی
 از راه اوقات غامه لا مشرقیه ولا مغربیه و لمعان آید و قنای دل فکرت یکا در تنها
 یضی و ایام تمسسه نازا فروزان گردد و آسمان سر از خجسته حکمت و بالجم
 هر یفتد و ن سر بر سر بله فرین گردد که انا نرینا السماء الدنیا بنیتا النواکب
 و انما جعفر از افق نهر علی بر اوج استعد عروج نماید که و القدر قد ناه منابر
 حتی عذاک العزیز ان القدیر و غشایا لی غفلت که و اللیل اذا یغشی صفت
 و النهار اذا یخجل یخشد و ریاضین بکثر از نعیم که و المستغفرین بلا سوا امر نماند
 و باطل اسرار کافوا قلیلا من اللیل یا هججی بنجات احزان آنگاه عشق پر کشد
 صبح دولت بیدای الله لغو کا من نشاء و روم و شمس ساروف از مطلع ^{الله} من
 فهو المحدث طلوع کند اسرار الله الشمس یغشی لها ان تدبر القدر و لا اللیل سالی ^{الله}
 و کل فی فاک یسبحی بظهر راجا و لطائف و غوامس اسرار و یغیب الله ^{الله} الهم
 للناس و الله یکل شیء علیهم از خفا را شکل مکتوفه شود و الله عالم بالعموب
مکتوب یازدهم - او عزیز چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم
 اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار در حریت لکم
 الاسلام دنیا و لمعان آید و شواهد آنها را امن شتر الله صکره للاسلامه
 فهو علی نهر صیه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین البین مشاهره شود
 و بر وقایق نفایس اسرار و لله خزائن السموات و الارض خبر دهند و بر وقایق
 محتای فی الارض آیات للمؤمنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانن و بر نوز

اشکرات قایم اند تا افتد وجه الله محرمت کند ریاخ فیض و ارسنای الیاح
 لویح بار و یایح فضل نصیب بر حمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف
 بعباده و ربانین انا لا نصنع احسن عمله در وزیدن آید و اشجار باین
 ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون با وراق شهود و ثمار تجلی بهم بیشتر
 و بار و رگر و وینایح وصول بخله فضل الله بوقتیه من نشاء از شواخ جمال
 و الله بخله فضل العظیم در مهمل او ویه قلوب جاری شود و مخر احوال زمان
 چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم اجرهم
 و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا
 ۲۱ استخوفون رضوان و یارب بلد طایفه تو بهب عفو را بحسن بحیات سلام فوق
 من رب رحیمه در رسد و ابواب جنت جهت وصول باز کند و مانده نیمه ضعیف
 عنهم و پیش کشد و بگوید و لکم فیها تسکین النفسکم و لکم فیها ما تدعون و لا
 من عفو رحیمه **مکتوب و واز و هم** ای عزیز چون بروق شهود
 از حرق غمام فیض عیدی الله نور من نشاء و خشنیدن گیر و در وایح
 وصول از مهب عنایت بخش بر حمتنا من نشاء در وزیدن آید و ربانین
 انس در ریاض قلوب بشکافد و بلابل شوق و ربانین ارواح نبهات ^{سفر} با
 علی یوسف چون هزار داستان در ترجم آید و نیزان اشتیاق در کوانین سراز
 ببرزند و الهیار افکار در فضائی غطت از غایت طبران پی بر شود و فحول عقول در کاد
 معرفت پی گم کند و قواعد ارکان انهام از صدمت مهبت در ترزلزل آید و بن
 عزایم در سحر ماقدر و الله حق قدره بریایح و هی تجوی لکم فی مویح کمال

در بچم حیرت فرو ما ندانم و در یامی عشق بچم و بچم در تلاطم آید هر یک
 بزبان حال نماند سرب از لطفی منظر لایب را و آنست خبر المنزلهای سابقه عنایت
 ان الذین سبقتم لهم من الحسنى و در رسد و ایشان را بر ساعل خودی فی

صدق فرو آورد و در مجلسستان با ده استدر ساند ما نده لغیر للذین
 احسنوا الحسنى و نریایه را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب با بدی
 سفره و سقا هر بهر شرب با طهور اگر و ان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
 و اذا رأیت قمر سائت لغیا و ملکا کیدا مشا هده کرد و مکتوب سیزدهم

ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر رموز فاعنی و ایا اولی الاصل اطلع باید عقلی
 کامل باید تا و فائق اسرار سزایهم آیاتنا فی الکفاق فی انفسهم را و را ک کند
 و یعنی صادق تا شود هر معرفت و ان من شیء الا یسم بحجده و لکن لا تفقهون شیء
 ربین قلب مشا هده بنید و بدو اعی وصول و اذا اسألك عبادی عنی فاق برب
 احبیب دعوة الداع اذا احاطت مستقبل شود و از و ابر مینه الحسبتم انما خلقنا
 عبدا و انکمالنا لیرجعوا از خواب غفلت یلیهم الا ملک عنوف یعلمون بیل
 اگر و و بعروة الوثقی و مالکم من دون الله من ولی و لا یضرب حکم و زرد
 و بر سفینه فقر و الی الله سوار گردد و در و یا می معرفت و ما خلقت الخلق الا لکن
 الا لبعبدون مروان و اربوا صی فرو و آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد
 فانه فوین اعطیها و اگر جهان در طلب رود فقد و قم اجرة علی الله +

مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عسا کر خدایات الله محبتی الیه ^{نشد}
 بر ولایت قلوب و باز و طواعی نقوس اماره را بهجام ریاضت و جاهد ط
 طواعی جم طاعیم بنویسند ۱۲ م و بر سر اقبال ضلحه ایست و الی و ۱۲

فی الله حو سجده مرتاض و نازل گرداند و جبارمه فراغت را در مجلس نقیضی بمکمل
 مجاهد و در کشد اُمنیه را با غلال و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و پیروان گونا
 و اعمال انوارات و اختیارات را بتدابیر و من یعمل مثقال ذره خیرا یزید منادیه
 و انبیاء رسوم و عادات و توابع اعدا رکاب تلخیص و طامات را بکلی از میان بردارد
 و منادی حال بزبان صدیق مقال مذاکند که ان الملوك اذا دخلوا قرية
 افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون ارا منی صفائی قلوب از لوث
 و من یبیت غیر الاسلامه دنیا فتن یقبل منه مسفا گردد و حدائق ارواح از این کم
 الطاف من تعبد الله فهو المهدى سراسر معطر و مرقع شود و صفات ادراک
 سراسر از نفایس رفوتم بطائف اولئك کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و
 شهو یوسف بدلی الاخر و غیره از حسن صفت حال گردد و درو اسی اشتاق چون حیاء
 عشق را در هوا شود و بزبان حال صدا بازگوید و تری الجبال تحتها جامدة و هی
 مزمز اکسحاب اسرافیل عشق صور درود و نفخ فی الصور و تاثیر ما غنقه فضعت
 من فی السموات و من فی الارض بظهور التجدد و مبشر اقبال لا ینفخ هذا نقرع الا کبر
 در رسد و ایشان را تمکین دهد و بعلیین فی مقعد صدق عند ملک مقتدر
 داعی شود و رنثوان به بشدت بشیر یکم البیوه پیش آید و ابواب جناب بنیم
 بکشاید و بگوید سلامه علیکم طبتم فادخلوها لالدین و ایشان بگویند
 الحمد لله الذی صدقنا و عدنا و اوتینا الارض یتوبوا من الجنة حیث
 نشاء فنعلم اجر العاطین **مکتوب پانزدهم** عزیزیک از اویم
 شہوات و لا تنعم المهدی فیصلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت

ولا تطعم من اغفلنا قلبه عن ذكرنا برون آمی و از صحبت اهل فسوق که فویل للفا سببه
قلوبهم عن ذکر الله برهنه و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یأتی یوم لا
درجه من الله نداس العیان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله کموش
موش استماع کن و تنبیه بحسب الاشیان ان یقرک سده شمس از خواب غور
ولا یغفلکم بالله العزیز بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجار
وهمیع عن ذکر الله خبر بریس و از برای تعصیه و پامی از سر سازد با ویر القطار
کن و تبتل الیه بتبلیه باز و تجرید قل الله تعذرهم و راحله نفوس و افعی
امرئ الی الله با قافله اهل صدق کو نویسم الصادقین مسافر شو و از مسکن خارج
و نیا که انا جعلنا علی الارض نریة لها عبور کن و از سبیل مهالک فتنه که انا جعلنا
و اوه که فتنه بسلامت بگذر و از مناجیح مسالک هدی ان هذه تذکره فمن
شاء اتخذ الی ربه سبیلا هر پیش گیر و بسان اسطرار اتمن بحسب المضطر اذا
دعاک با تضرع و زاری بر خوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر منایت قدیم
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با نبیارت تحت سلام قوی
من رب رحیم پیش برود و بر جنبیه بضر من الله و فتح قدیم و بشکلمو منین سوار شود
و بجنات غلد فاقبلوا اتباع من الله فضل داعی شود و نسیم غر وصال از هر طرف
در و زیدن آید و اقماح شراب محبت با یدی سقاۃ غیب گردان مشاهده شود
و آهنگ ان هذا کان لکم جله الاکان معیکم مشکو ابرکت و بمقام اش
و نانه و کلط الله موسی یعلما آغاز کند و دیباچه فلما تجلی ربه للجبل اطباب وید
و نواظر عیون بصائر از سکران حالات و خرم موسی معینا خبر باز وید و وجوه

یومئذ ناصقاً الی ربہا ناظرۃ را معانہ کند و محبت معترف آید و بزبان حال
باز گوید لا تدركم الا بصبرا وهو بذكر الاحصاء

فضل دویم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شہید قدس سرہ اگر شنید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بر غرور دار اکبر التماس تحسیر حسب و نسب از فقیر کفریہ اند
چون فائدہ معتد بہا بر آن تشریف نمود تغافل می نمودم اکنون کہ سماعت از حد گنہ
مجملی میگیرد و دریابند کہ در حقیقت سرمایہ وجود فقیر و آغاز فطرۃ الی و در انجام
مرستہ خاکست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار بہ بیت و مہشت واسطہ
بتوسط محمد بن حنفیہ بہ شیرینی کبریا علی مرتضی علیہ التحیۃ و التثانی میرسد اکیلا الی الدین
نام یکے از اجداد فقیر در شہت صد ہجری بتقریبی از مبدۃ طائف و مکت کرستان
افتاد و با جدیہ یکو از حاکمان آن حدود و ش کہ سردار الوس قاضی لان بود و
دست داد چون اورا بسری بنود حکومت آن ناحیہ تعلق با ولادینان گرفت
و قتی کہ ہمایون بادشاہ مملکت ہندوستان را از دست افغانہ شور متخلص گردانید
از ان خاندان نو ہما در محبوب خان و بابا خان نام را کہ بہ سہ واسطہ با میر مذکور
میر نہ ہمراہ آور و احوال این ہر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادر
این بزرگان بخانزاوہ امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بہما واسطہ بہ بابا خان
سنتہی میگرد و ہندم ہجری خان مذکور کہ در عہد اکبری مصدق بنی شدہ بود و بعد از کرم
گرفتار بود و عمری در خدمت او و بخدمت بادشاہ گذرانیدہ آخر بدو ترک دنیا

مغرور و مغرور گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده و سال
 هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده و در هزار و صد و سی و نه ولادت
 فقیر اتفاق افتاد و در عمر شصت و نه سالگی گردیتی بر پشت و در بیت کمر
 بسته دست از دنیا برداشت و پایی سبی از سر ساخته و راه فقر گذاشت علوم متعارف
 در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث و خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تلمیذ
 شیخ المحدثین شیخ عبداللہ ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
 و بگو تلمیذ شیخ اقر شیخ عبدالحق شوقی سند کرد و ذکر طریقه لغت بندیه با خرقه و لباس
 مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدائی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کہ بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی محمد والف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد گرفت
 و عمر خدمت ایشان بسبب زبده بعد وفات ایشان از شایخ مسعوده ابن
 سربقه استفاده نموده و آخر باستان فیض آشیان حضرت شیخ الشیوخ شیخ
 محمد مابد شامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطه بحضرت محمد رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ میرسد جهاد نیاز سود مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قائم
 و سہروردیه و خشتیه حاصل نمود و تا امر وز کہ ہزار و صد و ہشتاد و پنج ہجری ست حکم
 ابن حضرت از سنیال تبریت طالبان غذا مشغول ست خدا تہم بخیر کند ببرکہ
 حبیبہ صلو اللہ علیہ وسلم مکتوب و و ہم مند و ما این بار و حوشبہ نوشتند
 یکے آنکہ خلفای حضرت سہروردی و کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
 مثل اولیاء متقدین ازینہا بطور غیر سد و و ہم آنکہ مریدان خود و انبارتہای
 عالی میدہند و حالات آنها و لالت بر آن بشارتہا نمیکند و نیز مسادات آن و ایشان

با آنکه بر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و تمنی مستبعد می نماید -

جواب شبه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فناء و عو
کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایه مافی السابحات
از ان طائفه باظهار این امور ماسور بوده اند و فرق حکم علیه سکر معذ و پس نشان
ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کالی غیر از نبوت
بالاصالة ختم نگردین و در مبداء فیاض نخل و درین ممکن نیست پس معنی بزرگان جز
ظن را چه مانع است آخر از صالحی مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت
ست که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد
و ضغفار اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مسکاشات
که منظور عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از
بوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحوم اند بمقتضای
این موگشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین
باتباع کتاب و سنت است از اوقای مواجید اهل این طریقه نیز مشاهیر و اوقا
همان جماعت است فلا نکتی من الممتزین **جواب شبه دوم** آنکه
در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علم مخصوص ادراک نسبت بر کیف
این طریقه کار هر عمر و زید نه اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نمیند و در آثار
ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد
اهل خلاص و ریاد و از باب حق و باطل شریک اند و از صد و معاصی احیاناً تا تمیز
هیچکس محفوظ نیست و حق این است که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت بانی حقیقی
 نیست و مقصود این منایح از بشارت آنست که مرید از آن مقام مضیی یافته است
 نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهم رسانیده تا مساوات با آنها
 لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جهد و جهد بکار برد و شریکیت
 آن بزرگمان شود استیلا ندارد و فیض روح القدس از باز مدو فرماید و
 دیگران بهم بکنند آنچه سببی میگردند بدانند که نسبت این حضرات انکاستی
 مثل الطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم
 مرآت گردد و انکاس مبدل تحقیق شود و مرید بمرتبه کمال تکمیل رسد و بعض
 اوقات عکس مقام نیز در آینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده
 و بپرگشت دقیق و نظر تحقیق ماکا نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید
 و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذاة ظاهر شده بود و رو با ستار و آرد
 پس آنرا آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار و دلج
 یافته است که در چیران نسبت کشفی کیاب است و مریدان بنا بر ضعف همت
 با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند و استلام -

مکتوب سیلوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه
 چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت عرب عبارتست از علاقه بین لفظین
 و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانہ و خلق واقع است
 که متکلمین تعبیر میکنند از آن به صانیت و مشعوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از
 طایفه نسبت این مکتوب صوفیه اگر چه در بیان تعبیر از آن لفظ و روش در کثرت میکند مثل ظهور آب

و در صورت موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست
 و حاصل این تشبیهات عینیت متعلق است با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات
 مشروع و معقول میسازند و اگر شبهه بودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اصل
 منبسطه شمس با شمس میفرمایند ظل اینجا بمعنی تخلی است یعنی ظهورش در مرتبه ثانیه
 و ظاهرا هست که این کثرت وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند باشد
 فرق است میان تشبیه اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل است
 همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل و انموده است اما محل مواطانه بجز
 بر دیگری اینجا صحیح نیست و در اینجا صحیح است پس بنهودیه باین تعبیر من وجوب
 اثبات غیرت میکنند بطوریکه در توضیح وجود حقیقی ظل نهند و این معنی از کتاب سلوک
 باستانی میتوان استنباط کرد و مقصود از معنی نسبت بطور اول اگر کتب صدوفیه وجودیه
 باید دریافت و بطور ثانیه این است که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه سلب
 الهی مرکب اند از عدم وجود با هم یعنی که اعدام اصنافیه یعنی عدم العلم که معبرست
 بجهل و عدم القدره که معبرست بجز و غیره اما که مفهومات متنازعه دارند و ثبوتی در مرتبه
 علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عبارات اند کرده -
 انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی هفتینات عالم
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی فی العلم مرکب اند از اعدام اصنافیه و ظلال
 صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجیه
 گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجوه ظلی موجود اند نه بوجوه حقیقی و در خارج
 ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست

از وجود و توابع آن ظلاماً و انکساراً مستغادهست از حضرت وجود جل شانه فلان
 با وجود استیقای فی الخارج الحقیقی الا الله فهنا هو التوحید و چون عدمشناش ناقص
 و وجود و مبداء غیر و کمال و عالم مرکب است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست
 و وجود و عاریتی و وجود حق بسیط و غیر و جن محض است و عین عالم نمیتواند شناخته
 عالم جمیع حسن قبح خواهد بود و اما وجه حسن همه مستغادست از حضرت وجود و وجهات
 قبح همه حاصل از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت اسعاده خود و عذبت شایخ
 که ظل حذب الهی است بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت
 از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقعست فرماید
 فیوض و برکات آن نسبت محاذاته که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود و بر نفع این حجب
 که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت یقین سالک بودند تمام ظهور و میرسد و استیلائی
 آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و این حالت را نسبت فنا میگویند و بعد فانی
 که وجود و محبوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک بان وجود
 سکار غایب بشریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقا میگویند
 پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بنهاها کرده و از تجلیات صفات و ثبوتات
 گذشته تجلی ذات محبت مشرف شده و زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدو عصمت
 که عبارتست از عدم احتمال صدور شر میسر شود و گرنه بقدر طی مسافت از امکان
 بسوی وجوب از عدم که مشرفست دورتر مؤاقتد و وجود حق که غیر محضست نزدیکتر
 میگردد و چون ظلمات عدم در استیلا محو انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدق
 میشود اما با احتمال وقوع شر احیاناً اولی و ثانی نبی میگردد و در تربیت و اصلاح خروج

فنا

استیلا

فنا

فنا

فنا

این است معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور است
 که در اصطلاح این قوم است بر سبیل ایجا از مشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحیم الله
 و اسلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم
 دوام حصول است کما غفلت از جناب حق ثنائی رد میباید سبب حیثیت بد است
 که بنا بر این شبهه بر اشتباهی است بپائش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و
 حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض
 خود و حصولی حصول صور معلومات است در مراتب ذهن بنسبت عقل و حواس سالک
 که اسیر علمی از حقیقت امکان با وج و جوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری است
 نه حصولی و کیفیت تلقین علم حضوری عارف جنبایا هی است که نزد صوفیه وجود
 اشیا زطلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجودی
 و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست و نقد و تکثر ظلال از راه تکثر شیوات
 وجود است و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل است و از ظلمت خود آگاه نیست وجود
 مستقل برای خود در پندار ثابت میکنند و در حین حکم لم یفعلنا اشاره بهمان وجود
 و همی بنمایند چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب را
 و ظلماتی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگرد و دو باصل خود
 و اصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبندد و وجود خود و توابع آنرا مستعار
 از اصل میداند و در میابد که ظل را حقیقی علمیه نیست بلکه همان اصل در مرتبه
 ثانی بتعین ظنی ظهور کرده است و اضع میشود که مشارالیه و مرجع آناد نفس الامر
 اصل است نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظنی او بود متعلق بظل میگردد

و اشاره بلفظان اولاراج میشود بجل چون این اعتباری است از اعتبارات اهل نایا آن
 انار جوع نفل میکند چون این حالت ستم میگرد و انرا دوام حضور گویند و این حضور را باطن
 تحقیق فائز ال نیست و اگر کما هر قنوری و ریختاری و سبده قدرت در علم عالم واقع میشود
 نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس با غیبت
 که تمثیل امور بشری موقوف بر آنست و این علم اصلا در جناب قدس باریت که قول
 را در آن با نگاه و دخل نه و نشان این اشتباهات اینست که قبول علم عالم را تصور علم
 حضوری دانسته میگرد و ام حضور میشود حضرت فاروق رضوانه تعالی عنه که فرموده است
 اَصْلِي وَ اَحْتَجَّ الْجَبَلِيَّ شاره باین هر دو علم است که تجربه حلیش لعلق بیا هم حصولی دارد
 و حضور در صلوة اقبال علم حضوری است و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود
 و تدبیر جهانی تصور اسباب صورت نمیکرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار
 که داخل عبادتین است در یک جزو زمان از نفس احد تمشی نمیتواند گذشت و معنی قول غلبه
 ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام **مکتوب پنجم** بر خور و ارا از
 احوال شبها که در مقالات کرامت آیات قیوم ربانی محی و الف ثانی رضی الله تعالی
 عنه بر علم خیزدان و ارومی شوند استفا کرده اند بمطالعه در آمد و در **یاب**
 که بنا بر این اعترافات بر جمل است یا بر جسد و این رسم انکار معمول قدیم است اهل تعصب
 و تکلیف فریغ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله مانوشته اند و حضرت مجدد و در کتاب
 خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع و خل تحریر فرموده و از اولاد اجداد ایشان حضرت
 شاه یحیی رحمة الله علیه رساله افضل درین باب و حضرت مولوی سرخ شاه رحمة الله علیه
 رساله سمع بکشف النظم عن وجه النظم بطریق جمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب

مولانا محمد بیگ ترکی ثم لکھی رسالہ کئی بہ عطیۃ الوہاب الفصل من الخطا والصواب
 براسولہ واجوبہ درو رسالہ محمد بن نجی تلمیذ شیخ ابراہیم کردی غم المذنی نوشتہ دہرہ کا
 علیٰ مآسب اربعہ ویار عرب مجمل مسلم گردانیدہ و ماہ خند کہو معارف غیر متعارف
 ست از جناب ایشان کہ در قرون اولے شیوع داشتہ و بعد قرون ثلثہ مشہور بالبحیر
 و پرہ کہ مون رفتہ از خصوصیت طینت مطہرہ ایشان کہ بقیہ طینت مقدسہ جنابا
 بودہ بر وزنمودہ اند انصاف آنست کہ اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع
 کتاب دست ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بہ میزان شریعت پس متشابہات
 کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر والعلانیہ و اگر ازند او را معذور
 دارند چہ کہ این قوم را عذر با سے بسیار عارض میشود گاہ در غلبہ حال عبارات ایشان
 بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاہ در معلومات کشفی بنا بر غلط و سہم و خیال خطا واقع
 میشود و در آن خطا مثل خطا سے اجتہادی معذور اند و گاہ اطلاع بر اصطلاح ایشان
 سیر غمز آید پس بر غایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام
 کرامت انتخام حضرت محمد و محض فضولی ست کہ بنا بر طریقہ ایشان بر انباء سنت و صفات
 ایشان شون ہمین نصیحت و موعظت ست و بیشتر سبب ہجیان بن فتنہ انکار توحید و وجوب
 و اثبات توحید شہودی چہ کہ از چہار صد سال ہجری از عہد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
 رحمتہ اللہ علیہ تا عہد مبارک ایشان اوجیہ اسماع و از زبان مردم از مسک و وحدت وجود
 معلوم بودہ است و انکار حضرت محمد و بر توحید وجودی نہ مثل انکار علیا سے ظاہرست بلکہ از
 متعاسکہ و جوہر ویتکم میکنند تصدیق و تسلیم آن مومنانند انقدر مہمت کہ معتقد اصحابی و توفیق
 این مقام سفیر باند و غیر توفیق الجملہ بن الحق و الخلق بہی کہ محفل وحدت وجود چہ شہیدی کہ متحقق

در خارج حقیقی است نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق محلیت
 اثبات میکنند و بصورتی که وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و اسلام
 مکتوب ششم بعد حمد و صلاه از فقیر حاجنان مولوی صاحب میرزا
 سید الرحمن مطالبه نمایند که انکشاف نام طولانی مشتمل بر شش بهشتی است که به متوجه مقامات
 کرامت سمات حضرت قیوم ربانی عجیب الف ثانی یعنی الله عنه بود و در فرمود محمد و ما
 این شهابت از عدم اطلاع بر مصطلحات اینجانب ناشی شده اگر ممیسه شود محملات ثلثه شهاب
 حضرت ایشان مطالبه نمایند و طرح خواهد شد و فقیر مثلاً لا اله الا هو حریفی چند و نگار و
 باید دانست که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمی نمایند - بگو وجود معنی کون
 حصول که امر انزاعی و معقول ثانوی است - دوم وجود منطبق که منشأ انزاع معنی
 اول و معبر لفظاً بر وجود و بصدا در اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات
 اتعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد - سیوم
 وجودیکه اول الاوائل و مبدأ لمبادی است و بر عزم قوم بین ذات است و ذات بآن وجود
 مصدر آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه
 وجود و ذات هر دو در حقیقت یک باشد صدر آثار را خواه بوجه و منسوب باید کرد و خواه بذات
 مطلب و احد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجام و خلل است تسلسل
 آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستغنا از موجود دیگر باشد و بآن وجود و مصدر
 آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تخاصی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
 وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة بگویند و بگویند که از راه اعتیاد است که در بیان
 شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسما را الهی توفیقی اند و دو شبهه دیگر که در محبت

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه حقیقت محمدی است صلوات الله علیه وسلم از مکتوبات جلد
نالت رفع میشو و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین
رضی الله تعالی عنه و لدی هذا علی رقبته کحل لی الله نوشته اند اگر مخصوص
بماصرین دارند چه نقصان عاید بحجاب آنحضرت می شود و استثنای مستقیمین خود ازین
حکم حکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث کاینکه
اوله خیرام آخره استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امری است و
هر متاخری و متاخری است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و گاهی
غیر از کمالات نبوت بالا صالیه ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل و انکسالات نامتو
بودم و الحمد لله و بعد اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا - و السلام -

مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر حاجانان مطالعه نمایند که التفات نماید
مستلمه فضل یکباره دیگر ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی می و الف تالی
و محبوب سیمانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما **محمد و ما فضل برده**
قسمت جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناد فضل کلی زیادت
قرب الهیست و نعمتی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب سماعی مطلب می تواند برد و اما فافه قطع نمیتواند کرد و قل عبارت از آن است
و سنت و اجماع قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان درود
کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است و اصول ثلثه شرع ازین امر سکت و کشف
محمول خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نیستند
از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشمی که احاطه کمالات این حضرت بکند و حکم بجزم فضل

طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس سبب اولی سلم تفویض امر به علم الهی و سکوت از فیض ملکوت است
 و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود که این سبک
 از ضروریات نبی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از ویواچینها موافقتی که ما را بجانب حضرت
 مجرب دست و دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل میرود **د** هرگز در پیش کرم
 نمیباید زد و از حد بیرون قدم نمیباید زد و عالم همه مراتب جمال الهی است + میباید
 و دوم نمیباید زد و اسلام **مکتوب هشتم** مخدوم نوشته اند که مکشوف حضرت مخدوم
 و مسند حقائق ممکنات است که در مرتبه واحدیت که علکات از تفصیل کمالات الهیه درخا
 علم الهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و متاخری پیدا
 کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معبر کمال است و در مقابل صفت قدرت علم
 القدرت که معبر بحر است و پس علی بن اعدام متاخره بنابر مقابل و محاذات میباید
 محالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم حقائق ممکنات شده اند
 آن اعدام بجای عادی حقائق اند و آن عکس و ظلال بجای صور حالت اند و آن بنای
 همین اعیان خارجی ممکنات که بر مذهب آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم
 هر دو قبول میکنند و همین وجه مصداق و غیر و شریک و زود و غیر مکشوف انحضرت است که بسیار
 تعینات انبیاء علیهم السلام و صلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی
 دارند پس باید که در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرت نیز
 از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیباشد و وجه تطبیق چیست
مخدوم ما چون مقابل و محاذات در میان اعدام متاخره و وجودات صفات مقدسه
 در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات گشته اند صفات نیز مریای

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام
 بجای صورت و ماده جهت عدم و رخصت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی
 و همین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نیز گردند اما وجود خارجی
 ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و انقدر دخل عدم در حقایق این حضرات بر آن
 ثبوت امکان کافی است و اشلام **مکتوب نهم** بر سیده بودند که بزرگه
 میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
 چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و
 افاقه علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناظر فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع
 همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم باقصاف کافر فرنگ
 کبفر و معاصی و علم باقصاف خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از دیندارانند
 و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشند و این عقیده
 شرعاً و عقلاً بدیهی است **محدوما** مذکور است حضرت مجددیه حقایق ممکنات را اند
 از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تعادل سما و صفات
 در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار سما و صفات گشته بادی تعینات عالم گردیده
 و در خارج ظلی که غلج خارج حقیقی است بطنع خداوندی بوجو و ظلی موجود نشده و بنا برین
 ترکیب مصدر آثار خیر و شر نشده اند از جهت عدم ذاتی کسب شرعی نمایند و از جهت
 وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم شش شیخو بر مرآت ممتلی از انوار شمس نظر میکنند
 سلا خطه اولی همان انوار رامی بیند نه مرآت ما چرا که مرآت در شش انوار مخفی و مستور
 گشته است و هرگاه نبات نگاه کند بلحاظ اول همان تین مرآت خود را خواهد دید نه انوار

چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خفیه بر جهت وجود که در آن
مظاهر است و مصدر خیر شده است موافقت و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت
عدم که ذاتی اوست و منشأ شریست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری میداند
و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را
از کما فز فزنگ و دیگر انشای حسیه برتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل
این بقل است که صوفی کمال خیر و کمال را اصلا جزو مندوب نمینماید و مستقار میدانند
و همین است معنی فحاشی تام و حاصل منتهی و صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و آنرا
مستعاره خود می افتد وجهت مرآت است او که عدم است مستور میشود از وجود عویش
سهروردی و همین است سرانجام گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در باب
خود معذور بود و اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود وجهت عدم تمیز نتوانست نمود
و بسیاری از ساکنان این راه را انجمن اغلاط واقع میشود الا من عصم الله تعالی
میر که حبیب صلوات الله علیه و آله وسلم **مکتوب و هم** فرمودند
که بزرگوار بلای شدیدی مشایبه بلای حضرت ایوب علیه السلام متباد و بزرگی و بیکر عیادت
اورفت و پیر سید چه حال داری **جواب** داد که حال ظاهر است و هنوز مراب انی
مستی الضر بکفنه ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسوخته نیامده ام و اما ان وزینهار خواتمه
و بی ضرورت مقام صبر این ولی الرفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر
بهر شیخ است تفصیل دی بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف اجماع است -

جواب فخره ما بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کند محل شبه نیست
بایش آنکه حضرت ایوب علیه السلام مراب انی هستی الضر لانت احمد الواحین منیر

سب انی مسمی الشیطان بمنصبه و عذاب گفته و این آیات بطاهر دلالت بر
 ہے تانی و بی صبری دارو لیکن اسبجانه علی شانہ کہ عالم السیرا سر و الضمار مست مغرور
 انا وجدناہ صابرا لعمو العبد اللہ اذ اب پس معلوم شد کہ این بصیری آنجناب نیز
 مستمن بطیفہ دیگر از صبر بود و اگر نہ حقتعالی با وجودہ بر بصیری اثبات صبر آنحضرت فرمود
 سرش اینست کہ نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا ہا از ہلک اموال ادا داد
 و شدت مرض و فقر و اہانت و عسارت مردم منت بوی داہل رسے مہر نمود چون وقت
 نزول حمت رسید و دانست کہ کشف این کروب و ابستہ بتفرع و ناری است و ادب بوقت
 بصیری مست ترقی از مقام صبر کردہ بمقام ضیاء کہ فوق جمیع مقامات قرب است رسید
 و بر عار بصیری صبر فرمود و بتفرع و ناری درآمد و در صلاہ این ادب مدح بہ لغو العبد
 اگر وید و خلعت منصب اللہ احزاب پر شد کہ آداب مشتاق از ادب است بمعنی رجوع بمعنی
 رجوع بہو ان نفس خود کہ رعایت صبر چندین سالہ باشد نکرہ بکہ برضای حقتعالی
 کہ اہل بصیری ہوتا نوقت مرضی بود رجوع نمود و اچھ لبتہ کہ حقتعالی بلاہ آنجناب
 رسیدہ با وجود بصیری ظاہر حال باطن اور منظور داشتہ اثبات صبر او فرمود و گفت
 انا وجدناہ صابرا لعمو العبد اللہ اذ اب و اچھ حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ و رض
 ایوبی صبر باید الصابر مجلس النفس عن التکوی الی الغیر و حضرت ابوب
 علیہ السلام شکوہ بسوی غیر نکرہ بجناب خداوندی عرض حال خود نمودہ پس ترک صبر
 نمودہ جواب این شبہ نمیتواند شد چرکہ چون ابن ولی بجناب الہی نیز در جناب زار
 نکرہ و دوم نزودہ زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی مہوڑ باقیست و اینجا مقصود
 دفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی چہ را کہ از مذاق کلمات نبوت و حقیقت عبودیت

و کمال مقام رضا خیز داشته از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن معذور بوده و سلام
مکتوب یازدهم بعد حمد و صلوة غنی نمائند که طالع از غنای خفیه در آنجا
 ذکر هر چه غلو نموده قنوی خبرست و او ده اند و بعضی از محدثین انبات شریعت و رعیت ذکر
 هر کرده در پی فضل هر چه غنی افتادند و هر دو نسبت بر این تفریط و افراط رفتند و از
 انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که
 عبارت از یاد کردن است مختصرت و رسم یک ذکرسانی پوزنیمه آگاهای قلب
 و همچنین از اعتبار ساقط است و داخل افتام غفلت و بیم ذکر قلبی است به حرکت سانس
 و این معنی در اصطلاح معتبرست بذکر غنی و بنام مراتبات این قوم برانست و مبول است
 و در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بخت مذکور است به ملاحظه حقیقی
 و یا بملاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربی فی نفسی و بصره خفیه
 و دون الجمع من القول بالغدو و الاصال دوم استحضار مذکور است بملاحظه منوبات
 او از آلاء و نعمت و این طریق استدلال است از اثر مومنین معنی در اسان شرع
 معبر بقدر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن معلومست
 و قسم سوم ازین افتام ثلثه ذکرسانی است با ذکر قلبی معادین اکمل افتام ذکر است
 و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفا بر ذکر کثرت و ذکر کردن بر سماع نفس خود و بهترین
 ذکر غنی و دینا کثرت و ما خود است از آیه کریمه ادعی ربکم بصره خفیه و الله اعلم
 للمحتدین دوم با سماع غیرست که در شرع سمی بهترست و در مواقع خاص فضلست
 از غنی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامه و قرة مجهر و صلوة مجهر که ایضا نامین
 و منبیه غافلین اذان مقصور است و حکمتی که در ذکر غنی است سلامت نفس عملست

از نشاء و سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهز مخصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقا بلکه از فخرای حدیث انکه لا تدعوه اصحابا ولا غایبا منع جهز معلوم
 میشود و ذکر جهز با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره
 رواج یافته از کتاب و سنت مانع نیست بلکه حضرات متشیخ بطریق الهام و اعلام
 از سبب ارفیاض اخذ نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل و ائره اباحت و افنا
 در آن مستحق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود و فضل
 از غیر آن اگر چه سهل باشد وین وجه مفید بود و تعلیم ذکر کل طیبیه از آنحضرت صلوات
 علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب راضی الله تعالی عنه بهر که از شداد بن اوس نقل
 شده است بهر متوسط خواهد بود و نه بهر کذا ای چه اگر که در اول این حدیث است که آنحضرت
 به بسن در امر فرمود و این معنی نیز مشعر است باخبار فی الجملة و گفتگو در جواز عدم جهز نیست
 بلکه در فضل یکر بر دیگر است پس و حکم فضل ذکر جهز مطلقا بر ذکر خفی انکار مضبوط است
 و انکار جمیع اقسام ذکر جهز نیز همچنین چرا که جهز در بعضی مواقع مشروع است و انبات
 سننویت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و نیز انبات مشروعه ذکر جهز که در متاخرین
 مروج است ممکن نه چه جاست انبات فعل آن و آنچه بعضی انبات بر سه مکابره و نمایند
 از طریق قبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه مستقیم است و اعتدال
 مستحسن و حنیف الکلام مائل و دل و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی
 علیه التعین و التنا - **مکتوب دوازدهم** ممد و مادر مسکله سمع در میان ائمه
 فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیه هم معین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
 که سمع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سده باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که لا بطلاق

با تقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی
 که محل فتنه نباشد کلامی موزون با سخی موزون بے مداخلت محذوره شرعی نشاند و نماید
 و فساد و ازان در باطن مستمعین نرساند بلکه سرور و با حلاوت و قلب پدید آید این قسم
 سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد
 و چه از غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشر و مثل کناح و قدوم اکا بمول
 بوده و اقلیاء علماء را مست احیاناً انتخاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود
 اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام - قسم دوم آنست
 که غالباً این متأخرین رواج داده اند و آنرا بجه گرفته و امور غیر مشر و عه را در آن خلط نموده اند
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح اگر کرامت بکومت خواهد رسید و اعتقاد و اباحت
 محرمان متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جامعی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
 ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین
 نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل تکلیف عی نماید با آنکه بکینه نقل و بگریز
 حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله حشمتیه که نشاء نسبت اینها پانته خمر مشاء است از
 شور قنات مثله و میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندی که نشاء نسبت شان
 بر بودگی افیون مناسب است از سکوت خطبر میدارند نه از شور و همگامه پس منشایان
 خلاف ذوق طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حق تابع دین و ملت
 اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلا و هر دو طریقه
 از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این سلاک در کتب مبسوطه مخفین
 مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرها باید طلبید و الحمد لله که

فقیر از سماع غیر مباح ناسب و سماع مباح را ناکست و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن بکتاب و سنت است و تحکم از ذوق و وجدان زیاده از این ضرورت نیست
 اگر کتب قوم ظاهرست که ارباب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جابها داده اند
 و هر که از مذاق علماء مصوفیه واقفست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدرا این تحریر میداند
 و بسبب این کلام ماضی و دل و اسلام **مکتوب سیر و بهم** محذو و مکتوب
 جبر و اختیار علماء سخنهای گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چه اگر عقل در ادراک بعض
 مقدمات و بعضی کفایت نیست و اگر نه در صلاح امور عباد و حاجت بنزول وحی بخوانند
 باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
 زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نفس جلی مخلوق اوست بحد و تقاضای اختیار
 تمام کجا و نیز مواخذة العجب و صرف ظلمست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوبست
 از جناب او تعالی شایسته پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال با مثل حرکات قمر
 نیست بلکه سبوق بعلم و اراده و قدرت است و همینست حصه اختیار و معنی فعل اختیار
 لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار نیست هر گاه میخواهند از سبوق فاضل میکنند و همینست
 حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امر است متوسط
 چنانچه از جواب شهید و حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد و لا جبر و لا تفویض بلکه امر بین الامرین
 و همین امر متوسط لبسان شرع معبرست بلفظ کسب و این لفظ را جبر فعل عباد
 اطلاق نمیکند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار
 منافی تکلیفست و پس بویضا هر ابر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهادن آنکه محض

بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
و هرگاه افعال او قائل مسبق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاقه مسبوقیت این
هر سه صفت افعال عباد و شایسته من وجه بافعال او قائل دارند و هر کات عرض
که مجبور محض است اصلا مناسب ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافاتی
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان
ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات منتهی و نه ظهور
خبر و است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجسّم بنیکه و و ازین راه
میفرمایند کل شیء فیله کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شافی است از صفات توحید
حضرت وجود پس باید که در هر نظری از مظاهر خصوصاً و از آن که مشرف است به تعبیر
خلافت حصه از صفات اختیار هم تحقق باشد و بنا بر تکلیف امر و نهی بر آن بود و در
علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم
پرسیده بودند که کفارند مثل مشرکان عرب وین بے اصل دارند یا از اصنام
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینان آنها چه اعتقاد باید کرد و منقرض است
تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم شود و اینست
که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوزع انسانی برای اصلاح معاش و مساوات
کتابی سمی به سیکه چهار و قدر و در شتاب احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بنویسند
ملکی برهانام که آله و چاره احوال عالم است فرستاد و مجتهدان اینها را از کتاب نشین
استخراج نموده بنام اصول عقائد را بر آن گذاشتند این فن را در هر مثنی استر نامیدند
یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشند و افراد نوع انسانی را همیافرد مقرر نموده و چهار

مسلک ازان کتاب برآورده برای هر قه مسلکو قرار داده بنای فروع اعمال بران
 نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون شیخ
 احکام را متذکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مروت و زمان تجویز تغییر اعمال
 ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یک را حکم نام کرده برای اهل هر
 طوطی ازان هر چهار فقره اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند
 اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث
 و مخلوق اوسیده اند و اقرار بفنا و عالم حشر حسابی و جزای اعمال نیک و بد می نمایند
 و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و کشف اشقات اینها را به طولی
 است و کتاب خانه تا ما امروز موجود و رسم بت پستی اینها از راه اشراک را دوست
 بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
 تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم تقصیم اعمال صلاح
 نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجربه که غایت کمال انسانی است و پنجاب کبری
 که از آنها مملکت میگویند بر آن موقوف است صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین
 اینها نظم و نسق تمام دارد و پس علوم شد که دین مرتبی بوده است و منوخ شده
 و از ادیان منوخه غیر از دین بهبود و تضارک دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین ناموس بسیار و معرض محو و انبات آمده و بایست
 که بحکم آیه کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کیمیه و لکل مة سهول و آیات
 دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیاء و رسل واقع شده است و اعمال آنها و کتب اینها
 مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال تکمیل داشته اند

و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و شهر است
 که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبر مبعوث شده و
 اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
 از ظهور پیغمبر اکرم خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم مبعوث است بکافران
 و دین او ناسخ ادیان است شرقا و غربا احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد
 و ستم نموده پس از آغاز بعثت او تا امر و کدود هزار و صد و هشتاد سال است
 هر که با وجود نگر و دیده کافرست نه پیشندان و چون شرع بحکم آیه کریمه منتهی مقتضای
 علیکم و صلواته ملحقه نقص علیک از بیان احوال اکثر انبیاء است و شان
 آنها سکوت اولیست نه ما را جز هم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و یقین
 به نجات آنها بر ما واجب و ما در حق حق تحقیق است لکن آنکه تعصب در میان نباشد
 و در حق اهل فارس بکلا اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گشته اند و
 شرع از احوال آنها سکت است همین عقیده اولیست و کافر گفتن کسی را دلیل
 قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پستی اینها آنست که بعضی ملائکه که باطلی
 در عالم کون و فضا تصرفی دارند یا بعضی ارواح کمالان که بعد ترک تعلق اجباد
 آنها را درین نشان تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت
 خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بان میشوند و بسبب توجیه
 بعد مدتی مناسبتر بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسب جمیع
 معاشی و معادی خود را ادا میبازند و این عمل مشایخ و بزرگواران را در هر
 صوفیه اسلامیست که صورت سپهر را تصور میکنند و منضمها

برسد اندر اندر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشد
 و انجمنی مناسبتی بقیه کفار عرب ندارد که آنها بتان را مقرب و مؤثر بالذات میکنند
 نه الاقراف الهی و اینها را خدا عز و جل میباید و خداوند تعالی را خدا و آسمان ابریک
 است در الوهیت و سجده اینها سجده نجات است نه سجده عبودیت که در آئین اینها جای
 و پروردگار و استاد و سجده سلام بهین سجده مرسوم و معمول است که آنرا دُود و تکیه
 و اعتقاد و تاسخ ستانم کفر نیست و اسلام مکتوب یا نثر و هم نوشته بودند
 که حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود این رفع سب
 کرده اند و بنا بر محبت بجناب ایشان رفع سبایه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است
 محمد و ما و سبحانه جلش از تاب کتاب و سنت بر غبار و فرغ گردانیده میغسلد
 و ما کان ملحقاً بحکم موصونه اذا قضی الله ورسوله امران یکون لهما الخیرة
 من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید لا یومن احدکم حتی یکون هوله
 بنعالم الجنت به و حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت
 اند تا هر طریق خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء و ما ثبات رفع سبایه را
 مشتمل بر احادیث صحیح و روایات فقہ حنفیه تصنیف کرده اند تا بجا بیک حضرت شاه حکیم
 رحمۃ الله علیه فرزند اصغر حضرت مجید و نیز در بیاب رساله تحریر نموده اند و در لغی رفع
 یک حدیث بی ثبوت زبیده و ترک رفع از جناب حضرت مجید و بها بر اجتهاد واقع شده
 و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد و مجتهد تقدم است و بی ثبوت سنت رفع ترک آن باین
 حجت که حضرت مجید و ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجید و ترک سنت تحذیر
 کثیر فرموده اند و حضرت مجید و هم مذہب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله عنه گفته اند

اذا ثبت الحديث فهو مذهبي و ان تركوا قولی بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
 پس میدانست که حضرت مجید و از ترک این امر اجتهادی و اخذ با عین صحیحی متغیر شوند
 و اگر گویند که حضرت مجید بان علم و وسع از احادیث ثبوت رفع سبابه نگذاشته بود و بنا بر
 تازمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل و رویاروشد شهرت نیافته بود و
 از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و کرده هرگز ترک رفع نمیفرمودند که
 ایشان محض ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم ضما
 حضرت رسالت علیه الخینه را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوئیم که
 و را امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا و ان کتوب اخراج
 کتبش فخرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان
 که سجد تمام مرغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نیاچ گردد و السلام
 مکتوب **شانزدهم** پرسیده بودند که در سکه عمل سجدت و انتقال
 از زمین به زمین چه میباید **مخبر** و ما در عمل سجدت شیخ محمد عبات محدث
 مدنی رساله نوشته مخصوص آن بفارسی مرمیث و قال الله تعالى ان کنتم تحبون
 الله فاتبعونی يحببکم الله و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یمن
 الحدیث حتی یکون هؤلاء بنعل الحشت به حدیث صحیح است روایت کرده است
 آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة ذکر کرده و در روضه العیلا
 که امام حنفیه رحمه الله عنه فرموده ان ترکوا قولی الخیر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قول العیایه رضی الله عنهم و قول شهرست از امام که فرموده اذا صح لک الحدیث
 فهو مذهبی پس سیکه مهارتی در فن حدیث دارد و نا سخ از منسوخ و قوی از ضعیف

میباشند اگر سجدت ثوابت عمل نماید از مذهب امام یمنی آید چرا که قول امام ائمه
 الحنفیه حق مذہبی مضبوط و رین باب و اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثوابت عمل
 این قول امام را از کواحق علی بن ابی طالب رسول خلاف کرده باشند و مخفی نیست که هیچ یک از
 علماء اہل سنت جمیع اہل احادیث را احاطہ نکرده است چنانچہ قول انزوہ احق علی بن ابی طالب
 بعض است بر آن کہ جمیع احادیث با امام رسیده بلکه بعض از آنها فوت شده و جزاوت
 انزوہ کہ مقل خلفاء را میشدین کہ اعلم الہت و ملازم صحبت جناب رسالت صلوات اللہ علیہ
 بود بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند این معنی را کہ معرفتی باین حدیث
 وارد و ظاہر است کہ بر افراد است اتباع پیغمبر واجب است و اتباع پیغمبر کو ازین امر
 واجب نیست و اہل اہمیت متعارفند مذهب ہر کہ از مجتہدین خواهند اختیار نمایند و ہر کہ
 میگوید عمل بحدیث از مذهب امام ہر نحو آرد اگر بر ہائے برین دعوی وارد بیار و اما انشغال
 از مذہب و پیروی ازین مذہب شہرہ تفصیل میخواید امام سلطی رسالہ سیمی خبر از اہل
 مذہبی استقال المذہب تالیف کرده خلاصہ آن نیست کہ انشغال از مذہب و پیروی از مذہب
 و پیروی از مذہب ہر گاہ علم با معنی و در بار آورفتہ است امام نووی و در روشنگر تہذیب
 تدوین مذہب تاجائز است مقلد اگر انشغال از مذہب و پیروی از مذہب دیگر بکنند گویند کہ
 لازمست ہر مقلد را کہ طلب علم با احوال ہر و مجتہد نماید چون غالب شد ظن آن کہ
 ثنائی اعلامست جائز است اورا بلکہ واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انہی و مقلد اہل
 مذہب ہر مقلد از ہر حال خالی نئے چرا کہ مقلد یا عامی است یا عالم و این ہر دورا
 باعث بر انشغال با غرض و مبنی است یا دنیوی پس اگر عامی و عدلی است از مقلد
 فقہ و از مذهب خود جزا سم نمیداند و انشغال بار اوہ حصول مال و جاہ کرده پس امر او

که حقیقت انتقال او استیناف است و اگر عالم فقیه بود و برای دنیا انتقال نمیکند پس مراد از شدت زیرا که ملاعب بندهای میکند برای غرض و نیوی لواطی غیر عادت و اگر در مذہب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب مینویست و فحش دیگر نزد او ترجیح یافته است بقوت اول پس پرخش کس انتقال واجب است و هر دو ایجاب از او عاری از نفقه است و در مذہب خود نفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر از خود اسهل مصلح الا در آن است و او را نفقه درین مذہب هر جسته پرخش کس نیز انتقال واجب است زیرا که نفقه در مذہب بهتر است از جهل و در جمیع مذہب که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد مجز و عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است فقیه را زیرا که او در مذہب این مذہب حاصل کرده چون مذہب دیگر انتقال کند عمرت و دیگر باید برای نفقه در آن مذہب از عمل که مقصود است باز ماند پس او را ترک انتقال مایل است و آنکه گویند که اگر فقیه خفی مذہب خفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست و محض تنجیم و تعصب است و دلیل ندارد زیرا که ائمه سلم حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب خفی یا مذہب دیگر بر مذہب بعضی از آیه و حدیث وارد بود و تقلید آن مذہب بر هر فرد است واجب شد که تقلید دیگر جائز نبود و اعمی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حنفی مذہب است گفته که جائز است مردیان را انتقال از مذہب شافعی به مذہب خفی و عکس آن اما باید که بحکمت مذہب اختیار کنند و بعضی مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود می نکردند و هر که برخلاف آن گوید قول بے دلیل است و غیر معقول و امام علمای متبع ائمه مکتوب هفتادم نوشته بودند که در حق معاویه بن

ابی سعید ان اموی صحابی و اتبع و اعوان او معنی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد -
 بداند که علم از حد اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که
 که در شان خیره القرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض
 به جناب الهی بماند و جرات بدم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون گذشته
 با بغیر هیچ یکی از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
 ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بخلافان حضرت علی مرتضی علیات سلام تجویز طعن
 بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان شکر شام و لیک کوفه محاربه و ملائنه واقع شده
 از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر بلکه بر مایه تعصب و کسب معتبره مذکور است
 و میدانند مشبهات امیر المؤمنین عثمان است رضوان الله عنه و طریق اسلام
 زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب
 خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضوان الله عنه گرفتند جماعه دوم بطرف امیر شام رفتند
 و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون و راخذ
 حدیث بر مردیات هر سه فرقه مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه شام
 مطعون بکفر وفق میدانستند قبول روایات ازان فرقه نمیکردند و بنا را جهاد و استنباط
 و همان نمیکذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین اسلام بر هم میخورد
 پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت و مینست و حرمت صحبت خیر البشر
 علیه الصلوٰه و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قربت
 آنحضرت ضرورت قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح بکفری منازعان ثابت
 و وحشت و نفرت خود لازم نزاع است معیند و راغبین خطا از اهل خیر القرون

خیلی مستبعد و متکبر است اگر چه آن خطای احتمالی باشد که مودت و دوستی با
 آن حضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیست در میان نباشد رضا
 با ذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین است که
 مناسبیت سکوت یا نفوس تام درین مقام اولی است و فرق شبیعه چون از
 مسلک استدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بواصل کرده و آن نفوس
 ترکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته بکفر اصحاب که مبداء تواتر خبر
 نبوت ناقضان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که متعلقان نبوت
 برو ختم کرده و کجافه انام مبعوث ساخته و دین او ناخن اویان و باقی تا انقضای
 زمان است و ما اله الا الله للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد
 نبوت او صحبت با او داشته باشند و دقیقاً از بدل ارواح و اسوال در خدمت او
 تاحیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از وظیفه
 کفر حرم نهند و با عمل محبات نه پیوستند طرف حسن ظن بخدا و رسول دارند خدا بخوانسته
 اگر حقیقت کما یخمنین باشد که در عموافی شان اسما بقین پس لاحقین را از چنین
 خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
 و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز نه بنیان نه هرگز نه بدست
 دزد شنیده که بعد از ارتحال یکس ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و
 با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند و در صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از این صلاح
 امت است که ارم فائده مترتب شد و نیز باین حساب غیر القرون شده اقر و ان سیکر
 و غیر الامم شده الا هم میشود خدا انصاف مضییب کند و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هین و بهم حاداً و صلیاً نوشته بودند که از اختلاف تشیع
 و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمع نمیشود
 چرا که بنا بر اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محل صدق و کذب است مگر متواترات که
 افاده یقین نمایند و این قسم خبر داورین باب اکثر است پس علاج اطمینان چیست
 محذوم این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق
 نبوت بر آن حجت کافیست و ایمان محمل منجی و مضمون کمال طیبیه که تصدیق و اقرار آن
 آدمی مسلمان میشود هین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نجرین
 ظن محمل محبت بر عایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب
 رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان آنکست
 تاریخ موجب بهمان فتنه است چرا که منصب عصمت بذهب اهل سنت مخصوص
 و مسلم بجانب حضرت انبیاست علیهم التحیة و الثناء و ممنوع است از غیب اینها
 اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گناه از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفات
 اتفاق گرفته و آنهم فیما بین زود و مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن
 به تصفیه و انجامد و اینکه از باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت
 با کاسترارد و میان آن اکابر میکنند و بر آن تفریعات کرده نقطه ما و اثره بنمایند از اعتبار
 ساقط است و بداند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب
 نفی فائده بهشت معیندا فقیر روزی درین سلسله متاثر بودم و از سبب این فاضل سلت
 طریق نجات از مهلکه این سگوار نمودم این عبارت بر بطن فقیر وارد شد و قل
 آمنت بالله کما هو محمد بن نفسه و بر رسول الله کما هو عند ربیه و باله و صحابه

کما هم عند بنیهم و بدیهیت که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات
 است و تفویض امر بجانب الهیت علشانکه مرتب نفس الامر است و هیچ فرق را در مقام
 مجال و مزمون نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آله
 مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت
 علیه الصلوة و السلام فرموده که لب من و دوازه خلیفه از قریش خواهند بود
 اهل سنت ازین دوازه تن خلفای اربعه که مقصدی خلافت خاصه بودند و پشت تن
 دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و چها و با کفار و اعداء کلمه الحق کرده اند
 مراد میدارند و شیعه دوازه امام سلام الله علیه را میگویند و راعتقا و توقع
 درین سلسله کدام جانب است محمد و ما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بداند
 که لغت خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع
 خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را منتشی سازد و تمثیل خلافت
 ظاهری و باطنی بر قدرت و استطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفاذ حکم است
 و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
 علیه السلام از ایشان باقی ماند از حضرات ائمه اطهار هیچکس در هیچ وقت ظاهر برین امر نبود
 و تفسیر حدیث علی علیه الصلوة و السلام که خلفای از قریش باشند نیز مشعر بر همین است
 و گفته اند اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین ائمه هدی و باین وجه میتوان کرد
 که تریج ظاهرین که موقوف بر اسباب ظاهریست و بجای قالب اسلام است از آنها
 و قوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس
 مرکبات حضرت ائمه علیهم السلام واقع نشده چنانچه صوفیه اهل سنت هر ثبوت قطعیست

وواژه امام صلوات الله علیه متفق اند و در ذات باری تعالی خلافا ندارد و چون الله علیه و حضرت امام علی علیه السلام
 علیه و بر معنی هم بوده و بعد از دریا امیر محمد بن ابی طالب تا حضرت امام هادی صاحب الزمان حسانت
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی
 متحقق خواهد بود و خلافا هر می بخلفای و دیگر ائمه این عدد و انا عشر در مقصودت تکلفی میخواند
 و اسلام مکتوب **بسم** نوشته بودند که با حدیث صحیح مالک حضرت صدیقه
 رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه و سلم
 و بعد از ان نسیه قطع نشد از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت است
 و بنیمنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بیدست بر حلال که آنست
 از حضرت مرتضی علی بن ابی طالب که حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی
 عفا الله عنهما زهرا و دست ترین مردم بودند پیش از حضرت صلی الله علیه و سلم محمد و ما
 گاه در خلاف و نزاع طیفین معذور میباشد و حق هر دو جانب میباشد
 چنانچه در بنیقامست محقق **نماید** که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب
 جناب رسالت مآب علیه الصلوٰه و التسلیات احساس نمود با اقتضای استیلا
 محبت و لغت و مصلحت وقت نهایتین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردید به عرض
 داشت و استماع این جنس حضرت صدیقه را باعث آورد و چه اینار که حکم متعین
 بارگاه با چنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب سیکر و دوغای
 که بالاتر از این اوتیو نمیدانست پس آنحضرت صدیقه آنحضرت مرتضی رضی الله
 عنهما بحکم غیر محبت و اقتضای غلبه نیست که از ان چاره نیست نه از راه دیگر

و تا محبت با بقیت این شست پانست و تکلم حضرت تفسیر باین کلمات نیز از جهت عدم خست
صدقه بود است که محبوب محبوب نیز محبوب باشد بلکه محبت پیغمبر بود است علیه السلام که از
نیز که در نزد پیغمبر بی صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر معذره اندک یا جبر که بنا بر محبت پیغمبر است
عالی صلواته و اسلام چنانچه دوست و ملاک حضرت تفسیر لایزال علیه التجدید و التماس با توبه ای که پیغمبر
عنه از امانیت صحیح نبوت رسیده و این محل و شبست بگو آنکه حضرت قبول با وجود قطع و انقطاع از دنیا
بقدر قلیل انزال با وجود تمام جواب میقول از حضرت صدیق چه طلال را که زمره و دود و دیگران حضرت
و حق و وفا است و فرزند سال علی و اندک علی و علم برین اصل چرا مسامت نمود و در جواب آنکه طلال
میشد که طلال بر آن از آن که عالم نمیدانست و مانی ترکانی و بعد از آن تقوی نیست بلکه قدر مال طلال
بیشتر میشد و نا بشرف است از اعتیاد چاره است و منع حضرت صدیق بخت حدیث شریف است
حق معاشرا لانبیاء کلا نوره و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معلوم این باشد
شنیده باشند و حق حضرت صدیق نفس قطعی است و گستاخ چنین امور جاز نیست و تسلی حق حضرت
خبر انسا ربان جواب یا با بخت خواهد بود که نبوت ارث باید توفیق واقع شده و این حدیث
تا اوقات ظاهر است بهر ت رسید به آنجا حضرت فاطمه جنت تواند شد باز راه نازل برای خواب بود
که لازم حساب را که گویاست و حکم التبدیل خلق الله هیچ کس را خصوصیات مزاجی را تغییر نمیداد
شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا در او پسین نازل نشد و قصه طایفه نوحه زن آنحضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام شهرت بود و نیز خورشید هر دو معذره و هر دو طرف حق ثابت میشود
و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طوفین واجب و اسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب است و یکم خنده و ناچیز از ضعف اعتقاد و طایبان اینان و طلب کشف
و کرامت اینها از درویشان و عدم مباله نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بداند که

سفرها را مثل شایخ و دیگر مرید گرفتن چه ضرورت و از عطا و مخلصان هر که التماس می کند مکره نماید پس
 او باین مشابها باید کرد که او سزاوارست که تحقیق است منطبقی آن که می بیند قل آن کند تحقیق
 الله فالتعوی فی حجب که الله بنای حب و رضا می خورد که مقصود صفای جمیع طرق است بر تبار
 پیغمبر با علایه سلام و اعلوه نهاده و آن طبیب حاذق را با ما سوراتی و منهیات فی حجب که بجای دواد
 بر سر نیز اندر بر مصالح است مروجی که بعلت غفلت و حصیت مبتلا بودند فرستاده هر که گنج بکار است
 و صحت و شفا برود و خود و شفا آنکه با کرد خود را ضایع و تلف نمود این سخن را صورتی است و تحقیق صورت
 نصیب عوام مسلمین و این بعد بقیع اعتقادات حجب کتاب سنت استعمال حجاب است و اتمثال
 امر و نهی و جزا را این اعدا و اعمال نیماست حس است و یک صورت بحیات و تحقیق این بنده حصه خواست
 و آن توفیر قلوب و تزکیه نفوس بر ریاضات و مجاهدات باریت صحت مذکوره و حاصل آن ظهور تعلیقات
 و مکاشفات است صورت معبر با همان و اسلام است و تحقیق عبارت از احسان که در حدیث آمده آن
 تعبد لله بک کانت ذلک ترا و صورت بے تحقیق و مرتبه و ارام آن خایه حجت از قبیل او ارام
 و جروح که بطلار و ضما و ازاله آن کرده شود و بیفایده مثل ظهور حقیقت بر صورت که غیر نیست بلکه حقیقت
 است در اج و مکر الهی است اعاد و آتش منهای حقیقت بجای تنفیذ است که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف
 است تا احتمال نخس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض مهیو و سبب اجتماع این هر دو بدین شرحه و ازین
 بیان باید دریانت که از معالجه آنجناب علیه الصلوٰه و السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت
 و شفا بطور وسیع مخفی نیست که خبر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجبور و در اتباع و استرغای رسول
 علیه التحیه و التلا و لذت از محبت و لغزت از محصیت با طبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و
 ماده ظهور این آثار دو احمق و قلوب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نشانه
 شریعت او حاصل شده بود و از انوار و مواجید قیون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال

شایخ
 این که در قلوب
 بعد از از آن بودن
 صحت و شفا
 حجب که در آن
 ظاهر است
 حجاب

صورت و حقیقت که زیاده بر آن مضمونیت بیشتر است تا هم حفظ آن صورت که قطعی حقیقت است
 و فائده آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتقاد ایشان کشف و کرامت نغمه موده اند
 و این امور را از لوازم و شکر لکال ندانند پس هر چه که طالب صحت کمال یعنی انبیا و ائمه
 باید که اتباع سنت نبویه را بهر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسند و انوار و نورانی که بر آن
 مترتب گردد و افضل از همه فیوضات و اندوه همه افواق و مواجید متعارف را در جنبه صحت باطن
 و دوام حضور اعتباری ننهند و در محبت غریزی که از این امور اثر می یابد را با نائب رسول خدا
 صلوات الله علیه و سلم دانسته خدش لازم گیرند و بجز و مویر این راه فرزند فرشته و اگر چه لذت
 باشد و اسلام ملکوتیست و دویم التفات نامرسمی از دست مخدوم
 زاده گر می بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تقویت نسبت خلاص
 گردید اینجا از آغاز و انجام سلوک نوشتند اندک طالع و آمد از این الطوار را که نظیر هم میرسد
 امید تا علم مخصوص این امور حاصل را که ماده غرور اگر مردم شود و قدر قیمت نهادن و دور
 خدا جل و علا با فقرانه نام او را آوردن و بدو نیزه کشادن و از نا اطمینان بجهت
 برکنار بودن و نسبت حضرات ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و معارف شانی سر
 حقایق شریعت علیت آرز و نمودن دلیل طهارت طلب و علو بهمت است باری الله تعالی بجا
 داعی در جاکم محمد و ما آنچه نمرات افادات حضرت و الد ماجد و حضرت میان بهمت
 خالص صاحب از اردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلا غریب و ظهور وحدت تجریر آمد
 همه آثار تکوینات لطیف قلب است و مقام کلین منتهای این لطیف از تنگنا و امکان برگرد
 پوست آبا و مقدمه و جوب رسیدن آ و در و اثره ظلال اسما و صفات که با و تقی بیات عالم
 سیر کردن و در ظل خاص که مبدعین آفر فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن است

اینکه این امور را از لوازم و شکر لکال ندانند پس هر چه که طالب صحت کمال یعنی انبیا و ائمه
 باید که اتباع سنت نبویه را بهر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسند و انوار و نورانی که بر آن
 مترتب گردد و افضل از همه فیوضات و اندوه همه افواق و مواجید متعارف را در جنبه صحت باطن
 و دوام حضور اعتباری ننهند و در محبت غریزی که از این امور اثر می یابد را با نائب رسول خدا
 صلوات الله علیه و سلم دانسته خدش لازم گیرند و بجز و مویر این راه فرزند فرشته و اگر چه لذت
 باشد و اسلام ملکوتیست و دویم التفات نامرسمی از دست مخدوم
 زاده گر می بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تقویت نسبت خلاص
 گردید اینجا از آغاز و انجام سلوک نوشتند اندک طالع و آمد از این الطوار را که نظیر هم میرسد
 امید تا علم مخصوص این امور حاصل را که ماده غرور اگر مردم شود و قدر قیمت نهادن و دور
 خدا جل و علا با فقرانه نام او را آوردن و بدو نیزه کشادن و از نا اطمینان بجهت
 برکنار بودن و نسبت حضرات ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و معارف شانی سر
 حقایق شریعت علیت آرز و نمودن دلیل طهارت طلب و علو بهمت است باری الله تعالی بجا
 داعی در جاکم محمد و ما آنچه نمرات افادات حضرت و الد ماجد و حضرت میان بهمت
 خالص صاحب از اردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلا غریب و ظهور وحدت تجریر آمد
 همه آثار تکوینات لطیف قلب است و مقام کلین منتهای این لطیف از تنگنا و امکان برگرد
 پوست آبا و مقدمه و جوب رسیدن آ و در و اثره ظلال اسما و صفات که با و تقی بیات عالم
 سیر کردن و در ظل خاص که مبدعین آفر فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن است

و این حتی معبرست و در اصطلاح توهم یعنی قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست
و معارف وحدت وجود از ولایت ظلمه که محل سکونت ناشیست و در تیغیقام در میان قلب
نفس را بهم نگه از فنا میسر میگردد و از حصول این ولایت دوام حس است با حق جلالتا بهر چه غفلت
نماز نشود و تعلیق ماسوا نمائند مطلقا و بالا از این مقام که سیر سالک در اول این ظلال که مسمی بآسمان
صفات اند و دفع میشود و معالیه باطنیه نفس خفته که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق بقلب
و لطف اربعه دیگر که از عالم امر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
نما حاصل میشود و اما بهر چه در مقام اولیاست که از عالم امر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
و چون این مقام فرقی بعد جمیع است تمیز هیچ حاصل کرده سر و ته شهودی که خبر از غیبت حق از خلق
میدهد بهمین بنیاد و طول این مقام عالی مآثر هم در مقام محبوب حق جلالتا بودن و اجتناب از منسوبت
او و در ذات سجده یک کثرت از میان بر خیزد و در نهایت محققا طبیعت گردد و اعتقاد و عمل چرب
کما به سنت بلاتامل و کلفت میسر آید و این مقام معبرست یعنی نفس و ولایت که بر کبریا که ولایت انبیا
علیهم الصلوٰه و البرکات اتباع آنحضرت خواست را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک در مقام
اسماء و صفات که تعلق با هم و اصطلاح و از این واقع است و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است
که معبر ولایت علیا و در اینجا سیر در کمال است مطلقه و باطن است و فائده حصول آن ولایت
قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر از این مقام کمال نبوت و رست است اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدیر است تجلی مجرد ذات
مشهور و عارف میگردد و در اینجا سیر در کمال است مطلقه و باطن است و فائده حصول آن ولایت
علیا یعنی صفت سوا حق و در کمال نبوت تعریف نمائند فقط و سیر که ذات عالی را اعتبارات
و شبهات بر آید و از این کمال نیز مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور و بهمین ترتیب

و برین راه تحصیل فنار قلب و فنا نفس است و مراتب دیگر منجی برین هر دو فاسد و در هر مقامی
 ازین مقامات مسطور و عروجی و نزولی و فنا و فنا آنچه هرگز گردیده و موافق تحقیق حقا محمدیه رضوان الله
 علیه هم چنین مناسب باق کابر متفقدین اما مشایخ و دیگر اکتفا لها در غیاب دانند که با شوق اسکانیان
 و این طور تقدیم چند بر سبک است و هر چند بنام نفس معین شیخ را در بیان و بدیهه تمام است و مستغنی
 نیز شرط است و از روی حقیقت بایستار خدا بداد و اثبات برسد و السلام - **مکتوب**
است و سیوم بر خرد و از اشیای سکر و حدت و در حجب انماست شمار تو هم سبک و
بدان که در دفتر کتاب مراتب منه منیلید که حقا اعلی تقدیم خویش خالق کلیه و جزیه
 را شنیده و علمم به تنگم و جودان شوم و عظمی بایکد اشیا تمامها موجود بود و علمی ازلی باشند
 و ازین راه که صدیه با عیان نامیده فی الصفا کمال اندو چون در جودات اشیا در مرتبه علم که از تو هم شوم
 بیا آن و وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر و زمان بیهی بایکد وجود علمی غیر
 وجود خارجی باشد و بایکد که تقدم بر آن بود مانند تقدم اهل بر فرغ و تقدم فاعلی بر اهل کیفیت صدور
 خارجی اشیا از وجود علمی آنها است که چون حق تعالی میخواست که صورتی را از وجود علمیه و خارج که بایکد
 از وجود و سبک و تو هم بطریق وجودی گردانده و آنرا بطریق انصاف را از انصاف و در ظاهر آرد و میانه آن صورت و نور ازین
 نسبت به علوم الایمیه مجهول الکلیفیه پیدا میکند و مراتب در وسط بظن مکتسب آن صورت منفیض مینماید
 بطوریکه آن انصباع بر وزن اطلاق وجود کند و در اول اشیای که با کسکس را می در وقت مقابله است
 در مراتب پیدا میشود و نور مراتب بدان مسلوب میگردد و عقل سلیم بعد از آن صحیح صورت میده و آید و بر آن
 نمیتواند گفت که آنجا دخول است نه از راه اگر چه بظان هر فهمیم اما صورت مرید و ضعف مرید و یک
 طرف است که مراتب باشد و حسب حقیقت هر سبکی از صورت و مراتب آینه همه گیراند یعنی شکل و لون صورت
 از مراتب پیدا و لغو و حجب مراتب از صورت پیدا و سولانا و حجابی در مراتب سینه میفرماید اگر چه در

مرآت اعتبار کنند ظاهر در آن آثار و احکام صوری است لان الاعیان الثابتة فی العلم
 سرائح الوجود فی الخارج و اگر صوری علیه مرآت قرار دهند ظاهر در کتب تجلیات اسما و صفات و
 شیونان حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت است گوئی خزان علم بشاخصی منقوشی
 و وجود منبسط بجای آئینه صیقل در مقابل آن نه نقش از آن صغیر آمده و در صورتی و در مرآت وجود آورده
 که خروج صورت علیه از مرتبه علم سلب است و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادثا بقدم
 و این هر دو محال است پس در میان اطن وجود و ظاهر وجود و از انکس آن آثار و احکام طرفین طلسمی است
 بر پا که مبرست در اصطلاح قوم بر مرتبه و هم و دانه امکان که مستقمن تنزلات نموده امکانیه است از تنزلات
 خمس مشهور یعنی تنزل روحی و تنزال بدنی چنانکه مرتبه علم واجب متضمن و تنزل و جوبی است
 یعنی وحدت و احدیت که عبارت از ملاحظه اوجان شیونان صفات خود را اجمال و تفصیلا در مرتبه
 علم و میگویند که در خارج وجود واحد هیچ شئی واقعی و بنوع نیست و این کثرت مرتبه در مرتبه و هم
 کما بن است و حکمت بالغه این و هم را اتفاق داده است و بنا بر آنکه ابدی بر آن نهاده نه می است
 که بر خ و هم قطع گردد و مراد قوم از اطلاق و هم برین مرتبه است که این کثرت جمعیتی دیگر نیست
 همان وجود واحد و برین مرآت وجود منبسط تجلیات شده است و منشأ تعدد و تجلیات کثرت شیونان
 است که در حضرت وجود و منجم بوده اند و مرتبه علم شمع شده مثل انفجار شجر از بند حقایق ممکنات
 گردیده و انعکاس آن حقایق در مرآت وجود منبسط افتاده و مسمی به عالم شده و چون وجود و همی شباهت
 حقیقی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و در نازل الامر همان وجود علمی وجود و انداز مرتبه علم بر نیامده اند
 چنانچه ذکر شد و علم صفتی از صفات الهیت و صفات عین ذات اند بر علم صوفیه وجود بر پس باین
 تفسیر وجود و اثبات عین وجودی باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرماید ان شئت قلت
 حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و نیست

در این مرتبه علم صفتی از صفات الهیت و صفات عین ذات اند بر علم صوفیه وجود بر پس باین
 تفسیر وجود و اثبات عین وجودی باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرماید ان شئت قلت
 حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و نیست

معنی وحدت وجود و همچنین مکشوف و مشهور این حضرات است الحمد لله علیهم
مکتوب لبست و چهارم فاصد متعلی است استفاده مبسوطه و دستخاره
مسنونه باید عمل آورد ان شاء الله تعالی خبر پیش می آید انکه گفته که با همه توکل و تامل مرض انمی
مستعلقان در ویرانی شهر و زمان با کمال حجت بسر برده میشود و خجسته و شهنشاه انکه نقاش
عزیزان را تو فنی ابتداء مست و دما و دیگر خود مشغول و احواد شیخ احمد مفید کارست لطیف
قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معین افغان خبیران
براه مقصود می رود خدا بنزل می شود و برسانا چون سلب امراض قلب و قلب عمل حضرت تا انکه
کمال عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکه خود را درین
امر خیر معزز و رسیدارند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بعد پانصد نفس سلب
مرض ایشان نمایند تا کبیرت و قصد شریف بی محمل زب فاقه شاه سیف الله صاحب
مبارک است اما بشرط رضا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کارست و در غایت آن مشغول
خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراهیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این جنبه
نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از اعز و احباب و اخوان طریق
و طالب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نا
ستمبرت و دو خاطر از مرضی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم متابع
اخوان و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته باشد
توجه ایشان را الله تعالی زدود بر مگرد و معهود و معهود بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت
بغیران و دوستان و یاران بطریق سلام رسانند و خدا کند که آب و هوا مرض آلود با مزاج عالی بسازد
اندیشه از آن که بجا نماند طریقه تعلیم مجرب و در انجا بسیار اند غیر از آخره معده و دوا محبت را آورد با

نظریه قلبی شریک لطیف است که با هم صفات لطیفه و غیرت است از احوال و اسباب و در وقت که با کمال حجت بسر برده میشود و خجسته و شهنشاه انکه نقاش عزیزان را تو فنی ابتداء مست و دما و دیگر خود مشغول و احواد شیخ احمد مفید کارست لطیف قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معین افغان خبیران براه مقصود می رود خدا بنزل می شود و برسانا چون سلب امراض قلب و قلب عمل حضرت تا انکه کمال عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکه خود را درین امر خیر معزز و رسیدارند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بعد پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبیرت و قصد شریف بی محمل زب فاقه شاه سیف الله صاحب مبارک است اما بشرط رضا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کارست و در غایت آن مشغول خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراهیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این جنبه نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از اعز و احباب و اخوان طریق و طالب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نا ستمبرت و دو خاطر از مرضی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم متابع اخوان و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته باشد توجه ایشان را الله تعالی زدود بر مگرد و معهود و معهود بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت بغیران و دوستان و یاران بطریق سلام رسانند و خدا کند که آب و هوا مرض آلود با مزاج عالی بسازد اندیشه از آن که بجا نماند طریقه تعلیم مجرب و در انجا بسیار اند غیر از آخره معده و دوا محبت را آورد با

در وقت که با کمال حجت بسر برده میشود و خجسته و شهنشاه انکه نقاش عزیزان را تو فنی ابتداء مست و دما و دیگر خود مشغول و احواد شیخ احمد مفید کارست لطیف قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معین افغان خبیران براه مقصود می رود خدا بنزل می شود و برسانا چون سلب امراض قلب و قلب عمل حضرت تا انکه کمال عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکه خود را درین امر خیر معزز و رسیدارند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بعد پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبیرت و قصد شریف بی محمل زب فاقه شاه سیف الله صاحب مبارک است اما بشرط رضا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کارست و در غایت آن مشغول خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراهیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این جنبه نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از اعز و احباب و اخوان طریق و طالب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نا ستمبرت و دو خاطر از مرضی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم متابع اخوان و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته باشد توجه ایشان را الله تعالی زدود بر مگرد و معهود و معهود بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت بغیران و دوستان و یاران بطریق سلام رسانند و خدا کند که آب و هوا مرض آلود با مزاج عالی بسازد اندیشه از آن که بجا نماند طریقه تعلیم مجرب و در انجا بسیار اند غیر از آخره معده و دوا محبت را آورد با

نظریه قلبی شریک لطیف است که با هم صفات لطیفه و غیرت است از احوال و اسباب و در وقت که با کمال حجت بسر برده میشود و خجسته و شهنشاه انکه نقاش عزیزان را تو فنی ابتداء مست و دما و دیگر خود مشغول و احواد شیخ احمد مفید کارست لطیف قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معین افغان خبیران براه مقصود می رود خدا بنزل می شود و برسانا چون سلب امراض قلب و قلب عمل حضرت تا انکه کمال عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکه خود را درین امر خیر معزز و رسیدارند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بعد پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبیرت و قصد شریف بی محمل زب فاقه شاه سیف الله صاحب مبارک است اما بشرط رضا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کارست و در غایت آن مشغول خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراهیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این جنبه نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشته باشد از اعز و احباب و اخوان طریق و طالب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نا ستمبرت و دو خاطر از مرضی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم متابع اخوان و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته باشد توجه ایشان را الله تعالی زدود بر مگرد و معهود و معهود بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت بغیران و دوستان و یاران بطریق سلام رسانند و خدا کند که آب و هوا مرض آلود با مزاج عالی بسازد اندیشه از آن که بجا نماند طریقه تعلیم مجرب و در انجا بسیار اند غیر از آخره معده و دوا محبت را آورد با

شیخ احمد که ثانی السحال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم نشود و بعد صحبت و فرصت لشبیه
از طریق گوگیر و فقیر از تخت بر چو این خطوط صاحبان کن خور را معذور و اتم که بعد از آن
سال خطوط چهارم گیر رسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیا دوستان
باید داد و داد عزیزان یا و آور را مسکا و ادا اگر آن مشغی مجید را با و تشریف خواهند برد و کشتیاق
فقیر و سلام زبانی خواهند نمود و سوان اینجاست که در نیم ماه گذشته که هر روز مکرر و تازه هر
کجا می آید حق تقاضی سفر باید اندک نشاء فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع حرمت
الهی باشند و سلام مکتوب **لبست و ششم** فقیر روز شنبه خیم جادی الاخری
روانه و بلی گردید خدا برساند و ایش جدائی آنجناب با خود بخواه محو برود خدا قادر است که باین
پیر بهای طریقت باز هم سعادت ملاقات سرا بابر کات میسر سازد عنایت نادره مختصر و مفید
مسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از عا کا تمة و حفظ و امان از آفات و کمالات و تواتر فتوحات
صوری و منوی سرا آنجناب و خان عزیز از زبان که با اینهمه ملاقاتها عرض مرض از خطایشان
معاشم و این سه خیلی مشوش ساخته مقید بچشم خدا اجابت کند از غلبی فیض الله خالصا
چه بخارم مناقب می کن تمام عالم در نزد وجود این نوجوان حبیب ساخته اند خدایش باقصی
مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و کشتیاق فراوان فرماید و بلا و ابلان و عا و رفیقان
شان نیز نواب ارشاد و خان مغفور از اینجا او آخر صفه سفر کرده در حدود مراد آباد بادشاه را
در یافتند و همه اهلش که قصد ملی کردند و سه یوم بیخ آخر و خل شهر شده بعد توقف دو گهتری آب
سرو خور و در شرف شدند و جان بخت سپردند و در جوی قدیم بجای آسودند و داعی بر دل گذاشتند
که هر می ندارد و بداران و لبه ان ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان و حضور ماند و مکرر
بسوی تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام اتم و تقویش معاش یا ران اینجا از اقر
صحت

را از شیخ احمد که ثانی السحال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم نشود و بعد صحبت و فرصت لشبیه
از طریق گوگیر و فقیر از تخت بر چو این خطوط صاحبان کن خور را معذور و اتم که بعد از آن
سال خطوط چهارم گیر رسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیا دوستان
باید داد و داد عزیزان یا و آور را مسکا و ادا اگر آن مشغی مجید را با و تشریف خواهند برد و کشتیاق
فقیر و سلام زبانی خواهند نمود و سوان اینجاست که در نیم ماه گذشته که هر روز مکرر و تازه هر
کجا می آید حق تقاضی سفر باید اندک نشاء فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع حرمت
الهی باشند و سلام مکتوب **لبست و ششم** فقیر روز شنبه خیم جادی الاخری
روانه و بلی گردید خدا برساند و ایش جدائی آنجناب با خود بخواه محو برود خدا قادر است که باین
پیر بهای طریقت باز هم سعادت ملاقات سرا بابر کات میسر سازد عنایت نادره مختصر و مفید
مسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از عا کا تمة و حفظ و امان از آفات و کمالات و تواتر فتوحات
صوری و منوی سرا آنجناب و خان عزیز از زبان که با اینهمه ملاقاتها عرض مرض از خطایشان
معاشم و این سه خیلی مشوش ساخته مقید بچشم خدا اجابت کند از غلبی فیض الله خالصا
چه بخارم مناقب می کن تمام عالم در نزد وجود این نوجوان حبیب ساخته اند خدایش باقصی
مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و کشتیاق فراوان فرماید و بلا و ابلان و عا و رفیقان
شان نیز نواب ارشاد و خان مغفور از اینجا او آخر صفه سفر کرده در حدود مراد آباد بادشاه را
در یافتند و همه اهلش که قصد ملی کردند و سه یوم بیخ آخر و خل شهر شده بعد توقف دو گهتری آب
سرو خور و در شرف شدند و جان بخت سپردند و در جوی قدیم بجای آسودند و داعی بر دل گذاشتند
که هر می ندارد و بداران و لبه ان ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان و حضور ماند و مکرر
بسوی تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام اتم و تقویش معاش یا ران اینجا از اقر
صحت

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال مسکنات
 دینی غافل باشد و باطن معروف و ارباب که او سجد شهادت و اوده است شکرش همین است
 قال الجیند الشکر صرف النعمته فی مصنیات المنعمه یح عباده بر ابرار علی
 نمیتواند سفد که صلح است دنیا بت نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام انشا الله تعالی
 و دوست که ضیق بدل پوست می شود **ع** مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب خبر
 معین گردد و بمصافقه آنرا قبول باید کرد و جمیعین بطلب و سوال منافی توکل نیست اگر
 اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع لغز و خاطرست و توکل صرف باعث
 بجمیعیت است و اس المال صوفیه همین جمیعیت است انشا الله و سجد اجل شایسته متبعان
 سنت نبویه علیه الصلوة و التحمیه و درویشان خانقاه مجدی و رصایع غواهد گذشت خاطر
 جمع و ارباب و در تعلیم و درس کتب مقید باشند و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم
 و ختم حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه هر روز بعد طلوع صبح لازم گیرید و جناب او امیر ار
 و از غیر او فرمودید باشند و از آشوب کفار برشته اندیشه نکنید انشا الله تعالی و دستا
 مضرتی نخواهد رسید بک دفعه بله با و قرات سورة البلاف هر قدر توانید انکار نماید و دفع
 و نصرت لشکر اسلام بر کفار و عا و صرف بهمت واجب است غافل نباشید اگر چه احوال مسلمانان
 این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم است و ملا و زنی را بعد سلام گویند که دنیا فانی
 و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورت که دهم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
 نمایند و اگر توفیق باشد دعا و رباب رفاه و جمیعیت و محبت و عافیت نواب ارشاد و خانام
 و اوقات خاص واجب و انند اللهم اجعل خیر عمری آخره و اسلام مکتوب
بست و نهیم محمد و آتش نجالی از یاران شاه مراد الله جل و علا که یکمین سال در امانه

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز حشمت گرفت ظاهر اراده مراتب
 باین طرف دارد و بخدمت میرسد و در الطاف خواهد شد هر چند مر سوده است اما طالب است
 زیاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی باو مکتوب سی ام ^{قدیم} یاران
 که آمده بودند بعد رفتن حضو صامیان محمد میر صاحب که با کثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
 نوزدهم ایشانها بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و اهل می سخت بفقیر رسید چون انتقال ما بنظر
 بمرطبی قریب است تسلی شدیم و ایشان نه فرزند می گذاشتند و خلیفه تربیت یاران ایشان
 و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد و از نوید افادات ایشان که ظاهر و باطن به بندگان خدا
 میرسد سرور حاصل شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخورد و انظار علیان نوشته اند
 واقعیت از احلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب هر چه محو باید و دل میخواهد و همواره
 و همین خوبها و امراستخار و ارجحیت کرده و اگر ز من ازاده را که با خود کار نیست باو بگر
 چه کار خدا و افاضات صوری و معنوی ارزانی دارد که مراد و دنیا عزیز تر از کسی نیست
 و در واقع بجای مادر و پدر و بچا و برادر و فرزند و حق او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت
 و فرزند می و علایمی و بندگی بتقدیم میرسد اما چه هست که من میدانم در حق برخورد دار زیاده
 بر سابق النغات باید کرد که چه نقصان النغات فقیر که در حقیقت هیچ نیست نواند شد و آن
 برخورد دار را بگویند که هر صلیح متوجه بفقیر شد بنشیند او را خود توجه نمیدانچ از وقت آن
 برخورد دار نوشته اند خیل الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود و بقدر
 طاقت تمیز آن خود شده و میگفت که برای همین که سفر افتی را کردم خدا کند راست باشد
 فقیر یکجا بعبادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعا می صرف همی در انا العوازل ایشان ^{ستج}
 حافظ غلام رسول ملاقات کردند و بزرگ اند مولوی ظهیر الله جیو سلام قبول نمایند و اسلام

مکتوب سی و یکم خبر تمامی سبب معلوم گردد دید حق تعالی اساس اسلام را قوی
 گرداند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در راه گذشته قلعه تهاشیر را کفایت کند بعد
 مسقر و نشاند قتل و غارت و اسیر در میان آمد مولوی غنچه بخش حیو سلسله ربیع معدن و فزونی
 عمارت خوزه سلامت جا به جا آمدند طرفه عالی گذشته انانیت و انالی را جبهان از غایت
 اسبابی در آن فلاح متوقف اند تا بهما رسیده اند و انبساطی با آن خصوصیت امداد
 و انانیتی از با تقدیم نرسید محال است علاوه این مصیبت گردید خداوندی ملا فی فرایا مسال غنا
 مواضع حرکت بان طرف موقوف اند اول ضعیف پیریت هم امر هنر و عوارض دوم کم فتوحی
 سیوم تنهایی اندرون که کثیر و پرستاری نمانده و کثیر از خانه رفتند و اعیان هم از زارسانی
 غله و ماغ خدمت ندارند و هم نایب نازک مزاجی مردم محل نمی آید درین ایام پرستاری خانه
 بمناصفه و هم فقیر و سوز و غیرت و طعام از خانه مولا کلام بحیو جبهه و در خادم ایشان
 پنجه می آید و حبس از بجا می رود و همچنین شاه علی با وجود و مسکنه و سه فرزند یک خادم ندارد
 و ناتوانی او علاوه آن احمد بنده علوانه و الصلوة علی رسول محمد و آل او از تبرات آوایت
 بر جزو اظفر علی او صلوات الله تعالی الی ما یتناه نوشته اند بجا است بنوع قدر او را نشاخته اند
 او جزو اهر باره ایست که یتیمند و فقیر و سبب گرفتار او غیبت هم می آید او را نشاخته اند و انانیت
 تعالی در کمالات اخروی و منوعات و نبوی و نبیهاست نمایان نصیب اوست از ضعیف و
 رهائی و تقوی نمانده و طاقت تحریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارند و هم در
 معصوم عذر را رسانند که مرا مقصر ندانند رمضان مبارک بخونی گذشته و یاران با وطن
 حضرت شدند خدا ناصر و معین شما با و اگر بر جاوه شریعت و طریقت زندگانی خواند کرد
 حق تعالی در هر دو جهان آبرو و نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند ^{طلب}

بر جود از حق الله و ما قاطع محمدی بجا واقع شد تنی باید نمود و السلام **مکتوب سی و دویکم**
 با بعایت ایام و شما با انرا هم شریعت و عقل طریقت معتقد باشید و بمردم بجا کساری و بے
 نفسی مالک نمائید که کمال نفس نیست و هستی حق تعالی را مسلم است و صحبت علما و فقر از الانام
 کسیر و برکردنات زما بهر صبر گزینید که دنیا از ندان مومنان است و وعده راحت و آخرت است
 بشرط سلامت ایمان و در کم و بیش نعمت های الهی شکر واجب دانید و به خلقی پیران را بدنام
 بنای ساخت و اگر کسی رجوع بطریق نماید خدمت او باید کرد و از وفاداری نباید خواست مگر تعجب
 خود نمای بعضا گفته اند و هر جایا باشید با نایا باشید و بر محبت پیران طریقت باشید میانجیان
 الحال شکسته حال با منزه ایشان میرسد حتی المقدور مدارات ازین درین نذایید و معلومست
 که طایبان خدا در عالم کم اند اگر کسی بیاید نام نهد او را بناموزند که اجربار و اراد

[illegible][illegible]

در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسودند باران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجیه
 غافل نشانند و احوال باران حلقه آنجا معده اسامی آنها نیز نوشته باشند انتقال از وطن
 به بلده بکهنوبیاری باشد درین مکتهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسال
 میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاهدارد یک از صحبت طائفه که محرم نباشند
 یعنی در شیشه این شرکاب نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که عجبته اتفاق داء
 و دوا آنها مفارقتند دوم از قلم شبه سیوم از بیاری خود را چهارم علم را بفیضت غریب
 هر قدر که سالک بفیضت خود ششم معصیت شود و هر که بیار خود در طاعت گران شود و هر قدر که
 باشد خود را باطن و مویضت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد و هر گنگ او شود و هر که دین
 سبع با تو شرک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود
 پس باید که از کس یا از چیزی جز که حجاب راه او شود و در باشد و گفته اند که در شریعت مرد و قوت
 بالغ شود که معنی بطریق شهنوت از دوا مل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که دوی از معنی برآید
 فقیر در شریعت است که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او
 غیر از خدا نیست آنچه خبر بود این فقرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم به و فرموده است
 الفقیر فخری و اسلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از روی که
 سنج خان آمده است از شاه تا گدا تا به است و ذکر خلاص محمد الدوله بر زبان خاص نام
 است خداست که زود بطور آرد و در و خط شمارید و بسیار شنوش گردانید فقیر هم دعا میکند
 و بیاران حلقه و میان محمد مراد جو تقیه در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید فواید است که
 با حاجت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هم گاه که با قاف
 خود در و نشوید یکمقلب القلوب والا بصدا نه بار اول و آخر در و یکبار خوانده بر هر دو

کف دست و میوه بر سر خود گردانیده و برود میشده باشند و سوره لا یدلای را یکصد بار
 بسم الله هر روز بخواند. اول و آخر درود پنج بار به نیت دفع شر اعدای حق ضرر بخواند و بگوید
 انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب اطفال است رسید بطفلی داده شد بعد ازین پنج
 باب برای فکر ارسال تحفه بخواند و گوید که از ناسازی آید هموار آید هموش شما بجا خود نمائید
 فقیر از همه نا امیدم میدانم اما امید دارم شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید
 در از تحفه تا که با فقر با فرستاده اید همه بزرگ و بد قماش زردان و جنس بد جزید از شما
 عجب است و ملال فقر اشل مشت خاشاک است بر سر و دریا حالا افزا و نمائده و معذرت که
 شما درین خط از حد گذرانیده اید خیلی شست و شوی آن عبارت از خود و خاطر جمع دارید و رمضان
 مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان قران مجید این بار در اینجا بسیار فراموش آمده انشاء الله
 تعالی این ماه مبارک را بحیثیت و برکات گذرانیده بعد عید می رسم - والسلام -
 مکتوب سی و پنجم خطا که طواریطال بود و طول گزواند - برادر من بگویند که نفیر در و کاخینا نقیر
 شکایت از بنو نون بر وقت است که بنی نون و نانی که بنی نون خطی نام تو نمک و دو امشوریا که حقاقت اید و در راه لا یدلای
 که بر سر دفع شر از بنو نون است و دعا محراب الحی و همچنین بخواند و مگو نیم الله صاحب فقیر
 بدعا عقید ایم تا حال که از شهر دم محفوظ مانده اند از همین سبب و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان
 باشند جزئیات را نوشتن که ملا فی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرورت و حیرت
 جواب خطوط از ضعف منبیه انهم نمود حالا بدوستان نوشته ام که امید و امید متفرج و ارجا نباشند
 که من ورم و مرده ام و مرگ افتد رفتن مسجد جامع بروم جمعه نمائده است و بجا و غیره و وفات
 آن کجاست که منوچر بعلم الهی شوم و در یاکم که در حق فلان کس چه مناسبت شما اگر درین
 ایام حاضر میبودید حال مرا دریافته مقصد نمی شدید فرادیس و از اجز علت فقیر خواستید

هر چه بخاطر شما برسد بل اید اما اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هر چه پیش خدا آمد
 در آن خیر غفلت صغف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدد مستول شده نماز فراق ایشان
 میخواند و در هر حلقه سه روز وقت قریب بسدس حاضر شوند چنانکه که قوت توجیه اگر کمی آید غذا بقبول
 چهار دام باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و در بن سال سقوط قوت بسیار شده
 مرا از حب خود این توقع نبود و در خدمت مولوی انیم الله صاحب بگویند که خطوط طوالی این
 رسید و مطالب معلوم گردید بسیار آن حلقه سلام رسانند و طاعت تحریر جواب نیست و کاس
 خیر خانه نماند و اسلام مکتوب سی و ششم باعث تحریر این است که لاله برب
 نام جهان از دوستان مقرر می که در حق سلیقه مقصد گیری و صحبت داری نه عزم فقیر نظیر ندارد
 و عهده نامه و عهد روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبر آباد است تبادش معاش
 در پیجی وارد شده است منتظر بودیم که زود بیایید تا این نسخه صحیح آدیت را با تا خود بخوانید
 احسان و دست بده در حق آقا که مرد فقیهیده و درخواه با او رفیق شود و هم در حق خود که این چنین
 زود بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که خاص مسکنه کذاتی بتقریب روزگار از مادر تر زود کرده
 با شنید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات تمس خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و
 از تمنی ما را اطلاع دهید تا سرور با ششم معلوم شماست که در کسی باین اهتمام باشد که بگوید
 و عادت مبالغه ملائیم الله تعالی خاطر شمارا در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهاست خاص
 ایام گذشته اکثری آدمی آید خدا باز میسر آرد و فقیر از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل
 مستوجب شماست حاجت تاکید نوشتن نیست کسان جان خود غافل نمی باشد من شما برابر
 جان دوست میدارم ان شاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معالجه بامر دم محل حجت
 خداوند بخیر کند و کوزه های پیرای می خور که از کبیر فرستاده بودند سر مهر رسید نوزده وانه پانصد

بسیار بذات حق راست آمد خدا تبارک و تعالی جزای خیر دهد و هر دو تها ن سفید کیس لک و دومی تنک
 هر دو عیب الم و حوزب اند فقیه جالاجامه کم قیمت استعمال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که است
 بسیار نوشته اید و دوسورت عدم قبول از خاطر شما خوش خواهد رفت نگاه داشته ایم جا می آید
 سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورتیست و در خانه شما خیرست و السلام
مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توحید بر قلب مستوره شما در اوایل که مرغوم بود
 معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیافت که فقیه زبان مغرور و اوست کسی یا دینمد بهر حال تخمی
 پاک در خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدس رسیده خواهد شد باید که آن هر جزو دار نظام
 معیار شریع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و جهان درین کار منحصرست
 و ایشان نیز باید که بذکر قلبی معتقد باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دو اقامت باطن
 واجب دانند و انصبت مردم نا اهل و اشغال نامناسب احتراز لازم نمائند و وحدت
 علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه بجای آید
 نوشته اند بشرط اسن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیرانش را الله تعالی بعد نما یکد و گم
 روز برآمده پیش از خلعت بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز مشغول و متوجه
 فیض ربوبان بطرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عقیقه که فرزند ماست در دل
 فقیر تاثیر کرده است و استعداد خوب و اود هرگاه توجیه شود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی
 هر جا که دارد محفوظ و مظلوظ دارد و اخلاص شما بر من ثابتست و داغ واقعه مولوی غلام محیی
 مرهم ندارد و السلام **مکتوب سی و هشتم** نفیر و رساله معلوم کردم که والد شما
 در باطن ناخوش اند ناخوشی والد و موجب حسادت و دنیا و آخرتست خصوصاً والد و الله
 امینی را اسفند نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و سکافات بعمل آرند الله تعالی

عواقب امورشان متعرون بخیر گردانند و از دعا غافل نه اند اما ملاقاتها موقوف بر وقت
مقدر است و عمر اخیر است اگر در زندگی مسیر نشد ان شاء الله تعالی به بشرط سلامت ایمان در بهشت
برخیزد و باست خاطر خواهان بهر کرد و بد عای خیر خاتمه یابد و از دست و پا چود بے سامانی و فضل
برشکال برآید ان شمار بر احوال و از روز مفعول و اخیر غیر از پنج نامده ندارد و با امید رحمت
الهی منشر باید بود اگر عریان باقیست و پیر یا شاب مو آید - دانست نام -

مکتوب سی و نهم
اوجانه جل شانده مهربان صاحب مارا از کمروان
دارین محفوظ و از عریات کونین محفوظ و از احوال و اخلاق که عریانان بنفیر افسونی و میدا
کردن از استیلائی شوق بجان رسیده کردی نگهبان سوزیم حیران تو گردیدم ۴
ای کاش منیدیدی ای کاش منیدیدم ۵ مشکل آنکه طغیان را روان حرکت بسیار است
از ان طرف مثل ملک داری و ازین غلبه نا توانی و ازاری غلبه بر او لها برسد تا بر خود را
میدر شود اگر سیم مرسلات که خیمه ملاقات است سلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و زعم
از انجا که مکتوب سی و نهم بجهت و جاذبه احباب فقیر از علی بسبیل رسید
و او بهر امر و آید و ما هم دیدنا با انتخاب پر و از و که رحمت اقامت در کجا اندازد و متعلقان
خلفیه و نشانها در که از نشو و نشات هر روزه و علی تنگ آمد و علی و نشانها پیور خود
دور است از اینجا رسیدم هر دم بجهت مراد اباد و امر و ده که به جاد و ساجت نمودند که اینجا بود
جاذبه و حقوق نواب ارشاد خان بها و رسیده به نگذار است که نشاء جاع و دیگر که هم طالبان
طریق تیر و دین شهر بسیارند غرض اقامت نموده آیم بهر طلب متعلقان فرستادیم و من نهانند
مسموع بهشتی ناچار بر اجبت و علی اتفاق افتاد ۶ می باقی ما جناب باقی ۷
ما بهر صد حساب باقی ۸ وقت گفت که به قرب است سیم البور و در پیش ایشان غمخیز

اجازات است برای علی شحات بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب
 سند کند اگر این دعا آید باشد بزرگ کند که از نوشته است طور دعوت آن رسانا در
 و شعر مناسب حال از محمد فی سلیم است **س** مستحب وصال میسر نشد پنج به پنج
 عشق بازی ما غایب ماند و اسلام **مکتوب چهل و یکم** محمد بن علی بن ابی طالب
 سبحان ربک شمار از ملک سلطنت او و توسل بپادشاه حال که نمودن آن آن خوب است
 و احوال این دنیا و داران ماکور باطلان را که مفصل معلوم میشود اگر شود و تحریر آن حسب
 فساد است انقدر هم بر عایت خاطر شما گاه محو لبسم و خوبی میان غنیم الدین زیاده است
 که نوشته اند قطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام که مریدیت مراد و دیگر میدان
 معامله دینی باشد یا دنیوی خدا او را زود دارد و به نحو و ش برساند پس آمدن مادر آن
 حدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر و دیار نامه و آنجا بیاورند
 و همانا در و عکسار شایسته اگر شما و آنجا نباشید و دست خواهم کردن هر چند فرزند آن و
 بقای شما خدمت بنمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قایم مقام شما نمائید شوق
 حکم عفا دارد و دین شهر و فرض حکم کمیاب هر حال هر چه تعاضای وقت کند و قبول باید آورد
 یا اطلاع زود باید داد که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دیگری حضرت مولوی باشد
 صاحب که با دو کار فقیر اندم و روانید و اسلام **مکتوب چهل و دوم**
 جان من سلامت باشی و دین مدت مفارقت و در فقه شمار سید و حوز جان گردید و روح
 تازه درین نا توان و مید هر حال با همه بد معامله کی با فقیر با آن همه محروم و مضروبیت
 و تغیر دادن شما با فقیر و ادعای قدیم که بیان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از وفا
 و عفو و دعا هیچ نیست - باید دید که اشتغال با چه میکنید شمارا با خدا سپردم و ما را بخدا سپارید

و از احوال منخریب آباد و حال یاران منجمل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان
 انصاری و حال حضرت مولو نصیب از اسباب معیشت ایشان بنویسد و هر صبح بعد نماز
 مستوجب بغیر بنشیند و بر نامه توبه میسوزد اگر کسی توجبه بگیرد و اطاعت والدین واجب دانید
 و کیفیت معامله با بر سرکار و حال معیشت خود بر نگارید و اشتیاق بشرط صفای دل منجمل
 و خدا حافظ و بن و دنیای شامت زیاده عمر و موزه عمر باد - **مکتوب چیل سویم**
 محذوف و فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام سبقت نمیتواند کرد و مگر موافق خبر
 صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
 در ادای رسم دوستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتهای فرخنده گذاشت و این بر سر
 و زبان تحقیق استند و تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شرعی و طریقت بطریق جواب
 که احباب سوال کرده اند بطور مکاتب مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش کرده اند و بعضی
 اخباری آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و هر علی خان صاحب که سجا
 بر آورده فرزند فقیر و از ناندان عمده و باوصاف حمیده متعلق اند بقریبی قصد چیل محبت
 نموده اند معرفتی با مردم آن میده ندارند بوسیل رفته فقیر اگر خدمت برسد مورد مرحم
 خواهند شد و اشتیاق و عنایاتی که بایشان رسد دل خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد شد
 ملاقات که نظر با سبب چیل مشغور می نماید خدا آسان فرماید و لا الرحمن الطاف غفیه
مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند مکتوب چیل و چهارم
 باعث سحر آنکه طفر علیان سلمه رب خلف نواب اعقضا و الدوله ارشاد خان بهادر
 نبیره نواب امین الدوله مغفورست از اولاد اجداد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ صاحب
 رضی اللہ تعالیٰ عنه و تربیت فاضلی و باطنی از فقیر یافته نسخہ سرا پای او موزنه و معنی

بصحت رسیده موافق وعده مافظ رحمت خان صاحب که بسوی در مجلس کنگرانی حسیه
 دوند بخان در باب رفاقت در روزگار این خان بر خوردار داده بودند قصد پیل بخت کرده
 بنابرین بخدمت تصدیع مسیدیم که بحق دوستیهای قدیم و اتفاق که بر فقیر بنیاد است
 شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان
 بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلیت اخیر باشد مرتبه خود داری منظور نداشته بطوری بفرمایند که بتیغ
 متاثر گردد و گرنه خود را معذور دارند که بپارشیهای سرسری فائده ندارد و تنها غایت این
 کافیست و فقیر را و در خود در پیل بخت گاهی بخمال نگذشته بتغریب بودن این نور چشم
 در آن محرومه احتمال صورت این معنی قویست و السلام مکتوب چهل و پنجم
 اشتیاق و شفقت با بحال شاهان است که بوضا جمع دارند میرا سدا شد صاحب بنیاد
 و شما دعیا المند و بر مماش در آن شهر واقع شده اند بشرط عقد و راستی و تو فریق خدمت
 انبان غنیمت دانید الله تعالی شما را بعد از مسعود و بر احباب مسرور دارا و دنیا ز شما سید
 و بوقت رسید خانه با و خدا قبول کند و از ارسال رقایم که حکم نصف الملاقات دارد و بیخ
 نباید کرد و هر جا که باشید با خدا باشید صفت مستولیست خدا خاتم بخیر کند و السلام -
مکتوب چهل و ششم احمد بن محمد انبیر اسید قویست که او بجهاد جفا
 صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد و ملاوت سوره
 لا یلا ف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و مستولان را بفرمایند و از آشوب و جنگ
 که در یخند و بسبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم رو بهیل واقع شده و قصبات و دیهات
 بتاراج رفته چه نویسم فصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد احمد بنده که از اولیای خالص
 ازین مملکت نجات یافته تا اینجا رسیده اند ان شاء الله تعالی بطن و بخدمت تیر میرسند

محمد شاه از اربابان حلقه است و کب کمال کرده اگر چه لطاها از علم و فضل خالصیت اما
 انا نزار هر طریقه باطن او سمورست و با وجود عیال مندی و معیشتی ندارد و میگوید که درین وجود
 اقامت نماید اگر وجه معاش قلیله که در آن مقدار زندگانی مع علاقائی تواند کرد و از سر کار
 دنیا داران این مملکت بسی شامی سر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی و بشا^{ست}
 و خدمت و محی و طایفه معاش صاحبزاده عالمگیر در میان مرچین صاحب فرزند حضرت
 محمد و الف تانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی صنی الله تعالی عنه که با علاقائی بسیار
 روزگار و در وجه معیشتی ندارند و مع متعلقان و رشا هم با نوری بفریدی بیباشند موجب خوشنودی
 پیران است و نامیدین فقیر باریان طریقه که در پیلان بصیت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق
 که لطاها و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و محبت ایشان را غنیمت
 دانند عزیزان و دیگر که از فقیر استغاده کرده اند و اجازت یافتند صحبت آنها هم خالی از نفع
 نیست اما شغف را مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی پاداشی بنویسد بقدر طا^{قت}
 سعی و توان امری نموده باشند که برای شام مفید خواهد شد و تاخیر از تقدیر است و استلام
 مکتوب **بچناب هم** کار غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
 و بهادران طریقه پیش فقیر اند و اربابان ششمنی عزیزانند حق تعالی ما و شما را بر تاج سنت نبویه
 علیه الصلوٰه و التحیة استقامت روزی کند باعث محو بر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه
 خدایم الله تعالی باده متبرکه که سهرند و بران شد و مرامات حضرت علیهم الرضوان بشا^د
 رسیده صاحبزاده آواره شهر و دیار شدند جماعه مقدسان طرفها کرده اند حضور صاحب حضرت مبر
 اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگر چه احوال آن ملک
 و مردم آنجا نمی نیست لیکن بهر صورت مرقوم میگردد که اصل طریقه را بقدر موقع و در پست^ی

زبان در خدمت ایشان مقصود نمی باید بود و خصوصاً در وقت که صدمه غارت و غلامان
 باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است بسلام مکتوب **خجابه و حکیم**
 میان محمد اکبر از باران طریقه تقیری آغا میسرند تا نصف دایره امکان رسیده اند
 اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور مردم دینی ایشان نیز سعی نمایند
 و از کلمه اخیر تا مقدر درین نفر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت
 نزدیک رسیده عمر از هشتاد و پنج روز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر و سفر
 نمانده و شما را فرصت نه و السلام مکتوب **خجابه و دو حکیم فقیر از سیر امر**
 و مراد آباد فارغ شده است و قصد مناشای شاهجهانپور و اردان را الله تعالی عفی
 میسر دوسه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج پیش مقام در شاهجهانپور
 نموده مراجعت بسنجیل مینماید بعد از آن بدلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت
 عیف را بر خود پندیدن بنابر اغراض صحیح اخرویست که خدا میداند اشتیاق بقدر
 اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع این معنی باید
 که فقیر را بعد در دو آغا با عذر خبر کردن مقدور نیست که از ساکن احباب واقفند
 که ملاقات میسر نگردد و السلام مکتوب **خجابه و سیوم** حال مرد
 انجند و تنباه است خدا رحمتی بر امت محمدیه فرماید علم صاحبها الصلوة والسلام باعث تخریب
 آنست که حضرت میر سلمان صاحب باک الله فی بکاتیم با همه ناتوانی و بی سلامتی فخر
 سمیت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بصفا
 اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را
 از حاجت بهیچ وجه معذور ندارند که ذات شریف ایشان جانش کلمات ظاهری و باطنی است

و کسب مقامات از حضرت سیدالسادات پیر فقیر و تمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد
 فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی
 الی قایده مایمنه اطلاع باید کرد و بلکه رفته فقیر از نظر باید گردانید که تحریر علمده درین باب
 و چنین وقت مناسب نموده و السلام مکتوب پنجاه و چهارم اینچ
 از عالم مدبر سناش نوشته اند بجاست اما فقیر احوال حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز
 ننماید برای چشمت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و دماغ بدلی میروم که
 مستعلقان در اینجا هستند و از هر طرف فتنه قصد بدلی میکنند با این همه دنیا داران این حدود
 با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم نمایانند باید که روز ملاقات این فتنه را با شما مفصل گفته ام
 که خانه سامان و سختی یعنی فتح خان و سرداران را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و ندیدنیان را که
 اراده ملاقات فقیر داشت منکر کردم که نباید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود
 صحبت او با فقیر نازدست افتاد و پسران علی محمد خان را بنی شاسم ربط کجا پایش معلوم
 و میدانم که شادین دیار بگیا و بومش و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی
 و حق چنین شخصی عبادت است اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلیق بمنزل
 بحال خود یاد رانده اند و گرنه این خانه شاد بود و السلام مکتوب پنجاه و پنجم
 از خبر خانگد از رحلت میرسلطان صاحب چه نویسم که برین گذشت و بارفت و باچون
 بنجاک افتاده ایم و سایه میگردد یکدکاش این نارسانا دگر و احمد شد نام بر سر راهیم
 و خبر فوت مغفور مرحوم معلمان بیگم از خط میرمکھو و میر محمد معین خان صاحب سلام الله تعالی
 پیش ازین دل را داغ و جان را داغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب نهاده
 آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگردد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که دریا خدا میگذرد و نیست

از نوید بجالی آنچه از طرف سردار خان بخشی بر او خرچ صوفیان خالقاه میسرید و از روز
چند در توقف افتاده بود و دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث جمعیتی
میشود و اس المال صوفیه هیچ جمعیت است و ناسازی و بدوفانی باران زمانه محل شکی نیست
ماه در نشو و نشی قطع امید است عدم وجود و احباب را یکی باید داشت و آنچه در خدمت احباب
سی بقدم میرسد از آن از جناب حضرت عی سحانه با بطلبید و کیفیت واقعه میرسد با آن
که چه عارضه رحلت نمود و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی است حق تعالی در رضا خود
بگذرانند و داغ رحلت باقی ماند باید دل در منزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون است
درین بقعه هم قریب صد کس صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی است و رزق مفتوح
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار ساز است و درین ملک خبر نیست منظر
لطیف غیبی باشد خدا متین شما را مغرور نمی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود با قضا و قدرت و حال بعد
استخاره سئل و بطرف میسر شود باید رفت و باید که طریقی از دعای خیر هر یک غافل نباشند
چهره از چند روز اینجا آمده التزام حضور طلق کرده فتح باب فیض او عجب نمی شود و معلوم شده
که آن برادر از وزیر باراند برای غدر تقصیر و تقصیر میسر مدعای فرمایند که عفو کار
کریمان است و زود حضرت نمایند که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور رحلت نمودند
و آدمیت را اینجا که برین خدا بیا مرز و تنهایی ما را تماشای باید کرد و آنچه ما را جان و دل
موسخت در دهر بود به آخر از ناسازی طالع بآن هم ساختیم - **مکتوب**
پنجاه و ششم فقیر مستغلقان باینست است و دعا و دوستان شغل اما
اجابت دعا در وقت است که شما را خدا خاطر خواه می سازد که از مدتی پنج میکشید آن
معلم العسر و یسر و عواقب امور شما بنهر میگرداند خاطر جمع باد صفت در مرتبه است که حلقه در

حالت منطبق اتفاق می افتد اگر چنانچه از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا شاکا
رسانیده طره عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان
بزرگمگو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان ملکن قریب تمامی دایره اسکان و سیر
خوشی مقرر است و طلق درین ایام صبح و شام غم میشود و مردم خوش اسفند و فرح
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شان خال
درین تا آخر عروج منقض و برکات بمرتب است که در بحر بر نیاید الحمد لله علو ناله و ابله
علی رسول الله از اشتیاق دیدن بر خور و درین کامیاب نشانین فرزند از بهر عزیمت
نوسیم کم است خدا و ارباب مقاصد انصافی درین دنیا رسانا و از فطر محبت او خجالت
او و حقوق اخلاص او از نامانی ابد خدا کند که با لشکر پادشاهی و او شهنشود که بعد ازین
از خود جدا کنیم خدا و اول میدان آداب آدمیت که از شما بنمویسد و دیگر می رانند یک شما
که در عالمی است نمایان حق تعالی نشود و وجود شما ازین هم صحیح تر گردد و اندوخته امر و زک
و هم شوال است بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع نیازان
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیا و کار گذاشتند و رأول حاضر ام و بعد تو
سه شایه روز فردا رحبت سهیل خواهم نمود و خبر عبارت عزایرتی خالی از تکلف نیست
که ما و ایشان بلاقه هم عمری و در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تا خبر چند قدم بفرست
حالا که وقت رجوع بطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم فافلایم **ع** امر دگر گرفته
حرفیان خبری نیست و فردا است درین بزم ز ما هم اثر غنیمت - و السلام

مکتوب پنجاه و هشتم عمر آخرت و منفعت چیری از حد زیاد خدا

خانم خیرگر داند توفیق ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است و بهم این ماه
خط آن فرزند سو یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسید خدا تبارک و تعالی خیر و برود
بر محمد مکین خالص با حرم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مرز و داعیهای پدری
بر دل مایا و کار گذاشتند و رفتند و لا اله الا الله را خدا توفیق نیک و پدر محمد امین بسیار با دوام
و در حق مستور و بر علی مغرور خداش بیا مرز و خنما گذرانده خواهد شد باید که باقی عمر را در
الهی صرف نماید که اعما و بر حیات نیست و فقیر بود و بکمال ضعف دانا توانی زنده است
و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توبه میسر می آید و ما توفیقی الا با الله - و السلام -

مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد رفتن بعد عمر غزل تازه بر زبان

دوست بنیومر قوم شدت باین فرصت آنچه خط باشد زیر بگفتان مارا که در فتن لازم
افتادست چون آب روان مارا که نفس و انیم و بس راه چین از ما چه می پرسد که که پیش
از بال و پر برداشته اند از ایشان مارا که نفس تا یکیشم از سینه صد جا بگسلد تارش

چه زار دانا توان کردست آن سوکیان مارا و السلام **مکتوب پنجاه و نهم**

الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار سیر انجام رساند **مکتوب** میداد برادران مراد

مستقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مر قوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف

غیر معیده دانسته اقدام نمود و معاف فرمایند چه که آن بزرگ خزید احبش در روشی مانست جوع

او بطریق دیگرست و اخلاص او بزرگان دیگر یک ایما و آنها به از صد و فقر فقیرست آن

بزرگان را بخندست آن مهربان بهم معرفتیست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات ازان

مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد و اورو تقبل الله منکم و جزا که خیر العباد
و السلام **مکتوب سی و نهم** ابام بکام صاحبان با داین هیچگاه از سر تنهائی

و گمانی که خوش دارد خود مایه و صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم که به تکلیف امر
یا ایامی ملاقاتی با اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نگرده مگر امر در یعنی فقیر همیشه زاده و ادم هر
کمالاتی ندارند خالی از اوست نیستند اما با مقتضای زمانه پیرشان روزگار واقع شده اند
یکی از آنها بحالت مضطرب اگر قرار است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جهان باشد
بها در بعضی خواب رسیده فردا این بر خوردار را که گمانی جاگیر سرکار بسا در رسد و بخدمت
خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یعنی است که دستخط مناسب بلامتلف
خواهند نمود و گرنه ز ساجدی در همان است و شکایتی لیفعل الله ما یشاء و میگویم
مکاید است بعد است که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت در دیشانت تو نب
باز و فتح و نصرت خواهند نمود و السلام مکتوب **شصت و یکم** امر این جهان
را باید که با سلاطین آن جهان یعنی فقرا با اوب باشند حضور و اوقات استمداد و استقامت
کردن فقر ملتفت گردد و در چنین اوقات بر پروائی کردن و تخریب طالب بهمه براداران
گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میان است که واجب است و اگر نیست رجوع و انابت چو در
باندیشه همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و عاقلانه ایچ
ز خلق گنده و داعی چگونه بردارم باین دماغ که از بوی گل ز کام کند و میدانند که
فقیر به ثبات و استخاره مناسبتر ندارم اما تقاضا از مسنون است اگر چه از مصحف عبید
قال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند معصا لعه ندارد و اشعار
آبدار سرکار از نظر گذشت درست و با مزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح شد
محمد باقر جا که مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنا بر عذرهای سمیع و در دمجور از خدمت است اما
در کفارت ان تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقر حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان

۷۷
این مکتوب
خان خانم خف
نوبت قبل ایشان
در بیت ۱۲

۷۷
نوبت کردن و باز
سرمدین بلیغ
و باز شدن از
سرمدین دوم
در استن ۱۱

بوکالت ملتس بدعا و توجیه باشد و اسلام **مکتوب شصت و دوم**
 منقولم کرده ام که بعض از کلانان اینجا بایشان موافق اند و بعضی نمی فهمد و میگوید
 بغیر ذرت آنها را استعمال ساخته باندی را از پیش باید بنزد و با حریفان رنگ مصالحه بخشد
 نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که به تحفظ رسیده و را خفای آن باید پوشید و در
 بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد چسبید و تخیل در میان
 راه خواهد یافت و فقیر خلافت طبع و وضع کرد و شتم که از سرشته تدبیر خود آگاه سازند تا
 بنای مے مفید و قوی گذاشته شود احتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد و از نه در و مجلس زندان خبری نیست که نیست
 اسد بارخان که نصیری ایشان است اگر بجهت اضطرابی روزی چند از خدمت جدا شده
 حقوق ویرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار غمده داشته باشد انتقام به عقوبت و تناف
 کشیدن و در از شان کرمی است بلکه بعید از انصاف و مراد و قتی سرکار برین آورد و کرد و
 حرفی در بنیاب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس تنگنای منظر است همراه جواد
 این خط بنام خان مطور عنایت نامه شش بر جن طلب مرسل شود و زیاده توفیق مهربانی
 در توفیق با و استلام **مکتوب شصت و سیوم** میر حسین خالصاحب
 خلف رشید حیه شمت خالصاحب که نسخه و جواد ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است
 در سال استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده با قضا و بشریت که اهل کمال را هم نام
 گزین نیست خنوصا ارباب خیال را با همه توانی و دلسامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق
 خصوصیت قدیم و روح خدمت ایشان آورده یقین است که بلا حظه مراتب عنایات پرورشی
 و مطالعاتی شایسته در علم و ترمیم و تمهید دل ناکسته و جزای آنکه هیچ سوانغات نگردیده

احرام آن سده علیه استندیم با کرام و احترام و هم نمیم و انعام و ربح نخواهد یافت و این آثار
 اگرچه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل بزرخواستند خرید
 و در باب خان صاحب مشفق مهربان و الدبیر گویا این نوجوان نوشتن فضولی است خلاصه فصل
 احوال این فاندان عالیشان سبع ملازمان زبیده در نه باین رود البت قدیم بندگی و خداوندی
 این همه بپر دانی میشود اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است و استقامت
مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات و سنگاه میان احسان الله
 احمدی را خدمت کردیم که بار عایت او اب رفاقت بدون در خدمت ارباب است موجب ثواب
 فتوحات و دفع مضرات است و مانند باندانند یکله با مخصوصان مایه و امر معاش و چنانچه
 زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که انجمنی باعث خوشنودی فقیر است و رضایین قوم سبب
 ترقی و درین و دنیا بشر طر حن ظن و صدق عقیدت است یقین است که میر حسین خان که کماله
 محبت و هم بلا حفظ کمال نسبت طریقه ما را عزیز تر از زبان است مشمول الطاف خاص ابد بود
 و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
 که بجان مخلص ایشان است و مرا عزیز تر از زبان و در صفات شریف از حیاء و فادای از صدق
 و صفا و حسن فرست و پاک لطینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان مان کار با عو عده بسجاست تفتیش
 او نمیند نظیر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که
 از مراتب قدر دانی و حق شناسی و قیقه فرو نخواهند گذاشت ان شاء الله تعالی و در دوا این
 سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم بتاثير چون میر سطور غایتها مکتوب
 و چهار تهاست بیا کرئید مطلقا استطاعت ندارد و در خبر گزشت تا خبر علم است و السلام
مکتوب شصت و پنجم فقیر نابینیت صالحه تلمی و در امر معهود در ده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون نکلده و بنیم آن ضرور افتاد اگر چه سید اکرم کا پشان با همه شهور
 و فرست بقبول مشورت از باب اغراض خود کرده اند **د** بشنوی یا شنوی من گفتگوی منم
 معلوم شده است که افران و اشال آن بزرگ یعنی سلاطین و بکر متوسط اعزه مراسلات
 و امر مهور یعنی و امر خلافت پایشان دارند بنا بر مصلحت و در جواب هر یک بقبول و اجابت
 پیش می آیند در عالم دنیا واری مصافقه نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل
 نخواهند بود و نیزه نگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب مالا لایق آقا را
 تکلیف میکنند اقبال بآن نمیتواند کرد مگر دو کس یک سفینه که بکلم نفس همی جز و خواب چند روزه
 را غنیمت دانسته تنگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بند و هویدا که از بخین کس چه توقع
 است فرد است که با غوغای سنها با وفای محکم شده و عهد و پیمان بر هم خرده است بعد از آن
 اگر نداد که عمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است فکر از حیا و وفا فاضل خواهند نمود و بجا
 مقصودند و دوم بختی را بقی بقبول خواهد کرد و شخص که موصوف بعلم و دیانت و بقی و فرست
 باشد و ترجم بخلق خدا منظور داشته و قدرش شما امیر کبیر ساخته با خود یک ساخته با قضا
 نفس ملکی مقاصد نفسانی را کیسود داشته در اصلاح عالم و عالمان کوشیدن عبادت و سعادت
 دانسته به طلبی که تکلیف کنند بلا خطه این مراتب اقبال بقبول فرمایا اگر چه بیت بر تاج
 و این خصوصیات امروز دین فردا صانع است و منحصر و فقیر با همه بیکانگی از حال هر یک
 مطلع است پس وفا و عهد این بزرگ توقع باید داشت و کرامت این چنین غریزی باید است
 و اسلام **مکتوب شخصت و ششم** فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک
 خجالتی دارم سباحت که وقت مراجعت سجانه از راه سحر نگذریم و در مضر الزنف نموده
 خبر و در جویر سامع و ایشان در متهربانید و بیکد و در ملاقات نموده فقیر رخصت ننماید

به شرط آنکه فقیر و قصاصات حادث هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارا که
 نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته
 اطلاع دهید تا حرکت بالنودافع نشود و بعضی آثار وقوع ملاقات منتهیست خدا بر طریق
 حضرات شمارا مستقیم دارد که اشغال دنیا داری و صحبت بیکانگان طریقهای عظیمست و
 افسوس آنست که برای معاش معاد را و ما گفته اید و بدست نمی آید اگر چه بر وجه معاش بنای
 معادست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب و طائف قلیل رفیقان خود را که در هر یک
 از اینها فایده دیگر دارد و بنابر غیر محاسنی موقوف نمایند چنانچه در طیفه شاه محمد که از ایلان طریق
 داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دو خواهی این قاعده را موقوف نمایند
 که ضرر دارد و اندیشه آنست که در طیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علما و ارباب
مکتوب شصت و هفتم بسع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر
 از اقربان و امثال آن بزرگ مسعود که با او عهد و پیمان نموده بقسم در میانست با نواب میان
 می آید در وقت خاص نواب را از این معنی مستحب ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب
 دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن مرفوع می بینند اگر چه آخر کار مضربا شد بعمل می آید
 و عهد و پیمان بر طاق زبان میگذازند و بنواب باید گفت که سمع شده که باراجارنگ کدورت
 واقع شده است اگر نفس امر بخیمینست انهمی رفتی و اندوکارها از آن مهند و گیرند
 که باز درین غم کسی بنظر نمی آید و باز او را زنده سازند و از گفته در دنگویان غرض برست
 و بان دریده کار را صاحب کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بدو هم همراهی
 تا چیزی نخواهند و احوال مطلب محالست و نیز بگوئید که تیر میری گفتند که مردم را اعتمادی
 بر قول و فعل شان پیدا شود تا با امید و بجموعی بایشان نمایند و نیز بگوئید که درین ایام عهد

با خدا بندگان که بعد ازین بدین و دیانت و به او وعد الهی با خلق خدا پیش آیند از برکت این
 اگر آنکه صدق باشند و دیگره از کار و اشود و هر امری که در وقت ست از تاخیر بایست شوند
 و از ثقت خرج و خزانه نامید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم کمال
 وارد و در دیانت و عدالت نظر ندارد و با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب
 ایشان منوب خبر نگفته ام بعد تصرف بر مملکت بجای ایشان اگر نخواهد شد بدون فقیر و شمر
 نخواهد شد که وجه و قاضی آب رحمت ست و این معنی از انصاف نیست بنویسند ام بلکه بعضی الهیت
 اگر چه بعضی غالب بعد تصرف بر ملک صحبت ما و ایشان بر آرزو خواهد شد که نسبت مزاحی
 در میان نیست لیکن کاسیالی ایشان بشرط آنکه وجودشان از برای خلایق مفید باشد
 مقصود بابت و السلام مکتوب نصرت و شتم خط شارسید و از نصایح
 وحشت آمین گذشت برین آنچه گذشت چون عرض نصایح ندا کریم و بنای علی انجبت
 صاحب است صبر کریم و از جاز فقیه و گردان این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گوی
 با فقیرست می بایستی که هر دوسر دنیا را آتش بکشید هم خوب شد آنچه شد حال لطفی مانده گذشتیم
 ازین فتنه ما را موس و در نصیبت خدا میداند که بچه اراده برخلاف طریقه و درین مقدمه حکم
 کردم حالا تمام دست ازین کار دوسه روز دیگر هم بناید کشد و دندان بر جگر افشرد و مکرهات
 را باید دید شاید که اصلاح عالم در تصور بگیرد و اگر آرزوگی نواب تا اینجا کشد که روز مره شما
 همه موقوف شود و چون آنجا عبادت است ان الله هو الیق ذوالقوة المتین
 بقدر وسعت حوصله را کار باید فرمود و باندک حرکت نا و انان از جا نباید رفت ان الله تعا
 الحق یعلو و طبقه مرتب الحسب را همه برادران میخواهند باشند و مسترسلان سولوی حصار
 از فقیر احقر از و از سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند ایساها موقوفست

و همیشه سلام و اشتیاق و معذرت از طرف شان میشد سر این سال که نیز نمی فهم و نمی برد که این سال که
 در ایام مهجور و از غایب غیر بوده روی نزد خود را ننموده و خدا نهاد که جهان خلعت و اطمینان
 گرفتار است و اسلام مکتوب **شخصت و نهم** از خط شما که مشایخ احوال شما باشند
 بود و که قرار بها و از دیگر اجناس معتبره و وصولی مطلقا معلوم شد عجب کار است دفع و غشای غمی
 در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود و منظور چنین وقت بی صرف میل نمی توان
 یافتنی از رفیقان تازه و دراز اندازده عقل است اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر بقدر
 و بقدر ضرورت مردم زرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاقت یک طرف دفع
 فایده خود بایزود و از اینجا فایده ان رعایتی ببرد و می کنند و بساحت زمین میسازند و غرض از این که
 بگفته غیر با هم در سامانی این فتوح ناگه اشتیاق سفر کنند و بنمناز و دوم آبی نباشد بقیه زمین
 سخنانند که اگر ندیدم اشتم سر دار بایوس را که از هر قوم با ما باطنی دارند صرفی میداد و میفرستاد
چشم بی ندی که و من آنچه بقارون زر کرد و ارشاد خان بان خوبها و خجاست و خان
 نمان و همربا و محمد خان آفریدی شخصی است که بکند که سسی سرداران لشکر ره بیل را بخود میکشد
 و هنگامه آنها را بر هم میزند اینها همه فایده های بی دریغ میکنند استطاعت سفر کجا دارند اما کجا
 نشود و وعده موه که وصول روز مره بیان نیاید کار مشکل است و از قربان خود چه نویسم
 که باین ربط قومی گاه بود و نتواند ایشان متمتع نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب
 از طرف خود از نظر نواب بگذرانند با نذیشه تا خبر جواب بنواب نوشتم در روی سخن بماند
 سعادت خان را شاه و لیخان بزرگ و همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که فرموده عفو تعصیر
 ناکرده رسانیده شود و اسلام مکتوب **مهرت دوم** انجا از آواز و از صلح نواب
 دجاث بانجیب خان گوشه پست و انجا از از داران معتبرین معلوم شد دجاث با روی

بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر ثواب برای تنبیه است
 چرا که ثواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از لیساک مردم راجد ساخت و در نظر با
 کس باشد و از بهر سماعی کس را بر ثواب اعتمادی ننماید دیگر بکدام ضرورت کسی طرف ثواب
 بگیرد باید که ثواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جامع و ششمان و دیگر هر که از طرف ثواب
 درینجامی آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که مستحق
 عزیزان نبولیم دل تنگ شدیم که انقدر نوشته ام و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمائید
 و آنچه واقعیت بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که ثواب از تدریج خود در ایشان
 بهرند ندادند و گردن بانی میکنند ایشم که باران تماشا سبکروند مشکل آنکه اهل مشورت ثواب
 سهمیه سفها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و اسخ از خرفا اند منافق و بیخ فساد و پهلوان
 بی اعتمادی آفات که نه بر خیر او امید یی یقین دارند و ندانند از شر او بی قطع ماکجا داد
 بید او کنم آشنائی و آشنائی برین بوزی آورد و گردن مرابا دنیا و اهل آن چه کاک
 و درویشان شهر هم خوش نیست آنها را که خریطه با خود زده اند امر و زبانشان لغاف
 ساخته حریف شده اند و آنها که فامده بآنها نرسیده دل را چرب لبث بسوزند و چرا
 با منظر اب قلبی توجه و دعا کنند که با عیادت برسد و ثواب از فقر و درویشان با هر کافر
 و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکد کس ندیده است که بر ذمه او افتد و عاقل خلق
 در عهد ایشان از کاشیدن باید دید چه میشود غذا بجا و برسد ظالمان را مستحق و مطلوب
 را راضی گرداند - و السلام مکتوب هفتاد و یکم شاه ابدالی در پناه
 رخت اقامت انداخته و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افواج بکیران برای بند و بست
 ممالک خراسان رخصت کرده اند و اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو

شاه ابدالی مراد
 از عهد شاه درانی
 است و ابدالی که
 در قومنین است

درین ایام از نسق افتاده و در سر دارد و غالباً است که اینکار از افواج خود بگیرد و اگر
 حاجت بحکمت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست میزند و
 ندارد و الواسطه فرستیم بنیاده فوج قدیم همراه دارد و پس و مردم دلی که عادت به
 دارند بی اختیار دست پاچه میشوند و اینها از حمت بیاست و همین مناسب است
 که گفتند از لاهور قصد و بلی ننگ آبروی ما و شما یک است پای گریز نداریم عمل برین آیت
 فقر و الی الله برون مستعلقان بهر پور بالفعل خوب است اما برآینده خوب
 که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد نسخ فقرم از مستهران سهند چنین معلوم
 میشود ما لوزاب را خوب شناخته ایم پس در صورت شک و شکایت چرا و عزیزان بعد از نیم
 خود درمی یابند شخصی از بعضی آثار ما را راضی از لوزاب گمان میکنند و دیگری بنابر بعضی علامات
 ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آینه اند که هر که لوزاب بهر تری که
 باشد ملقت میشود عکس آن درین آینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید که بعضی در قی
 و غیری باشد درین آینه صورتی نماید و مردم در گفتار و معذوران این میزان میباید دارند
 ان شاء الله حرکت را بعد از این موزون باین میزان خواهند یافت اگر لوزاب سلیقه ما را
 و درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح و مفاسد و استنباط
 و استمداد مینمود و توجه فوی و تدبیر سفید بر او خالق الله بکار مجرب بود اما مشغول است که آنجا
 عقلا و شرف را اعتبار نیست احمد بشد که آنچه لایق شان ما بنود یعنی توجه در امور ملکی و مالی
 از باب فروع نیاندانند نقد که بر عایت خاطر اعراض زبان را باین کلمات آلودیم افعال
 کشیدیم و السلام مکتوب نهفتاد و دو ویم آنچه از احوال و شهر و نوشته اند
 که در هر فتره ظهورات نقالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف دانسته اند

اله الواسطه
 فوج خدیو

غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بزرگم
خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه هر صاحب معرفت
یعنی الله قلمی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات فی جلیکو
صفات شریف شده و اولاً اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است تشکر خدا باید کرد که مثل ما و شما
انکار ما را باین دولت مشرف سازد اما اصله از ان شهود عبودیت خود و معبودیت حق است
که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب بهرقت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مکتوب
سَهْت اَوْ سَعِیوم داخل نمودن حافظ سر و رضان جیو و طریقه مصانقه ندارد
که دست شهادت فقیر است و آنچه از اراده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرده قطعاً
میرگر داند دل فقیر هم بسیار لطیف این عزیز سیکت ظاهر نفسی قوی دارد اگر در نفس صحبت نماید
نجات یابد و گنج از آتشی است که حاصل جلیک عزیز را بر کمر او نهاده اند این فقیر درین باطنه عاقل و تجربه دارم
برای این علوم مشغول و در حق مالک حبس محبوس در این حبس عقیدت و عابد باید کرد معلوم نیست چه حکمت درین
آخ ظاهر خواهد شد تسلی آن عزیز باید کرد **و** بعد نومیدی بسو امید است که درین ظلمت یسر
خورشید یاست و از فقیر و عارفان آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال
ارسال داشتن است ولی خبری از حال ذوی الحق معصیت است والدۀ علام عسکری خان
و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا حفظ و آمان خواهد رسانید و راست خواهد آورد و کردنی
هر کسی همراه است و اسلام **مکتوب سَهْت اَوْ سَعِیوم** از ان غم زن
و فرزند نخورند خدا زان است هجوم به جلیه با برای و خدا طریقه محبت است که تمام روز از توحید
نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی نه احوال است
و غریب درین نوم ساینده میشود و آثار غریبه بنظر می آید این حرکت مالبسار سجا واقع شد

و از دور در این مردم با ستاع غیور و وفیق احرام سببی آیند از ادویت عینی کمتر
 آگاه اند و علوم علم را بنیان نهاده هر دو نفع فقه با چله حرکت ناین طرفها از برای مردم بخند
 مفید واقع شده از سبب این دو امر همه تا شاخه پانز در جمیع منازل دست و دست و جماع جامع
 مردم از قوم و هر چه کمتر و از مردم هندی کمتر خطره علیه نمودند و مسرور و متاثر گردیدند و جماع
 از آنها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علما را بخند و مشورت
 با نسبت طریقند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدلی رفت میسرین غایب که از مقامات
 گذشته اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و اتفاقاً قدین ایام از شهر برای دیدن فقیر
 رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذارشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار محبت میکنند
 و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهدۀ این قافله بر آید بخاطر دارم که شمار اسم
 طلبیده بعضی شهر را بشناخ و بعضی را میسرین خان غویض نمایم با اطاعت نماند و با همه بی
 هر روز بشمار تو جمعی افتد ز تو سعادت و حافظ سر در خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما
 باشد که محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمرة و نتیجه برگیرد - و السلام **مکتوب**
پنجم بعد حمد و صلوة از فقیر جا سنان جناب فضیلت دولات باب
 مولوی صاحب سلاطین سلام کند نمایند که عن تعالی آن مروج شریعت و منور طریقت و نور محرم
 دین و دیانت کز انشد اشک کم و بسره آنما که کم سلامت دار و نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر
 و وجود شما باعث و فقیر عزیزترین موجودات است و مصد چندین انوار فیوض و برکات و ذکر
 از شما عزیزتر و در انات از بهر جوی لینی از اهل بیت شما مخلصه نمایم و ما را درین اواخر فقیری
 تخر و مغطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با باران حلقه هم تقدیر تو جوی ششیم و بس از این
 زمانه تو قنیت بسیل نفوذ چیزی میگویند و در صورت الباقی وعده باز منت بسیار مکن

۹۰
 مولوی شمس الدین
 بابی پنجم

میگذازند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دگرگذازد دست و نواز
 آنچه بدل در و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت نریا ده برین چه خواهد بود
 که مثل شما صاحب کمال تکفل امور اخروی او گردید و از عمر عارفانه برخوردار احمد الله فقیر
 سخت نشویش دار و عمر طبعی فقیر خیر شده و گره از عمر خود باین برخوردار می شنیدم که بخت
 بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و بر علی دنیا و حصه و نیست چنین
 سر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطافت حسه جاری شده
 و نفی و انبات شروع کرده اند بخدمت میرند در حلقه شاد و خل خواهند شد توجه بر لطیف
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورت و هجوم ملالت و انداد فتوحات
 طاهری و تحریری آید و شکر باطن نیز مرقوم نگیرد و دع هر چه بشود یا سلامت ماند +
 باران حلقه مستوجه مقصود اند و ترقیات میکنند و محضو صان غائب در وصول فیوض و
 برکات حکم حاضران دارند و استلام **مکتوب مفتاد و ششم**
 فقیر از طویر تحریر ثانی روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور باز آوردم و
 دماغی سیر و حق شمار کردم تا خاطر جمع شد الحال که شمار در غدر و آمدید صاف تر شدیم
 و معاف کردیم خاطر جمع دارد و بر لطفی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنم که اگر خلاف
 معقول گفته شود بنابر قاعده جن ظن که لازم این نسبت است تسلیم نمائید چه جای اظهار
 حجت بمقابل سرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما هم منظورست بنابر
 خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا متعالی مفید گرداند خبر ملالت
 از دوا و دمر و دملطف الناس رسیدن هر راه آب و دل را کباب گردانید خدا متعالی آن مرحوم را
 یا امرزد و در بر زخ توجه کرده الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی است و از برخوردار

احمد الله انذیشه و ابریم سلب غم و الم کرده میشود انشا الله تعالی زود تسلی میشود آخر
 نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و با اذن طریقه و اخوات
 بانی پت به سلام رسانند مکتوب مغفلاً و مفتوحاً برادرین عجب کار است
 که هر واحد از مردم بانی پت تبریز شکایت شامی آید معلوم نیست چه اهل و شمار واقع میشود اگر
 راستی و بابت شتاب باعث آزار مردم است از ان راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبادل
 هم خاطر مردم معنی دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند بر او خاطر لیسان و دیگران
 آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی و در این عمل است
 انکار مردم باعث غریبی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مرآتونی نیست
 که با این مزاج که من دارم متقی از من رسد و رفته از کلا دلی رسد که سید نسیم الله فرست
 بر ملاک اند توفیق حیات نمائند و معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوق و در غیر است که میرسد
 و باران میرود و فقیر این بحقیقت و هیچکاره یعنی دلیل الله را با اختیار دست میدارد
 و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتاده و کرده در باطن هرگز نقش از نقوش صفحه کائنات
 نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهور است
 اما اتهام اخلاص ایشان اینجا میتوان دریافت که جواب رفات را ندانند اگر چه کثرت
 اشغال غده میخواهد اما من و بوانه را تاب این بے اتمامی نیست و بحکم انصاف انحصار
 جواب سفارش بنابکشید که جواب این مراسلات اهل آوردن است الحمد لله که درین فایده
 تقصیری راه نیافته جزایم الله منظور ازین تمهید آنست که محمد دوم زاده میان فضل علی
 از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر و زود مستند
 جواب و ادون کفر آیین آدمیت بود ناچار دست تحریر زدوم شاید که از کند و کار ساینها که

مقصود فهرست صورت گیرد و اسلام مکتوب مفهتا و هشتم حضرت مردم محل
 بجانب بانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
 دجونی و خاطر داری بمبائنه تمام بگویند و در وعظ و نصیحت نشویند و با تمالت بسبر برید
 اگر فقیر را در قضا بگویند هرگز مقابل نه نمایند و هرگز نه پرمیزید که خیر ما و شما درین است مگر
 کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که با وجود خیریت ایشان طرفدار فقیرست فزیر
 مزاج ابدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل آید و اگر ایشان بجائے کسی بروند هرگز
 نگذایند و در امور مباح توسی ضرورت که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود پیر علی شود و
 موردی در سر دار پس اتمالت ادهم ضرورت و اگر خواهیند نمایند که مبادا از سودای ملاله
 خود تنگ آمده و در تر برود و دعا کنند که فراج سودا بآید و بصلح آید و فقیر را در بانی پت
 از جنب و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مر از فرط محبتی که با خاندان شما هست تا بحال
 این کرده است ازین راه در قصد انظر مترودم کسی شما را نخواهد گذاشت که گناه کرده
 چرا که عالمی بظاہر و باطن بدانان شما آویخته است از اندرون دعا خوانید از شما بایستدانی
 اندر می اقبال و طالع و اسلام مکتوب مفهتا و ونهم نقش قدسی شخص
 علوی مهربان قدردان این بیکار و محمدان فرید الدین خان صاحب قلع نظر از کمالات
 خود قد رکالات شما بسیار میدانند بختی مسائل طریقہ از موفات شما در خدمت ایشان بود
 برای اس کتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای صبیہ شریفیہ میان منیر صاحب لایف
 کرده اند درین سفر سنبل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفیدست فرصت نقل و راجا
 بنامته اگر رسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومار را رسوده رساله
 بشون بهرقت مولوی غلام علی رسیده و بطلان این مطالب و مسائل را چند مشرف شده

ز موهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود و خطها بر دواشتم بار کشته
 نی بر کتاکم باید که رسال تصغیر و کبیر مصنفات خود و مجلدی جمع نماید و قافله نکند و چهار مجلد
 سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بجا ریت روز و پنج
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستول است بر آردن
 اعمال بمنزله ان سنت بر این کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده و شود بشرط آنکه انتخا
 بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از بدید نیست اگر اراده
 شتر یکمکه شرح خلاصه السیر و اریه نظر بر نشان علم خود نموده می تمام بکار باید بر دنا و داری
 جلد اول پیچیده شود و نسخ شرح سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما و عده آن نبود هر گاه
 شما العبدید مستحق تری از ناکیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته
 و حواشی بر خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی نسامه قدر آنرا بداند و باب و قباب نگاه
 و اریه چنانچه هست هر چند خدمت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سبف السالو را امروز
 حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز
 مرسل شده ندانم رساند و السلام مکتوب هشتم و دم بر خرد و اراحم الله و محمد
 رسیدند و بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران لبست و چهارم محرم رخت
 مردم محل قرار یافت سواری و بار بر دار و مردم بدرقه شام کیشنه که لبست و بعد بطین ماه بود
 بر دروازه فراسهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شده و ورق تدبیر گشت
 کوچ موقوف شمس که دو شنبه بود احمد الله را خفت نمودیم چون با جماعه گنج ربه قریب
 سوار بر هیلک ازان طرف موآمدند بیکبار ریختند برین هر دو جوان چون اینها مستبد جنگ
 شدند دست از بلاق اینها برداشتند و بقیه بارچه مار از محمد مسل گزید که ریختند و انداختند

نیک و عار و تقای آنها روان شد بر چند محمد حبیب مایع آمده فائده نکرد و بعد قطع دست
 بسیار و چنانکه آن سواران توقف کردند این بر خور در بر سر آنها رسید بجهت طلب نمودن
 جنگ رسید و احمد الله مروج گردید اما حق تعالی جان دابروی او نگاهداشت و طی
 سواران اندک کبر و بیری این آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورد
 حواله نمودند و فتنه داین بر خوردار با وجود شدت آفتاب و جراحات مسافت شناس کرده
 طی کرده وقت عصر بغیر خانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده مفت بخوبی
 اندر مزاج خوب است و فقیر فتن خود را غسل صحت این بر خوردار موقوف داشته انشاء الله
 تعالی در یک هفته بمی شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رسانده کرده هزار
 آفرین و هزار شکر که جان دابروی او خدا سلامت داشت و اسلام -
 مکتوب **مشهد و کیم** ساخته درین ایام اینست که امر و کلبه و نهم جدا
 است بعد زوال کلبه صاحب یعنی والد شاه حلت نمودند همین وقت یک سیه آمد و خرداد
 حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و مجبیه نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر
 شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از خفا و تبلیل و قرآن مجید
 حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده مثلاً خاستگاه رحمت کند و دبا و ج و صنف رباطان
 مرحوم حالش بر من گذشت که دختر پری آید اما نیتد و اما الیه را چون اکنون متناهی
 که خدا به جوار یعنی متعلقان ایشان را نداده و امید که مستوره نموده اندیشان و ران خانان
 نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس فردا غم از خفا با شمع خواهد رسید شیخ علی الدین
 بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندارند و قلب او تنویر حاصل شده قطع نیست
 هنوز شروع نموده مردنکنه دلی است و مورد رحم مردم محل از غایب نیست طریقه که از

برقی و راضی توجیه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته در انقطاع از دنیا
 اقبال با عزت و محبت خدا و رسول او صلوات الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
 و زندگی صفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غار و فریب معلوم نمیشود و اسلام
مکتوب ششاد و دویم هر چه بهام دم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال

س اینچ بر تو باد از ظلمات غم به هم ز کجایکی و گسافی ست هم به اگر بابر زنگان باادب
 و باخودان بهر شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت
 شوم هر کفاح دین و دنیا در صفا و تقالی موقوف بر آنست باید که بشید و غضب و غصه را
 باید خرد و زبان را از کلمات نالائی باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین
 کسوجه قدرت دارد که شمار را رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد
 البته آنکه فعل نموده و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجیه خواهند التبت
 توجیه به سید اجازت ست تا نیز خواهد شد از جناب پیران امیه قوی ست و دیگر الهی جلشان
 و اتباع رسالت پناهی صلوات الله علیه و سلم مقید باشند و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق
 ملائمه گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و اسلام - **مکتوب**

ششاد و سوم معلوم شد که از وجع کرده اید از دیناری ظاهر و نسبت باطن
 بمودی احمد الله عز و جل ^{مختار} صفا و تقی مباحث
 بعد نموده که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اطفال حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلا
 اختیار کردن و هر تلب که بر اثر برای او استجی گردیدن از شل شما با کمال مستبعدست باید
 که بر کربکرات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کار فرموده این خطر
 را از دل برارید که فقیر را از بسیار بدل خواهد رسید و آزار و ایشان ذوی حق خوب نیست
 و اینچ از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا

مشغول باید بود که قطع نظر از فائده اجر سادات اخروی راحت و نبوی نیز درین است
 هیچ کجی بے دود بے دام نیست و هر خلوت گاه حق آرام نیست و از غیر در تکرار
 رسم عزای پس تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تفریت کردن باعث
 هجران غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را مستحسن است و حق آن مرحوم توجیه کرده بودیم
 مشغول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میرساند بنام انجمن
 و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم نماید هر روز در خلعت صبح اول توجیه شما
 می شود و در مسادات کمالات نبوت و دخل ظاهر میگردد و از غریب استنداد شناسست
 و تقسیم اوقات بر طاعات و تعقیب توجیه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر میشود
 و شکایات نایا و آوری تکلیفهای دوستی است رفته مشتمل بر عدم مراسلات رسید
 و تقصیر بقول انجاسید و چون بن بے پروا اینها خبر از برای اتهامی اخلاص میدهد و حد خلوص
 آزار بر نمی تابد بعد از این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دجانی از درگاه و سلام
مکتوب هشتم و حیران انچه نوشته اید که درین تگلدستی تصدیق
 بمویدی دلیل الله عز و جل منصرف من صاحب^{۱۲} انکند و قرآنی بسیار هر چه میسر خواهد شد خواهیم فرستاد
 خدایتعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعطاء و دارید و من از ناسازی
 زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فایده نماید انشاء الله تعالی رعایتها
 خواهم کرد که شمارا اشتیاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص بیرون و تعقیب سبق
 کتاب توجه خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین و جدّه شریفه بکشید
 تا شما مسوا و خط بهر ساند یک شخص معذور است زنا نیک که جواب ماما بنویساید
 بهر کس از خانه گلشن مناسب نیست و اسلام مکتوب هشتم و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدست کسی مردم محل بیاس خاطر فقیر محل میکنند و مقدمه بار
 با صلاح می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در دنیا جز بیت طالبان
 مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل رعایت
 خاطر مرز شاه علی بکشید خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است
 و فقیر قریب خوش آمد مردم محل عذره را منی بفرج بر فاقه ایشان شده ام دوستان
 مهندوستان را بخدمت سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم رسانید
 اگر خدا اورا باز داشت فتوح است و گرنه هر چه با او باد آخر سفر طاعت است و از غایت
 تجسس و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود شدند و توفیق خدمت
 یاران همی خود معلوم است و در بیمار شدن فقیر و بیانی بی حکمت بود که جماعه از مردم
 اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب
 تدبیر و اذن مستغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی طیب و دو اینه بیست و
 عمر بانی بود و در نه توفیق نماده بود و ملاقات رفیق کند مکتوب ششاد و ششم
 احوال مردم شهر از بیماری عام و نامی تا کجا نویسد خدا اینها بکشد و غرض الهی
 بر آرد که نسبی در امور سلطنت نماده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
 بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت بمن مقصود
 بود الحمد لله علی احسان باید که شما موافق گفته فقیر بر سر نوزده می حاضر شده لیکن دست
 میکرده باشد و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحق فرزندی بفرمایم خواهد رسانید
 زیاده برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خود دار خاطر جمع است و استلام
 مکتوب ششاد و ششم معلوم شد که تجنیز جنازه پادشاه بگویم و والد حضرت

را بدلیل ثبات نمودن عهده علمای متبحرانست و عامه مسلمانان بان مکلف نیند.
 تحت آئمه اهل بیت الهی از تنظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرورت و این
 صراط مستقیم که ذوالصورت بطریق ظهور نماید بر کاردین حائسین و اعوجاجی از ان صراط مستقیم
 نیست و از انجا با استقامت خواهد گذشت. یکبار را فتنی بی ادب در جبال بلوچستان
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنده زبان طعن کشاد و مار رحمت دین و انترام اصحاب سی
 المرسلین صلی الله علیه و سلم غضب آورد و بر سر آن برادر خنجر کشیدم با صراط تمام فریاد برآورد
 که بحرمت امام حسن رضی الله عنه از سرمن در گذریدم و بجزر شدن اسم مبارک حضرت امام غضب
 فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم. تنظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه شیخ
 رحمه الله علیه لازمست در حق هر چه دگر از راه نفع و استغاده عقیده و اخلاص نماید از وظایف
 مستبعد نمی نماید و حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات
 و کمالات طریقه خود بسیار بزرگ نموده و زبد و اصحاب آن طریقه بان مقامات و داروات
 رسیده از اولاد هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که با قرار هزاران علماء
 و عظامه ربوبه اتر رسیده عقیده تشاوی با اولیاء یا انقیاد ایشان بر آن اکابر جوده علیهم
 نباید نمود که آن کبرای دین از منسلخ اینانند. نقل بغیرت نمودن و تقوی گزیدن
 در بنوقت سخت مستدرست که امورات تباه شده و عمل موافق شرع گویا سوتون گردیده
 اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امتیاز اجتناب کرده شود
 بسیار غنیمت است. آسما برون الرزقه و الرزق تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی
 باشد چه احرام بود و در حرمت فرامیبرد اخلاقی نیست مکوف در اعراض مباح گفته اند و را
 کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راه میفرستند و او از نو بسم مبارک رسید گوشه

فرمودند و عبد اللہ بن عمر سہراہ بود اور بعد ہم استماع امر نکردند پس معلوم شد کہ کمال تقویٰ در احترام از چنین آوازست بزرگان لقبند یہ کہ عمل بغیریت معمول دارند و از اجتناب از سماع پرستہ می نمایند کہ در جو از غنا علما را اختلاف است و نہ کہ مختلف فیہ اولی ہنجہن اذ کمال تقویٰ ذکر خفی اختیار نموده ذکر ہر موقوف داشتہ اند۔

مسئلہ توحید و جودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از دین سالت ست صوفیہ علیہ از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبہ احوال محبت معذرت میزدند و بہارست رسائل توحید و تخیل معنی لاموجود والا اللہ توحید حاصل نمودن نزد باب معرفت واقعی نداشتند و بکار علما در نامی دید کہ علمائے صوفیہ بحضور سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم حاضر اند علما از صوفیہ شکایت بانمودند کہ یا رسول اللہ این عزیزان مسئلہ وحدت و جو دخیل نمودند و در شرع ظلمہ پیدا شد بواجان مدامت اختیار کردند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم این کار را از غلبہ محبت کہ بجناب حق سبحانہ دارند معذرت و التہ سکوت داشتند۔ یکبار فیہ را عرضی

واقع شد و نور منبسط مستشف گشت نفوس تمام کائنات در آن منتقل بود قول حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ با و آمد الا شتیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد در با فہم کہ عکوس اسماء وصفات در مرتبہ علم کہ باطن وجود است امتیازی پیدا نموده و ظاہر وجود متکشف شد مصداقاً مقصود گشت و در نفس الامر و خارج ہمان وجود واحد متحقق است با نگاہ منبہ خشنود

کہ فوق ابن مرتبہ مرتبہ دیگر است چنانکہ کہرا کی صوفیہ فرمودہ اند حقوق عالمہ الوجود عالمہ الملک الودود پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علم جو کہ فی تاویل ہا موافق ظاہر شرع است بعد از ان واضح میگردد و از اکابر اولیا کہ ابن علوم منقول ست یقین است کہ از ان ترقیات فرمودہ باشند اللہ تعالیٰ ہر گاہ بخواہد کہ مخلصان را در اخلاص ثبات و از دنیا

منتهی شود

که است فرماید افاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در اوقات میناید و گاه
 بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش متغیر گشته واسطه برآمد کار با می شوند و آن بزرگ را گاهی
 اطلاع این مسائل هم نمی شود مخصوص نزد فقیه گفت که شما از مکه معظمه که آمدید گفتم من کجایم گاهی
 نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرعیتی که از یاد من رفته بود مرا نشان
 کرد و پس باید که اینچنین اوقات موجب عجب و مباهات نکرد و از اما و شما بهانه بر ساخته اند
 و در حقیقت دلیل مورد تعالی است **س** او به اینها نمی نماید خویش را و او بدزد و خرد
 در پیش را به پیری و مریدی درین طریق معصومیت و شجره و کلاه نیست بلکه قلبی
 و حصول محبت و توجه الی الله و صحبت مرشد ضرورت - اختیار اشتغال طریق محبت
 حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرض محبت لمحض موهبت بود و الا و ام ذکر بشراطن
 فرض طریق و شان خداست تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیشاید
 هرگاه در ذکر کیفیت مجبوری دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اگر روغبغا آرد باز ذکر بضرع
 و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام نپذیرد -

اوقات را بگذرد عبادت متصور داشته مدر که خود را از انفعات بجا سوا پاک باید داشت توجه و
 جز بفرمود اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا مکه حضور را سخ
 گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود
 دل را بحق سبحان جمیع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت
 الهی است و الا اصل حاصل مرتبه حضور که گاهی است - دل سکیم از توجه بغیر بیدار
 باید نمود و اوقات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
 گاهی نوز اتباع سنت گاهی نوز ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت ورود گاهی خدمت

ساوات کا ہر درس حدیث کا ہر تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دروافتات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبت بندت اولیا بصورت آن اکابر مقصور میگردد و مکتوبات اخبارات مشہورہ و منقررات را نیز صورت و اقتضا پیدا میکنند اینہم شعبہ ہا دل را سرور می بخشند و در حقیقت پیوستہ مگر نہ بارت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیادہ گردد و در افتات مطابق نفس الامر باشد البتہ فوز عظیم است۔ و دیدن رسول خدا و بیت الہی کہ از تعالی صورتی گذشتہ اند نعمت خدا و عزوجل است بہر تشکیک باشد از مناسبت را سخنی بشارت آن است
هَذَا لِرَبَابِ الْمَغِيرِ لِنَعْمِهَا در وقت غلبہ خاطر النجا و تفرغ بچنانہا الہی باید نمود و صورت مرشد نقب احسن داشته بواسطہ اداتہا اس از الہام حق باطنی باید فرمود۔

صفت افتخار لاکسار لازم باید گرفت و بر جفا و فحاشی خلق تحمل و بعبادت باید چسبید چہیت معراج فنا این نیستی بہ عاشقان را نہیب دین نیستی بہ نظر این باید داشت و شت عباد امور از تقدیر و التلب بچون و چرا نباید کشد حضرت انس رضی اللہ تعالیٰ عنہ خاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر در خدمتی تعصیر مینمود و اہل بیت و اہل امامت نموندند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود هیچ گوتید اگر مقدور بود و چنان کردی۔

حاصل اینہم تحکفات تہذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فائدہ علی خلق عظیم صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث شریف است بعثت لاصحاب مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفس و انبات صفات بشریت کہ شود و طبعش است کہ ہر فرد را جدا جدا و تکلا کلمہ طیبہ بکل لاجنبہ روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذبیحہ زائل نگردد و بر خلاف ہوا و نفس کسب مقامات سکون باید کرد تا کتب روزگار

بجهان مبدل گرد و حق انیت که زرائل صفات بعد تصفیه و تزکیه نگشود استیصال
 نوایم ممکن نیست در حدیث و اردست اگر بشنود که از جبا منتفع گشته تصدیق ننماید
 و اگر بشنود که کسی از جهلت خود برگشته باور نکند که تبدیل خلق الله امیرین
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من زفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد
 حالا در حمایت اسلام ظهور نمود نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم در رضا و صف
 سالک، میگرد و در فنا و قلب از غلبه محبت نسبت انفعال از عیاد مسلوب میشود و جز
 فاعل حقیقی در شهود سالک نماید - توسط وحدت اعتدال در اکل و شرب و نوم و بیدار
 و اعمال و عبادت کار و عین مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
 صلوات الله علیه و سلم مضبوط گردد و بجبت انبیا علیهم السلام محبت تحصیل حد اعتدال است
 در هر امر بقوه الناس بالقسط نفس قاطع است درین باب آرد و ام توجه مبار
 فیاض آنقدر فیوض و برکات فاضل میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت ببرزگرید
 ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلت رادین
 کار گذار و زنده راه است هر چند عمل بساکنند از سفت استغنا و کبر یا خالف بود و عذر
 تقصیر و امید و آتی وسیله قبول ساز و گناه آنکه را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمار و دوام
 شکر و رضا لازم گیرد - کثرت ورود هزار بار و استغفار لازم حال رونندگان راه است
 بر درس مکتوبات حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و اسرار
 طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و الوار نسبت مع الله بعد
 عصر مداومت باید نمود که درین امر کشا و ابواب سعادت است و دعای خراب البحر و طیفه صبح
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرار هم بر وجهیست حل مشکلات باید خواند تا از

ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد بقراست سوره اخلاص یا سور ولین نماز
 اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت سبک سلام
 و شش بابیت رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشاء و صبح و عصر و
 تحمیت و منوالازم باید گرفت ملاوت قرآن مجید یکد و خبر و کلمه تحمید و کلمه توحید صد بار
 و سبحان الله و بحمد و وقت صبح و وقت خواب صد بار و اوعیه نوبیه که در حدیث صحیح ناپست
 معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورت - حصول فدا که علامت آن بوی
 از ماسواد و دام توجه بند است اگر چه درین طریقه زود میشود اما تحقق و مقبت آن مرتبه
 عالی که نسیان ماسوا قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست سید هم سال
 از خدمت مشایخ کرام رحمته الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است
 که بطالبان حق عزوجل طریقه یقین نمودنماییم شصت سال شده باشد که توجّهات حضرت
 سید رضی الله تعالی عنه بفتنا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته
 حالاً آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یافتن میشود و کما
 ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود و گویا
 بر قبر آمده تحیه سلام گفته است بکبار ازان حالت افاقت میشود و گمان موییم که هنوز زنده
 ایم و از بنجاخت سفر بر سبت - در وقت ظهور فنا الله در دید مقصور غالب می آید که حد
 و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد و چنانچه فقیر روزی و حضور حضرت شیخ مروه جنبانی میکرد
 بجنون تمام منع کردند و زودیم عودا نمودند که بر خیزید مروه جنبانید و فرمودند هر روز
 فنا نموده ظهور میداشتند چنانچه تمام نماز و استنهایا می نماید پس بختیورت منع نمودیم و در وقت
 نسبت بقایه ظاهر است و غلبه عظمت و کبر با الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم

برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد - شناخت تجلیات الهیه که متصل بر بطن را با محبت و معرفت وارد می شود و امرار و دشوار است فطر بصیرت تیزی باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرتبه تصویرات مختلف بگیرد و گاه نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش مخطوط میباید و گاه نسبت مقامی دیگر بر تواند زد که دیده حالی دیگر بر روی وقت می آید و اما چون متوسلان خاندان احمدیه بکلمات و فوق آن میرسد از لطافت و پیچیدگی خیلی ذاتی ادا کردن حالات متغیر بگیرد و که لطافت و صفات در جمیع مقامات سافیه مؤثر گردد و کیفیات را مستوی سازد و اوقات و مناسبات که دل خوش کن اطفال بود نیز کم میشود و اینجا جهالت و جهالت و نکارت محض است در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبادر فیاض باید برخیزد و اوقات با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نوزاد اعمال سبب جمعیت و صفات است در حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه فوت در نسبت باطن و اشراق ملک و ملکوت و منظر موهبت و لهارا نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل ذنای صفات بشریت و از کثرت ورود اوقات نیک و از کثرت نوافل انگار و شکست ولی و از کثرت تلاوت نور و صفات بهم میرسد ذکر تهلیل لمجاله معنی مفید است و در طریقه و محض تکرار لفظ سرایه ثواب آخرت و کفر سببات است - ذکر نفی و انبات بحسب نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ بقشبند حسن نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و توقف قلبی و توجه بمبادر فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند معنی الله تعالی عنه هموش در دم اول بذکر دل منور است چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات سبح خیال رسد پس در هر نفس

فکر برین
ذرات عجب نفس
که از حد بگذرد
عجب

و دوام توحید الهی و جمیع خاطر و تفسیر اوقات بوظائف عبادات عده نمازی الهی است نسبت
 ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اثر
 کیفیات و تصرفات همان نسبت سترغیه جذب نما و ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل ایمان
 و جمیع که بمرتبه کمالات بنوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریق مجدی است انوار بسیار
 مجراید و سالک زود و مرتزقی و نمایان تاثیر گرم که بتیالی شوق و بخشید بسیار سفید است اما در قرآن
 طبع جمیع و طماننت بود و کمال انفعالی لهذا اصحاب را از حرکات و تا با این منع سیکر زنده که سیه و لغوه
 بعد از آن اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده - علم مسائل ضروری و نماندن یا
 و صحبت علیا با تمام آموختن بجهت صحت عمل لازم است - علم حدیث جامع تفسیر و فقه و وفای
 معلول است از حرکات این علم نورایان و افزایش و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا می شود
 عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محققین بیان آن نموده اند و احوال روایت آن معلوم است
 و چند واسطه میرسد به منبعموم که خطار ابرار آن راه نیست بعمل نموده اند و روایت فقه که ناظران
 این فتنه و مفتیان اند و احوال غلط و عدل آنها معلوم نیست و بزرگوار ازده واسطه میرسد
 بجهت که خطا و صواب ایشان است معمول گردیده است (بیکلاف اخذ نماندن نسبت آن
 احط آن خارج سنت انبیاست علیهم الصلوٰۃ اما و یزوق که حلال مغفود است و بلی شیوع یافته
 اکثر اهل ادب از حلیه علم و ادب معری میباشند و بسبب رواج بدعت و رعنه سخن عالمها به آید غرض
 و بجز بدعتی سالکان راه اولیست بآنکه از زرق ساختن و عبادات مولی پروا ندارند و بیشتر
 شهرتند داشتن و هیچ ارث و دارن نگذاشتن دولتی است پس بزرگ و شرف و در حدیث است
 قال التیمی صلی الله علیه و سلم ان اعطوا لیا یبغی المومن خفیت الحماز
 و حفظ الصلوة احسن عبادة لله و اطاعه فی السر و کان فی الناس کلا فتنه

علم غرضیه و فقه
 و حدیث جامع
 و فقه و حدیث
 و فقه و حدیث

و کیفیات حالات نما بر سید الطائف ظاهر است همگی از انجا برخاستند گفتیم بجایمیر و ندگس گفت
 باستقبال امیرالمومنین علی مرتضی رضوان الله تعالی علیه پس حضرت امیر شریف فرمادند بنظر
 حکیم پوش سر و پا بر سینه زد و لبه موچاه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود و کمال
 تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این کبرت کسی گفت خیر الامین اولی قرن است انجا حجه و مصفا
 در کمال توانایت ظاهر شد همه عزیزان در آن حجه در آمدند گفتیم بجایمیر گفت امروز عرس
 حضرت عوث الثقلین است بتقریب عرس شریف بردند و گفتند فنا و نبی بر نسبت
 باطن ظهور یابد و سالک بوصف چیردی و استغراق موصوف میگردد و خود را در اوقات
 مرده مبینند و نشان پستی شوری لازم حال او میشود و در ایامی که نفیر را فانی قلبی بتوجیه حضرت
 سید رشی الله تعالی علیه دست داد و قطع علائق دزوال هوا ازل گشت در اقامت جویم
 که سر من ازین جدا شد اما کلمه طیبه بزدبان جاریست و نیز دیدیم گویا من مرده ام تجیه و تکلیفین
 من می نمایند پس جنازه برداشته برفت مراد حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه برآ
 دفن برد و در روح من همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را خاک انباشتند
 و من بر سر دیوار عرش ششم مسکون و مکبر بوضعی که در حدیث ثابت آمده و ندانی بر زمین
 زده درون قبر در آمدند و جان مرا با نفس علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر
 آبادم تمام خواب رفتم و نیز دیدیم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تجیه و تکلیفین میخواستند
 که جنازه را بردارند تا گهان جنازه در هوا بردارند و زنده روان شد و مردم در تقای جنازه میزدند
 و روح من با ایشانست در وقت رباعی خود بیا و آمد رباعی منظر تشویش چشم و گوش
 نشوی + سر پای جوش و خروش نشوی + باید که پای خود روی تاسه گر + ای جهر
 پاک بآلودگی نشوی + از قهر و محبت که نفیر را بجناح امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق

رسمی الله تعالى عنه ثابت است و در منزلت اولی نشیند به ایشان اگر مقتضای
بشریت عشاوه بر غلبه باطنی عارض می شود خود بخود رجوع با جناب پدگشته بافتات
ایشان بر می آید که در وقت می شود بیکبار تقصیر و مدح ایشان گفته بودیم عنایت بسیار بحال فقیر
نموده از روی تواضع فرمودند مالا فی اینهمه سالیست نیم - نسبت ما بحضرت امیرالمومنین حضرت
علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیاز خاص با جناب ثابت است و در وقت خود من عارضه
جهانی فرجه با حضرت واقع می شود و سبب حصول شفا می گردد و بجا می آید که سطلش نیست
فروغ چشم الهی امیرالمومنین حیدر چه ترا گشت بد الهی امیرالمومنین حیدر + جناب ایشان
عرض نمودم و از شما فرمودند - قوت الله اهل بیت الهی یعنی الله تعالى عنهم موبایان
و سرایه بقاء بقدرت و اقیان است بیخ علی بن ابی طالب محبت این اکابر رسمی الله تعالى عنهم و سید بن
نذیر است مکر و منکر و ملامتی در رفت بخاک + نجات خود بخود لا و بوتراب گذاشت +

تساری حضرت محمد و رسمی الله تعالى عنه موافق کتاب و سنت است و با کمال اعتنا شده
نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و بسا کلان کار باب
تا هر بر آن گرفتاری نمی آید از اولیا کرام صادر شده و تا و ایل درست نمی شود و پس هر تا و ایل
که در چنین جنبه کرده می شود و از غلبه احوال با از مدد مساعدت الفاظ معانی معنی داده با امر الهی
بانه باران در کلام ایشان نیز جاریست و بیخ عبدالحق محدث رحمة الله علیه اگر چه در او اعلی
حال بر بعض معارف ایشان اعتراض نوشته اما در آخر از ان باز آمده خدمت خواص امیرالمومنین
تعلیف حضرت خواص باقی باشد رحمة الله علیها نوشته که درین امام صفاتی فقیر خجسته میان
سکینه است که از مدد متجاوز است و مسلما پرده بشریت و عشاوه جلالت بمیان نموده قطع نظر
از رعایت طریقه انصاف و حکم عقل که با این چنین عزیزان و بزرگان چه نباید بود و در باطن لطیف

عنه
حضرت شیخ
عبدالحق
محدث
رحمة الله
علیه
در جواب
آنرا
تحریر
فرموده
اند
نزد
انصاف
کافیست
و بسا
کلان
کار
باب
تا هر
بر آن
گرفتاری
نمی آید
از اولیا
کرام
صادر
شده
و تا و
ایل
درست
نمی شود
و پس
هر تا و
ایل
که در
چنین
جنبه
کرده
می شود
و از غلبه
احوال
با از مدد
مساعدت
الفاظ
معانی
معنی داده
با امر
الهی
بانه
باران
در کلام
ایشان
نیز جاریست
و بیخ
عبدالحق
محدث
رحمة الله
علیه
اگر چه
در او
اعلی
حال
بر بعض
معارف
ایشان
اعتراض
نوشته
اما در
آخر از
ان باز
آمده
خدمت
خواص
امیرالمومنین
تعلیف
حضرت
خواص
باقی
باشد
رحمة الله
علیها
نوشته
که درین
امام
صفاتی
فقیر
خجسته
میان
سکینه
است
که از
مدد
متجاوز
است
و مسلما
پرده
بشریت
و عشاوه
جلالت
بمیان
نموده
قطع
نظر
از رعایت
طریقه
انصاف
و حکم
عقل
که با
این
چنین
عزیزان
و بزرگان
چه
نباید
بود
و در
باطن
لطیف

فوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله غلبه تقوی و مبل الاحوال شاید ظاهر بیان استعجاب کند من نمیدانم که حال چیست و بچه سوال است آنچه ورین از ازاب و شاه بابشان دلیل کمال متابعت انبیاست انبیار کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتراف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة و محض ابترزا فرمودند مخلصان و در رفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل و شبهات رساله را محمد پاک نبی است که در کتب شریف تحریر نموده مبرهمنیان جاریه مذهب رسانیده -

فیض الہی بے نہایت است و مقتضای راستہ او هر یکے از او بیاں نمود یافتہ اللہ تعالیٰ متاخران
را با اقتضای حکمت بالغہ خود کمالاً و عنایت فرمودہ کہ از مقتضای آن ہمہ علوم و فیوض مردیست
در انبیا علیہم السلام تفاضل ثابت است و در او بیاں نیز فضل کیے بر دیگرے ثابت معلوم کہ حضرت
مجدد بآن امتیاز دارند از سبک مستغیدان طریقہ ایشان بآن وجہات و حالات رسیدہ اند و اقرار
آن علوم و کفیات نمودہ در آن مقام اشتباہی نمائند کہ خبر متواتر مفید صدق و یقین است

اسکے بیان مقامات نرسیدہ استعجا و آن یناید ارجہل خودمعد و رست تہوہر خرق عادات شرت
علو کالات نیست اصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم باوجود علو درجات کبریج ولی ہاں خودنشد
مسدد کثرت خراف عادات و تسہلہار شوق و ذوق و جذبہ و استغراق نبودند۔ حضرت حافظ

محمد حسن پسر حضرت سید ناز حضرت ایشان محمد مصدوم رحمه الله علیه بحسب استغفار و در رفتن ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ماسیکردند شما بانهار آمدید با انکار گفتند بحسب استغفار و انکار پس بانترام صحبت ایشان کمال و تکمیل رسیدند - حضرت شیخ عبدالاحد استغفار از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میباشند رحمه الله علیه و در نسبت سیدی و معصوم فرقی نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه در دالینج متصل امام واقع میشود

اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال
 و بنحودی که لائق مقام خلعت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و امان که مناسب
 مقام محبوبیت است بیشمار و در کمالات ثبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است
 و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و مقامات معصومه حضرت مجدد غیر ازین هر دو
 صانع برآورده و بگونه شرف گشتند رحمة الله علیهم - در اول که تلفیق نوبه بطلان بان مینمودم
 بر توبه و روح ناکید و مبالغه میکردم - نبی حضرت شیخ پیر خرد را معذرت الله تعالی عنده و خواب
 دیدم بحال فقیر غنایت خودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توبه دادند ویرا حالت عجب
 رو داد بر خاسته و زامیر بانگ است و از نا مشروع توبه کرد و فرمودند طریقه توبه انبیت یعنی چون
 نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنیاد از آن روز قرض از استیغفار عن توبه بگذرستم
 که توبه محصل کافیت و توبه بضرورت و وقت حاصل میشود - هر دو می از دانشمندان از فقیر
 پرسیدند که طریقه تقصید را بر دیگر طرق چه مزیت یافت که از احتیاج کفایت این طریقه مطلق بر
 کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی از مهارت اشغال این
 طریقه توفیق اقبال سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار این طریقه و افزایش همچنین
 ابائیس بصورت ملا و خشک متشنس شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب است
 و طبیعت با شمار ماضیانه و عجب این چنین طریقه کی کفایت که در آنجا جماع را با نیست و آواز
 جهم و غیره کارند چرا احتیاج نمودید بغم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت با آن جناب بار نیست
 سببای گفت در سینه و رت ناچار است مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد بمخاطبم که رشیش
 گرفته بر سنگ زخم بفته غائب شد - بشو حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید حمزه علیه السلام
 برای توجه بر خاسته آواز منی بگوش ایشان رسیده بود ناچار بنحود افتادند و ضربت دست

مبارک ایشان آمدہ فرمودند مردم ملا بیدار و میگویند بے درد ایشانند کہ بر تائیر سماع مہر
 مے نمایند۔ بزرگو ازین طریقہ در راہی میرفت آواز سماع بگوشتش رسید تا بیاوردہ
 بہشت و شورش را ضبط نمود و حدت گرمی کا سہ سر را بشکافت۔ گفت سماع مہلک
 ازین سبب حرام گردیدہ۔ در مقامات حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمۃ اللہ
 علیہا ہر روز چہار صد کس و بیش بجمہت استفادہ جمع ہو آمدند و موافق فرمایش معامہا بخت
 میشد و با وجود اینہمہ تنعم ساکنان بمقام بلند میرسیدند کہ مدار این طریقہ برجمہت و توجہ شد
 یکے از ارباب این طریقہ خواست کہ تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیض طریق
 حاجت با اینچنین اعمال نیست کہ بزرگان مانبا و کار بردوام و قوف قلبی بجمہت مرشد
 نہادہ اند شمرہ زہد و مجاہدات شاق و خرق عادات و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر و توجہ
 الی اللہ و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاہرین یا نظر بظہر خرق عادات بود و
 خواص مہنی آگاہ را مراد تصفیہ قلبی و نسبت مع اللہ باشد۔ حضرت محمد صدیق پیر حضرت
 حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہا بدین یکے از اولاد اوجا و حضرت غوث الثقلین رضوانہ تعالیٰ علیہ
 رفقہ و از عجب صاحبزادگی و خدمت ظاہری خود بعلیم ایشان برنجاست اصحاب ایشان
 ازین بے ادبی ناخوش شدہ بخدمت ایشان التماس و اصلاح نمودند تا بصرف ہمت ایشان
 طریقہ تشہید بہ ایشان گرفت و بحالات تنگ رسید افزای و راجع با بطریقہ نالیند آمد
 گفتند طریقہ آبار کرام خود گناشتہ طریقہ دیگران اختیار کردید گفت خدا ندادی است
 و زحمتی ہر یکا مقصود یا فتم بطلب آن شافتم جنازہ حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ ہرند
 بردہ دفن کردند در راہ وقت اذان جواب اذان از جنازہ ایشان مسموع گشت۔
 یکبار زنی بے ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسزا گفت ایشان کردند

معلوم نموند که غیرت الهی در صدد انتقام او بکجرت می آید یکے را از حاضران فرمودند که آن
بے ادب را سر چکی زند و توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بان متوقف خطاب نموده
عتاب کردند که خون او بر گرون تو شد اگر آتشال امر میگردی آن بے ادب جان منیه او ^{و سبک}
میماند۔ آتشال امر شایخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد۔

شایع شدن از خلفا حضرت شیخ عبداللہ رحمۃ اللہ علیہا کمال زہد و ریاضت موصوف بودند
میوان گفت کہ محل غلبه سالکان خانقاہ حضرت جنید اند رحمتہ اللہ علیہ میگفتند کہ امیر القدر
اندیشہ خوردن در طبیعت پیدا میشود و وقت شدت جوع برگ درختان یا انچه از پوست
و خرنیزه می یافتند در آب پاک کرده می خوردند کہنگی بود کہ تا سی سال ہر دوش مبارک خویش
داشتند یکبار برای افطار روزہ در شدت گرام آب عرض طلبیدند کسی عرض نمود کہ در اینجا
آب سرد شیرین وارد فرمودند از چندین سال مادرین مسی بسکونت داریم ہرگز در دوش ما نمی آید
کہ در اینجا چاہ است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صرہ دینار بہ ایشان
فرستاد فوراً بر فاستد کہ بر مانج فرض شد ساعتی نگذشتہ بود کہ باز آمدند گفتند سلسلے سوال کرد
آن صرہ با و دادم فرصت حج از مرصہ ساقط گشت یکبار خواستند کہ او را زکوٰۃ نمایند کہ در
او را بہ فرض الہی قرب خاص حاصل میشود ہر گاہ مضاب و زکوٰۃ فراہم گشت زکوٰۃ و مضاب
ہر دو در راہ خدا دادند کہ مقصود حاصل شد مضاب نہ بچہ کار می آید کہ خرنیزہ فقرا را باب اللہ
سجایہ جامہ از فقر ارماری رقص و شغب داشتند در دل یکے از اہل تماشا گذشت کہ بیل
بدعتیان کہ از اہل کمال خواہد بود یکے اناہنا نزدیک آمدہ گفت ۵ خاک را کہ جہان را
بجارت منکر و توجہ دانی کہ درین گرد سوار سے باشد بد انکار چیکس نباید نمود دین
صومرمانی حقیقت جلوه گریست۔ خواب مکرم خان رحمۃ اللہ علیہ از حضرت ایشان محمد مصوم

شایع شدن از خلفا حضرت شیخ عبداللہ رحمۃ اللہ علیہا کمال زہد و ریاضت موصوف بودند
میوان گفت کہ محل غلبه سالکان خانقاہ حضرت جنید اند رحمتہ اللہ علیہ میگفتند کہ امیر القدر
اندیشہ خوردن در طبیعت پیدا میشود و وقت شدت جوع برگ درختان یا انچه از پوست
و خرنیزه می یافتند در آب پاک کرده می خوردند کہنگی بود کہ تا سی سال ہر دوش مبارک خویش
داشتند یکبار برای افطار روزہ در شدت گرام آب عرض طلبیدند کسی عرض نمود کہ در اینجا
آب سرد شیرین وارد فرمودند از چندین سال مادرین مسی بسکونت داریم ہرگز در دوش ما نمی آید
کہ در اینجا چاہ است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صرہ دینار بہ ایشان
فرستاد فوراً بر فاستد کہ بر مانج فرض شد ساعتی نگذشتہ بود کہ باز آمدند گفتند سلسلے سوال کرد
آن صرہ با و دادم فرصت حج از مرصہ ساقط گشت یکبار خواستند کہ او را زکوٰۃ نمایند کہ در
او را بہ فرض الہی قرب خاص حاصل میشود ہر گاہ مضاب و زکوٰۃ فراہم گشت زکوٰۃ و مضاب
ہر دو در راہ خدا دادند کہ مقصود حاصل شد مضاب نہ بچہ کار می آید کہ خرنیزہ فقرا را باب اللہ
سجایہ جامہ از فقر ارماری رقص و شغب داشتند در دل یکے از اہل تماشا گذشت کہ بیل
بدعتیان کہ از اہل کمال خواہد بود یکے اناہنا نزدیک آمدہ گفت ۵ خاک را کہ جہان را
بجارت منکر و توجہ دانی کہ درین گرد سوار سے باشد بد انکار چیکس نباید نمود دین
صومرمانی حقیقت جلوه گریست۔ خواب مکرم خان رحمۃ اللہ علیہ از حضرت ایشان محمد مصوم

رضی الله تعالی عنہ استفادہ کلمات باطنی دارند. رسول ما امیر بادشاہ ایشان است
 که عمر شصت گشت چهار سال هر قدر که خدمت میرزاوارس برده ام عمر همانست
 باقی و بال آخرت صیت اوقات همان بود که بایا رسیده است به باقی بهر جای معلی
 و بخیری بود. و طعام نواب کرم خان تکلفات بسیار بود و بعد اسراف رسیده باشد
 اما حضرت سید رضی الله تعالی عنہ باینهمه احتیاط و کمال تقوی که طعام ایشان میخوردند
 میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید که با طعام نخورده ایم دو گانه
 نماز او کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و طهر الله عنہ تمام استیار
 ایشان نور شده بود و مقنونی از محبت شتهای زرین شود. از محبت تمنا شیرین شود
 از محبت سر که باطل میشود. از محبت غار باطل میشود. ایشان جناب میر خود نوشتند
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود
 و در جواب بر رخا شنفند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که
 و باطن پیر نبات است می شود و چون دیده نقل آما احوال و معبود تو سر است اول
 وقت انتقال نواب کرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان
 بنور فرست در یافته چشم بکشاوند که تبرک کلاه پیر سن بجایید و سیاه سن بر گاه الهی است
 ایشانست در انوار نسبت قدما نوشتند به و انوار نسبت احمدی در قیاس و در کیفیات غیر
 تفاوتهاست و التماس که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر که با می شود و کلاهی بسبب
 قرب ابدان معتبر تقوی متحقق است. روزی حضرت شیخ زیارت مزار حضرت سید و نواب
 کرم خان که در کجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت
 هر دو بزرگ یک است اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمان امتیاز

وارد آحضرت شیخ عبدالحامد رحمۃ اللہ علیہ دو کس طریقہ گرفتند یکے طریقہ قادری اختیار فرما
دیگر کسے طریقہ نقشبندیہ اختیار فرما و ایشان فرمودند کہ روح مبارک شیخ غوث الاعظم تسلیف
آوردہ صورت مثال مرید خاندان خود را ہمراہ بردند حضرت خواجہ نقشبند شریف فرما
صورت مثال معتقد خود را با خود بردند رحمۃ اللہ علیہم ۔ در توسل بجناب الہی ہر یکے
از سبب طریقہ جبل المتین ست کہ عبارت قرب فائز سیکر و اندستغیہ اگر فیض حاصل خود
زہے سعادت و دیگر از ایشان گردیدہ التفات غوث الثقلین بجال ستوسلان طریقہ علیہ
ایشان لب یا معلوم شد باہم یکس از اہل این طریقہ ملاقات نشد کہ توجہ مبارک آنحضرت
بجانش مبدول نیست ہمچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بجال معتقدان خود مصروف
مغلان و صحرا با وقت خواب اسباب و اسباب خود بجات حضرت خواجہ موسیٰ پارساوند و تائب
از عیب ہمراہ ایشان موشود و در بنباب حکایات بسیار ست تحریران باطالت میرساند
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ بجال زائران مزار خود عنایت بسیار
مفرماید ہمچنین شیخ جلال پانی پتی التفات ہامو نماید حضرت خواجہ قلب الدین را در ہر
شان استغراق بسیار ست حضرت خواجہ شمس الدین رابع التفات با سوانیت رحمۃ اللہ
عرض و توف نسبت این اکابر بہر تہہ است کہ زبان از تقریر آن لال ست بلکہ در
مقابل نسبت ہائے باطنی این عزیزان و قدما صوفیہ علیہ میژان گفت کہ ما مردم ملازم
راہ ہر نیست ۔ سر مزار امام بدر الدین رحمۃ اللہ علیہ در پانی پت مراقبہ نمودیم چند انکہ
عز و توجہ کردیم اثر حراز نسبت ظاہر نشد بعد از امتداد بسیار و فتح نسبت ایشان در مقام
لطافت ظاہر گشت مخلوم شد کہ سلوک ایشان بطریق معہودہ صوفیہ نیست و راہ خدا
بشہادت رسیدند و فتح و در مراتب و در بطریق اصطفیٰ فائز گردیدند ہمچنین ست احوال

شهیدان که در راه حق و فتنه جان فدا نمودند و فتنه جذبات عنایات الهی ایشانرا بمقامات
 قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رفته الله علیه طریقه جدیده بیان نمودند
 و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طریقه خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علمای
 ربانی اند مثل ایشان در متعقدان صوفیه که جامع اند در علم ظاهری و باطنی و علم نوبیان کرده اند
 چندان گذشته باشند - اولیای خدمت رامی شناسیم و بآنها ملاقات میشود و اما آنها اینها
 مرضی الهی نیست - باقطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود و در یک معاوضه قاضی لاهوری بآ
 باو گویند در پاسی از روز کاغذ را به قاضی آسجاسمیل کرده آود و گفت - قاضی را شغل بود
 لهذا میرآمد و ملاکیم ساعت رفتن دامن من میخورد - یکبار بملنی از زر برای نخل خورسته
 فقیر در کار بود و در شب بود و قلعه رفته از بایسن محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپی
 صرف مساکن غلوت نشین میبرد خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خیر نشدند
 مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود
 همین قدر کافی است - اموجی اعمال ما از غیر دوام نوبه مبداء فیض و محبت منلیخ کرام الله
 علیه السلام هر عمل را که فیضی دیگرست و جامع کیفیات نمازست که متضمن انوار او کار از ملاقات و
 تسبیح و درود و استغفارست و صحیح و سلیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشند
 و در نماز حاصل میشود اگر ادب آن کماحقه بجای آورده شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن
 و دفع فیض قلبیست ترتیل حروف تحمیل صوت خود می باید نمود و در هر متوسطه که در تلاوت قرآن
 کرده میشود ذوقها دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار حاصل میشود
 و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجبست و الا روز جمعه فائز نیست جهد باید نمود تا
 این ماه و ادا حق صوم حاصل گردد که از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید

صفت شاه دارنده
 رحمت الله علیه

شما از اهل صیام را صنی برودید گفت باصناعت حق صوم مرا ناخوش نمودند و گریه الله تعالی
 رحمت الله علیه که بعد از خیزند و زخمی استند گریه اما از بیختی افعال داشتند افعال ایشان
 از صوم مردم را پسندیده آمد. الا از برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا
 بلال فیوض این ششم طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدست ایشان
 گردیده و الا از آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غره آن ششم چنان دریا
 می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب در نشان گشت. شب قدر سبیل بدایت و رجب
 از شهرهای و تار می شود و بیت: فتم معین نیست گردین شب بسبب کثرت عادات که در مردم
 است و این شب معمول است برکات بسیار یافت میشود و گاه شب قدر درین تاریخ نیز میشود
 جمیع و بعضی از این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات است که اگر درین ماه مقصودی فوری
 ماه یافته در تمام سال اثران یسازد بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
 میگردد که اگر این ایام جمیع طاعت میگذرد و در سایر سال بنویسند یک جمیع محفوظ میدارند
 حضرت شیخ رحمه الله علیه در سال اعظم کان در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسی
 که مقامات امانت طریقه میرسد درین ایام معیای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و نمید
 میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البتة حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره باب گردند
 لب انفسا و رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت با عجزیان کثیر الا نوار و پرازدمان
 گردیده. انفس که تمام سال چار رمضان نشده اگر چه در صوم هر تنی که باشد صفا حاصل است
 و از برکات این وعده اما اجزی به خالی نیست. لیکن کیفیات صیام رمضان شریفند
 حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات تمام صحیح است و در موهل فریاد و کشف
 و وجدان فقیه با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد و ماریکیا از قیر خطای واقع شد که حضرت

شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن غرض نمودم و فرمودند
در دیدن شما خافتم است آنچه با فقیرم میجست اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند
کردید شما هیچ بود ما حاضر کردیم تغییر گفتن به شارت مقامات بسیار تامل ننمایید والا الوار آن
مقام در باطن سالک عیان محسوس میاید باز مستغنی از تعبیرات حالات او
میکنند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کفایت در باطن اوجیده رود و ادب ایشان
آن مقام بگویم که نزد آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض و توفیق آنکه نسبت باطن
مثل اولیا مستقیم حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر در ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری
فضا در شما پیش گیری از مفتاحات آن مقام مشقت خواهی گرفت مستفیدان توجیه الی الله
و انقطاعی را مساویا از ذوات و کیفیات اصحبت مرشدان حاصل نموده در غلبه تهاشست متمیز
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مدار فیاض بخل نیست
مقتدر در جمیع سالکان است بگو از اجد ثنای الهی در باره فقیر که شکرت آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر را در یقوت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تکیه سالکان را تا نامات
این طریقه از بزرگان این خاندان که در بوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید - عظم قلوب
عزیزان زیاده تراز ایشان مؤمنانم که در چه باب خطور نموناید ما فقیرم مقدور مداد اندامیم بنویس
بجانب پیران کبار سلب امراض مؤمنانم و لذت الهی اینها را شفا حاصل میشود بکجا بوزن احوال
بفرمایند نعم الله تعالی در هر منزل از دست بیکانگان سامان فردی میبایم نمود ناگهان در راه
باران شد پد نازل شد هوا سرد بود و در قحط انداختند و عانو دم الهی باران گردید و بار بار
و بار بار فغان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد - در اوایل حال مردم را که طریقه ازین گرفته بودند
از اظہار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعدی آمدند

در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن غرض نمودم و فرمودند
در دیدن شما خافتم است آنچه با فقیرم میجست اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند
کردید شما هیچ بود ما حاضر کردیم تغییر گفتن به شارت مقامات بسیار تامل ننمایید والا الوار آن
مقام در باطن سالک عیان محسوس میاید باز مستغنی از تعبیرات حالات او
میکنند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کفایت در باطن اوجیده رود و ادب ایشان
آن مقام بگویم که نزد آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض و توفیق آنکه نسبت باطن
مثل اولیا مستقیم حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر در ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری
فضا در شما پیش گیری از مفتاحات آن مقام مشقت خواهی گرفت مستفیدان توجیه الی الله
و انقطاعی را مساویا از ذوات و کیفیات اصحبت مرشدان حاصل نموده در غلبه تهاشست متمیز
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مدار فیاض بخل نیست
مقتدر در جمیع سالکان است بگو از اجد ثنای الهی در باره فقیر که شکرت آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر را در یقوت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تکیه سالکان را تا نامات
این طریقه از بزرگان این خاندان که در بوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید - عظم قلوب
عزیزان زیاده تراز ایشان مؤمنانم که در چه باب خطور نموناید ما فقیرم مقدور مداد اندامیم بنویس
بجانب پیران کبار سلب امراض مؤمنانم و لذت الهی اینها را شفا حاصل میشود بکجا بوزن احوال
بفرمایند نعم الله تعالی در هر منزل از دست بیکانگان سامان فردی میبایم نمود ناگهان در راه
باران شد پد نازل شد هوا سرد بود و در قحط انداختند و عانو دم الهی باران گردید و بار بار
و بار بار فغان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد - در اوایل حال مردم را که طریقه ازین گرفته بودند
از اظہار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعدی آمدند

رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید و گفت از بزرگان خود باقی کرد و بدو
 آنحضرت نام فقیر میگفتند مرا غیر از آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که منیخ طریقه آنحضرت اما بکر
 صدیق رضوان الله علیه هم از دو برگشتند در دوسه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک است و غضب
 و رنجایت شدت و انیم می شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی
 تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب چنانچه باید زنده است و منسوب علیه را البته اینها
 میرسد و نسبت باطنش تباه می شود و بجز غضب نسبت و در مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید
 و با نذل رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوا که آتشین بنوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت
 از طریق مسنونه است لیکن درین خیز و زمان از نادانیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اوست
 زیرا که یاران زمانه بیشتر از صیقل معاش در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدورند لایضا نیست چه
 بتکلف نزد سودی قرض کشیده ضیافت میکند پس مشوعیت منیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر
 مضر تلبس اینطور ضیافت از راه تجربه و اندوختن در یافته ترک آن نموده که المومنین
 لا یبلغ فی شجر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیر است
 اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیا داران که محل شنبه باشد
 چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال
 نباشد پنجم آنکه از او غضب و هنجب تازه وارد نشده باشد ششم آنکه
 از اخلاص دل و خلوص نیت آوده باشد با اینطور که از مصمم قلب باشد که اگر حضرت این نیاز
 قبول خواهد فرمود ما را ممنون و مرسون خواهد نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد در کار حق سبحانه و تعالی
 ما را فرستاده عطا فرموده است که از اوراق می خورد و قاتق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول
 نیگردد و فقیر شقی و سعید را از حسین مردم خوشتر سم مرتبه ابدال را از فقیر ابدال با آنکه مستور است

عنه
 فقیر
 نیاز
 ابدال

میباشند امتیاز یکم فقیران را بر خود ناسید میگویم مگر از دو چیز یکم از اختلاط با دنیا و امان
 دوم سورا اعتقاد با پران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مصانته ندارد بشرط صلاح
 نیت و محافظت نسبت دنیا مبنوعنه حق است بجهت از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاه نظر محبت
 جبر و نکرده اگر مسکندر بمقدار پریش در نصیب کفار نفیر سید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان
 خوان بنماید - الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقر اسری ندارند والا ایشانرا نه حال میباشد
 نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه با ششم کشی در مقامات حضرت مجدد و رضوان الله تعالی عنه
 میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی با بلند
 حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیاء و امرای روزگار آغاز نمود که با فقر اسری ندارند و حرمت این
 طائفه بجائی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادران را از خلعت
 الهی و ان در حق فقرای این عهد زیرا که فقر اسر زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب
 بود که هر چند اغنیاء ایشان راه ارتباط میکشوند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند
 و فقرای اینوقت ماکثر ایشان چنانند که اگر امرای اغنیاء بجا بایشان التفات نمایند و راه خفا
 و مودت کشانند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوا و ایشان فتور تمام رود و بدین
 پس کرم الهی باین فقر احواس و محافظت - چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جاسر نهاده و حضرت صدیق اکبر جاسر
 قدم گذاشته حضرت مجدد و رضوان الله تعالی عنه در آنجا سرنهاده و حضرت مجدد جاسر
 گذاشته فقیر در آنجا سرنهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یک
 در وقت توجه گز حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم بعض
 اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه و قلب متوجه الیه ثبوت و سرعت سیر

و در شمار نفس رعایت مساوات در توجیه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد
 طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعضی اذواق و مواجید خود اندک و سبک محمول بر بعضی
 کمال و نیز کیفیت نفس نباید کرد بلکه محدثی نسبت امر است که بآن ماوریم و اما اینجهت ^{بلك}
 سخن است اگر نعمتی را از نعمات الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد
 مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمینماید گفت و اگر
 گوید دروغ گفته باشد -

نصایح و وصایا

طریق وسیع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سببان پذیر صلوات الله علیه و سلم احوال خود
 بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق سنت شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود
 بینداز بالترام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما و اولیای خردی
 اندوز و در عمل بر حدیث موافقت کن اگر میتوانی والا کما هو میل آرتا از نور آن محروم نمائی غفلت
 اتباع حبیب خدا یا بحضرت مضافه موعظه اختیار کن و دل را از اعراض بر دور جهان بیزار
 کن غفلت حبیب که آنرا در معرض بیج آری استطاعت از کسیت که آنرا بخود منسوب کن
 بالترام غفلت صفائی دقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا
 آنچه گیری مخفی نگه دار که خطام دینی را در در حساب و در قفاست و عبادت و ذکر خدا خود را
 که ساز عمل امروز بر فردا بینداز و در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت مبغیر که دوستی و دوستی
 خداست موجب قرب خدا و حضور پیر التفات بنمیز نما و در صحبت اوبر نوافل عبادت
 مبغیر از آنکه ممکن است اوقات بصیر و توکل بهر کن و اندیش التجا بنمیز از سر بدر کن که خود را
 بجزای بسیار و موت یقین و صدق وعد او را سرمایه غلوت انکار در دل تو اگر تر و بدست

تر است مویا که در وقت معین خود آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماید نشانی بسیار
 بدست انبیاست علیه السلام وجهین که دل را بر آن اعتماد نبوده منافی توکل محسبیل باشد و
 نبود و اس المال، فقر افزای بال و حبسیت ظاهر است و دلی و ارسته در انتظار مقصود
 ناظر بسیار و جمعیت بفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص
 و طمع از دل بگیرد آرزوهای نامیده باشد و بود و نابود شدن بگوشتناس در محسب کسب چشم
 حقارت نگیرد و خود را از همه کمتر قاصر تر در راه طلب موسسه کبر از سر به غرور از کف برون ده
 از خیال گشته اند و در پیشوای است که آنچه در سر و دایمی نبوی و از آنچه بر سر آید نبوی و از اندیشه و به
 و در این دنیا هر طاعت و عبادت خود مناز و دیده تصور نیستی را سر بایه خود ساز و مخالفت نفس
 به آنکه بود زیارت امانه انقدر که تنگ آید و نشاندن و طاعت نپذیرد بگماهی با او است
 باید نمود که در دنیا نفس مومن موجب ثواب میگردد بیک نفس فقیر مثل گریه آرزو که در هر که مراد این
 طعام بخوراند هر مقصود یکبار و در آید اتفاقاً در آن وقت که نبود که با او گفته شود باز بعد از آن
 مثل محل گشته التماس طعام نمود شخصی در آن وقت حاضر بود با فقر آن طعام مهیا نمود عقده
 مشکل داشت که با خن پنج تدبیر و انجمنه باین عمل محل گشت - طعام اگر به نیت ادا شکر
 با ضرر سازند حسن و نماید که در صورت بزرگی شکر از ته دل بخور آید - طعام لذیذ را با نیش
 آب بهمه ساختن نیت الهی را بجا آمدن است بیجا مبر خدا مملو الله علیه و سلم غریب
 نماز دل میفرمودند و اگر غنی نبود دست باز نمودند نفوس با مثل نفوس غنی و شبی نیست
 رحمة الله علیها که تلخی را حکم بخازند و گویند الصبر تعزیم المراء بلا عیون نیست و چه
 شکر و که محسن بر زبان بود شب به صبر است که تلخی آن در جهان بود - بزیارت هزاران ایوب
 در یوزه نفس بهیبت کن و اودح طیبه مشایخ کرام را با بجا نیت ثواب خفه فاسحه و در و بجا

الهی برسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از منجی حاصل است اما مبتدیان را بغیر تصفیه قلبی از قبیل
 اولیا حصول فیض مقتدرست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که بجای آوردن حق سبحانه از مجامعت بتواضع و استقامت و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید مباش که
 اینجانی مبتکر و سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از اذن و مرام و بگاوردن زلفه خفیه بار بای احتیاج
 دادن امریست بظواب و در ثابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیاید
 و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آورده همیشه احوال خود را بر کمال
 و سنت عرس نماند اگر قبول افتد قبول و اگر روافقه مردود و هر چه بدی میجو که از نظر گذرد و هما کن
 بر مراد طلبت عمل آن کوش و الا بر قدر که توانی بر آن عمل نمایی اگر چه در تمام عمر کلبا باشد
 از لوازم محرومانی و از لزوم خلوت صفا وقت حاصل باید نمود - فقیر در ین مدت العمر
 که کسب نموده صفا وقت است و سیکه چیز است یا نیت از صفا وقت یافته در راه طلب
 سرگرم و مقید باید بود **و** بهار مردان روشنی و گرمی است و کار و روان حیل و بیشتریت
 هر چه گیر مختصر گیر و هر جا باش باغ را باش باید که قدر و مقدار خود را بطلب العین و اودان از مزج
 مسرور و از دم کسور نباشد زیرا که بیشتر سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه
 خود است مثلا مرتبه اول و وزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد و در صورت اگر که
 نسبت متغیض است یا منقبت و مرتبه و مقدار او کند که گزشتن ازین نگردد و چو کار او یقین میداند
 که من آن کسیرم که بودم اینک نیز سیر میگویم که گزشت و آنکه در سیر میگوید منقول قدم بر جاده
 شریعت و طریقت متقیم ارم و محبت مشکب میجو که راسخ و استوار باش و در حضور سیر متوجه
 بغیر نیاید بود و التفات یکس نباید نمود اگر چه التفات جوا ب خطاب کس باشد باینجه نقل است
 که شخصی در حضور حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ایستاد و خطاب کرد آن مردید ای

جواب آن ندا و التماس بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار بانه کرده حضرت محمد صید تو
 خطاب بمرید خود نموده فرمود که این بیت در جواب او بگو صحبت من گم شده ام مرا جوید
 از گم شدگان سخن نگویید راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصل محتاج ملتجی
 نکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بجهان و در غیر توکل بطرف خلق و به همین بسوا
 اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه
 درین جزو زمان توکل صرف باعث به جمعیتی است و اس المال صوفیه همین جمعیت است تقویت
 کفایت قناعت و رزق و قطع طمع مایه تشویش باز و از اجل نهای الهی برین فقیر و جزیر
 که زندگانی بدان خوش میگذرد یکله هر چه مو باید بروقت مهیا میشود و دوم نهال طبع از زمین
 اول حاصل و ناپید اسیگردد آری و اعیان نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شود
 ضرر و نوسیدی از مطالب کلفت ندای من شده به کار بسته آخر مشکل کشای من شده تا توان
 نیک و بد را بچشم احتقار ننگد و اگر چه سنگ و گره باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود
 از زل اختیار و دید تصور اعمال از او از من این طریقه است - ضرر و انفعال جزم بهتر از غرور و طاعت
 است به مظهر او را از حقیقت بر نماز خود مناز به مخالفت نفس چند آنکه تواند کرد زیادت -
 ضرر و نفس اندام است این مرده است از غم بے الهی افسرده است لیکن آنقدر روحی
 معانیت با او نباید کرد که ننگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از ضبط قتی راه
 صحبت پیش گرفته شوخی و سرخی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که
 نگاه بیکجا با او باز و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در
 خدمت بنده مومن بهر چه طلبد همانوقت او را بدهد بلکه با شیطان هر چه خواهد و منافی آن کسبید
 اولی او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد فیها و اگر باز متقی

از جهت عدم مناسبت همچنان بے بهره و بے نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند
 فرد خرمی الکریم که رود و چون بیاید هنوز خرا باشد مگر هر که لطیف روح او قوی
 باشد از عالم امر مناسبت نام وار پس او از زیارت مضائق ندارد بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که
 از جهت مناسبت روحی اقتباس الزام بر کمالات اهل هزار بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت
 خواجه عبید الله ادریس سره میفرماید که من است پهل روزی دست خواجه علاء الدین
 عجمی دانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهار الدین محمد تقی بن اندلس الله سر ملاقات
 و اختلاط داشتم روزی که آن تصوف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ رایا کردند و در
 آخر گفتند که صحبت عزیزان دشت نیز غنیمت است اگر چه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمود
 که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که کرب زنده به از شیر مرده - **قطعه**
 تا که بزیارت مقابر و عمری گذرانی می فرموده و یک گربه زنده پیش عاف و بهتر
 از هزار شیر مرده و حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرماید که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
 که محب و حق تعالی سبانه و دل حق و اولیست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بزرگان
 مبارک بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی و بگرد کار مردان گردوسی و
 مقصود از زیارت و مشاهد اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحان
 باشد و روح آن برگزیده حضرت حق و سلیک کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق
 باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بمقتضی با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندید
 افتد که مرخص از تواضع با حق سبحانه باشد یا بمنشی که آنرا مظهر آثار قدرت و حکمت پندد و الا آن صفت
 است نه تواضع انتهی - برسمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن زیارت
 بسیار است یکی الزام خلاف حضرات انظار فیه که از قید رسمیات خارج است و و هم تکرار

نویسند
 در
 رسمیات

میزاد و درین چراغان منزلی نذار و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در این
 این بزرگان به بیت دوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارف را
 اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عینی را قدر و مقداری نه ازینجاست
 که حضرت مجد در سنی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه
 عالی نقش بندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت فرموده اند و اجتناب
 از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درونی هیچ ندارند خرسند اند و اگر
 با وجود احوال در متابعت خور دارند ان احوالی پسند ازینجاست که سماع و نفس را تجربه نکرده اند و احوال
 بران شربت نه اعتبار ننموده بلکه ذکر هر بابی است و ازین منع فرموده اند و فرما که شربت شادانان فرموده بود
 بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجیه باقی باشد قدس سره حاضر بوده هیچ کمال که از مخلصان حضرت
 خواجیه با بود و در وقت طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخن زدند
 بعد یکدیگر به بلین فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
 خواجیه چو شنیده ام که حضرت خواجیه تشبیه علمای بخارا را جمع کرده بنائاد حضرت امیر کلال
 برده بودند تا ایشان را از ذکر هر منفع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر هر بدعت است مکنید
 ایشان در جواب فرمودند که نگذاریم آگاهان این طریق در منع هر این همه مبالغه نمایند از سماع و نفس
 و مواجید چه گویا احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند و زود فقیر از قبیل استدرج
 است اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مسکنه و معانی
 که در راه ازین امور عالم الظهور و آید حکمای یونان و برابره میهند در نمینی شرکین علامت صدق بود ^{فقت}
 علوم شرعی است با اجتناب از امور محرمة و مستحبه - حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره
 نیز بخت بر او تجدد و نو سیکردند ناگاه از تروق و جود و سماع که در اهل میشد حالت بخود آمد

یکبار بر زمین افتادند و عجز شدید بر دست مبارک شان رسید چون بوقت سبلح اتفاق
 آمدند و مردم بعبادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما باید بیدارند حال آنکه از سماع
 یکبارگی عالم بان لذت رسیده بود که عجز و عیب رفته چنانچه تمام منقطع گردد و مرغ و مرغ از قلاب
 عجزی بی پروا زاید آنکه کثرت سماع میدارند چه طور زندگی بسر می برند پس اعدایان
 باید کرد که ما از بیداری آن مستقیم یا ایشان لیکن معذور اند که از درد و درونی مانده اند اگر چه
 در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کده باطن ما از سوز و دروغ شعله زن است
 ما هم کس در میان و نه کس بر کران ما سوختن و ساختن و بن فحیرت و پس + اینها سبب
 بوجود سماع نمی آید و معذرات و دروغ را نمکشان بخالص و جام نمی نایم زیرا که طریقه ما
 حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر فرین یکبار گفت و دعا بود و مذهب بنهاد
 سکون و استقرار لایزال همیشه اوقات شکر بر پا در دامن میداشتند و از احوال باطن غم مخور
 را دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف
 فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که عاججا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند
 مردمان گفتند که کما از دل پر درو آبی مسکینند انداخته و در حرارت و گرمی آن سقف
 این خانه سوخته و سیاه شده از درون شعله آتش افروخته چون بیکانه باش + اینچنین
 زیبا روشن کم میبود اندر جهانی + زندگی را نظرتان نقش بندید و راه میرفت ناگاه زخم تیر
 سماع بر گوش و دوش رسید و از دل بیرون گذاشت از غایت بیانی نبشت و گفت سماع
 بیت المال مهلک است لهذا جام شد فقیر را در باطل و بیوقوفی به رسیده که ارباب آن
 خبر ندارند چنانچه صفای این مقدمه بدیهی است و آن اینست السماع یورث المرقه
 والمرقة تجلب الوحمة فالنتیجه السماع یجلب الوحمة بالاین هم ارباب سماع

فقیر را از سکران اذواق احوال آن میداند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
در مزاج فقیر غایت ابدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا
فرموده چون پیرم قادری و جدیم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علییه
نقشبندیه ملزمم لیکن بسبب شور مذاق طیبت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق
و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرات بر آنهم احوال ایشان نمیکنم
که این بزرگواران بحکم السکادای معذرت درون بمقام سماع افزوده و حال در بر
سکر مسند و رند و آداب محو که از آداب و بار واقف و آگاه است حرکات و
سکانات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عارفان چشتیه به موجب
که از اتباع نصیب و افرو دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویزی نمیکنند پس
طریق اسلام و رینبات آنست که نه کار آن دارند و نه انتخاب و قول حضرت
عاجه بزرگ هم ممد ایمنی است که نه انکار میکنم و نه این کار - مرید را فاضلت
بگس می باید هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبداللہ الغفاری
هر که استناد ترا رجب دارد و نواز و رجبه پاشی سگ به از تو بود - اگر
کسی رجب طبعه لقیق نزد تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود
از مواخذة فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود طراز قید هستی و خود پرستی
خلاص باید کرد قطعه رخت و اگر در نهان رخت از جهان برین است + و ربکی باری
نخل و منج حایم کرده است + این قدر را غافل از اندیشه روز حساب + رحمت بجد
و لطف حبیبم کرده است + رستن از قید خود می منظر حق پرست است + قطره لہدم بھر
یک کشت شلجم کرده است + منہ و منہر طلبی که گمانی مسند لہمت +

گنبد توحید در پس این مقام است *

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بهدم وصلوة فقیر جاسنان محمدی محمدی در عالمی که اقرار مقرر بکلمه شرع صبح و شنبه
وصیتی چند با حجاب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در تمیز جنازه و دفن فقیر دقیقه است
فرو نگذارند و بعد از آن دکانی بر مردم من نهند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار
بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم می نمودم و گرس و مخلصان ملازمین وصیت
جامه کافی است که نام اخیر در اتباع سنت بکشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی
را و متبوع واجب الانبیا غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندانند و از رسوم
و عادات در دین من متعارف و از اختلاف با دنیا داران در اجتناب و احترام بباشند
و از شغل علوم دینی خود را معذورند از الله و تقیم -

فصل سیوم

در مکاتیب قاضی شاهر الله بانی پتی حمزه علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول بهر لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و تشبه جود و مسئله جبر و قدر

۲
مکتوب اول بهر لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و تشبه جود و مسئله جبر و قدر

و دیگر مسائل منه و ریہ شہ لیت و طہ لیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شئ حال لا وجهه والصلوة والسلام
على محمد عبده ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد نثار الله بخیرت مولود بهما
محمد و مہربان مولودی غلام علی جیو سلار رب الناس میکند کہ فقیر دین آباء بتقریب و در بلده
سونی وار و شدہ بود کتابی برای اشتغال همراه داشت و مشاغل طاعت مستوجب اوقات
نخواست شد و نفس را بتعلیل گذاشتن عیب بنود لہذا پیران عظام و در مسائل دینی بپیش
لغوض مکاتیب نوشتہ اند بکمال بقول حضرت مولانا رومی قدس سرہ مصر
انچہ انسان میکند بوزنیہ ہم بجا طرقاتر گذشت کہ بتعلیل سنت سنہ پیران عظام در بیان
نسبت بین الخلق و المخلوق و وجود و جودی و شہودی و مسئلہ افریت و سکرہ و قد کتوبی
بنویسد چون انہم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و تکیہ و دلم اللہ بکمال نوشتن و
زیرہ بکرمان فرستادن سوی ادب و دانشنا سب دید از باران طریقتا آن مہربان را مخاطب
صحیح دانستہ ناچار بجد فقرہ نام بطہ سفید شد اما تا آنکہ از نظر کمی از جناب حضرت
اللہ نقل لاطلا نگذردو شایان اعتماد و قبول نیست لہذا التمس است کہ این رضیہ
را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات انچہ اصباح الشیخ علی بنو نقل آن برداشتہ بتقریر
عمایت فرمایند کہ از اسلام داند و انچہ بقلم اصلاح مشرب گردد و از ایمانہ از اند تا صحیح از شیم
استیاریافتہ قابل اعتماد گردد و لا انتظر الی من قالہ و انظر الی ما قالہ قال علیہ الصلوۃ
و السلام کلمۃ الحکمۃ ضالۃ الحکیمۃ حیث وجدہا فحق الحق بہا و السلام علیکم

ورحمة الله عليه التوكل وبعلاصقام محمداً واما مقرر عقلاست للممكن في نفسه ليس
 وله معلنة ليس بس ممكن بل بالمتصور باعلت او كذا في نفسه اورا ليس ووجود ثابت باشد
 وواجب الوجود ووجود متحقق نباشد موجود نبود واما موجود نباشد هیچ چیز را برودی حل نتوان کرد
 که برای حل احوالی وجود و موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح
 و زیر را نیز نمی گفت پس ممکن را علت او از ذات او از دست قال الله تعالى
 نحن اقرب اليه من حبل الومهدا بهتر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود و محتاج
 بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست باین بعضی مستطمان در میان ممکن و واجب نسبت
 کوزه و کلال فیهده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلاست
 عالم از مصلح لازم می آید نفس قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است محبت قال غزوبل
 یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الحکیم لهذا قال ان ابن قول
 برای بعضی ازین قباحست تجدد و اتصال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع
 برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبت به که ممکن را بواجب است
 نسبت کوزه و کلال را بآن چه مشابهاست ماده کوزه که عناصر را به است مثل کلال بلکه بیشتر
 از کلال مخلوق الهی است جل سلطان و صورت کوزه که عرض است و وضع نیز مخلوق
 حق اند سمانه گر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری علوت الهی عزربانه از سمدات آن
 صورت آمده باز انحرکات که بنا بر عایت الله تعالى از سمدات واقع شده نیز مخلوق
 حق اند جل و علوا بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسبان
 حرکات میگویند و مالمق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال
 خیال کردن محض غلط فهم و تصور عقل است و ما للتراب و ما للتراب و ما للتراب و ما للتراب

و واجب است معلوم الایقینیه مجهول الکلیفیه که مثل ندارد و این تشبیه و تمثیل با وجه گفته شد
 و لیس که شکی نیست لانی الذات، لانی الصفات و لانی النسب، لانی الاعدالات و لانی
 سنی من الاستیبار سمیت چگونیم با توار مرغی نشاند که با عتقا بود هم تشبیه
 ز عتقا هست نام پیش مردم بود ز مرغ من بود آن نام هم گم بود و حق آنست که ممکن
 در لغایم محتاج است بعلت موجوده خود که بقا عبارتست از وجود و در زمان ثانی وجود ممکن
 وجود در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونیم مقتضی باشد که اقتضای حقیقت
 با اختلاف از منته مختلف نشود و زمان بعد است موهوم اگر مقدار حرکت فلکی بدو ذره حقیقت
 امکانی را مقتضی وجود نمیشد آنست که در حال آنکه این سبب باطل است که فلک حادث زمانی
 قال الله تعالى فقصیهن منسجه مسجوات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک
 نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت
 بین این دو غرض ممکن در زمان ثانی هم وجود را لغا نمائند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن
 ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت لازم آید و آنچه میگویدند الشیخ ماله عجیب بود
 بوجود و آنکه میگویدند الممکن محض بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجود است
 یعنی واجب است باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محال است پس ثابت
 شد که ممکن در وجود و لغا محتاج است بصلای تعالی شأنه تا وقتی که بر ممکن باز واجب افتاد
 وجود باشد ممکن موجود بود و بعد از آن باز باشد و چون فیضان قطع شود هیچ اثری از ممکن
 بر صغیر و بزرگ نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمین است که مقابل آفتاب روشن شده
 تا وقتی که مقابل باقیست و تاره باقیست چون غباری یا ابری بر میان آید و مقابل نماند
 از نور و روشنی از هیچ نماید سمیت ادعای جان است و جهان چون کالبد بود کالبد از دور

پذیرد و البته پس با یمنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی زمین
 ظل آفتاب میگویند نه با یمنی که ممکن را بهر واجب مانگت و مشابهت چنانچه ظل را
 باصل که انجاست هیچ مانگتی و مشابهتی نیست بلکه با یمنی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و تاملی
 نیست وجود او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متماثل نیست وجود او همان اصل است
 نمی بینی که است ممکن فی نفسها تحقق ندارد وجود او بی مضد می آید و از مبارک فیاض فاعل است
 چیزی را که متغیر شد و مایه الوجودیه در شراعترا این وجود همان است که ممکن را با واجب بهم پیوسته است
 بنسبستین پس وجود ممکن مبنی مایه الوجودیه نیست مگر ذات واجب لقا و تقدس با صفتی از صفات او -

سوال وجود ممکن بدیهی است کیسکه بصلح اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود و مصدری از شراعت
 کرده حکم موجودیت او میکند پس اگر ذات واجب لقا نشانه مشابهت را بن استراحت باشد
 باید که بکنار صانع استراحت وجود کند و حکم موجودیت ممکن ننهد -

جواب این لازمه ممنوع است یعنی هر که از شراعترا خبر نداشته باشد او استراحت
 کند و حکم موجودیت ممکن ننهد مبنی اگر اگر شخص ما را در آینه می بیند گو نظر ما
 آن همان نگه است و ازان خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ما در آینه همچنانکه
 هر که ممکن را می بیند خبر چند از فراط غایت و مهمل از وجود متماصل خبر ندارد حکم میکند بوجود
 و ممکن غایت مانی الباب تا ممکن را وجود متماصل میداند چنانچه طولی در آینه صورت خود
 را دیده آن را وجود و در هم خود متماصل نمیده با وی در سخن می آید پس ممکن را خبر و رخنه
 و هم تحقیقی و ثبوتی نیست وجود این کثرت و همی مایه الوجودیه واحد حقیقی است کما بین
 آنست همان وحدت حقیقی خلطه نیامده و گردی بدانان تنفره او رسیده چنانچه زید که
 در آن خانه رود و صد تنگه مستعد و پدید آید و همان زید یک زید است چنانچه بود

و هو لان كما كان داعيان العالم ما شئت من ناحية الوجود

لا ادم في الكون والاطليس في لالملك سليمان ولا تقيس في فاكل عبادة وان المني
 يامن بر للقلوب مقنا طيس في و چون نشانه اين وهم دو وجود اين كثر ذات واجب بنا
 نشانه يا صفتي از صفات اوست نه فرض فارمان و نه اعتبار مستبران اين وهم و هم متيقن
 كه با نفي معتبران نشي نشود و بنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار
 يعني ما غافقه باطلا لا يترتب عليه الاحكام والافان بل خلقت دليلا على صانته سبيلا الى معرفته
 فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن كل مالا يطق بشانك فقنا عذاب النار والترتب
 على عدمه العرفان والايمان محذورا چون نسبت جن الممكن والواجب جنين متعقباته
 كه وجود او همان ذات است ثالث و لقد است كس صوفيه وجوديه و غلبات سكران كثر
 و همي را عين واجب گفتند و عدم ذاتي او را در نظر نياوردند و قابل همه اوست شد و كفتند
 رباعي همسايه و نميشن و همه همه اوست و در و بق كذا و طلس شده همه اوست و لكن
 مرتبه تنزيه را عاينه ثابت ميكند و ميگويند و در بخن فرق و نها تمانه جت با الله همه اوست
 شتم بالله همه اوست و نها نمانه جمع عبارت از مرتبه تنزيه است و اگر كسي مرتبه تنزيه را
 نفى كرده وجود را مانند كل طبعي مختصر درين كثر دانند مل باشد و صوفيه شهويه كه صمود افات
 بهر رسانيده اند بشه و وحدت حقيقي در كثر و همي حكم كرده همه ازوست ميگويند و چون تيق
 نظر كرده ميشود همه نيتند موجود اوست ظاهر شده و قوله تعالى كل شئ حالك الا وجهه
 قول عليه السلام ان اصدق القول قول اللبيد الاكل شئ ما خلا الله باطل و ميل
 برين مدعا چرا كه باطل و باطل معني آنكه كان با لكا او يكون باطلا گفتن مجاز است و تخلف

فان
 حذرت

و منی یعنی متبادر است که با کتب و باطل فی الحال بل علی الدوام محذور و مایه نیست
 که ممکن را با واجب گفته اند هر چند نزدیک صوفیه وجودیه و مشهودیه است با صفات
 واجب یعنی با عیان تا شبه کمالات واجب در حضرت علم با جمال و تفصیل نظر یافته اند
 مشهود گفته اند آنها صفات را همین ذات میگویند لاجرم همادوست گفتن بر آنها گران نبوده
 و فقره محمد الف ثانی یعنی الله قلے عنه را چون مدتی کامله عطا شده ذات مقدس
 را یعنی عن المالمین در یافته و صفات را در دو مرتبه دیدند یعنی ذات هم گفتند و شمول
 و اعتبارات تعبیه نمودند و زاد بر ذات هم گفتند چنانچه علیار سنت در جماعت شاکر الله سیم
 بدان فاعل شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین است و کمالات را با هم یکی اندر آید
 ذات و صفات نسبت مذکوره با واسطه یافته عالمی دیگر را ایشان ظاهر شد و می بطلال گفته
 و آن اعدام انصافیه اند یعنی فائض صفات الهیه علیت عظمیها که متبادر و متقابل در حضرت علم
 ثبوت و تقریر یافته کمالات را با این مرتبه بطلال نسبت مذکوره ظاهر شد و حقائق کمالات نزد
 حضرت مجرور و این دائره بطلال مشهور گفته اند لاجرم از سبحان تعالی و سره الهی
 نه در ادوار و به بر زبان تشریف ایشان گفته و از کمال ادب و تمنا غنی از مناسبت
 در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت هر زبان نشان فرقت و از قول اهل
 الله صلوات الله علیه و سلم ان الله سبحانه و تعالی جبار با من نور و ظلمه و لو کشف
 عن معرفت سبحان وجههما انظر الله به بصیر من خلقه استنباط این مذهب
 میتوان شد -

سوال از تقریر سابق ظاهر شد که ممکن را با واجب نسبت است که آن نسبت سبب
 وجود ممکن را یعنی مصدری و بطلال همان نسبت ذات واجب یا صفاتی از صفات او نشان

وجود ممکن بمعنی مابالموجودیه قرار یافته و بعلاقم همان نسبت در زمان شرع واجب را
خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ضلع و منشا
و چون بر مذاهب حضرت مجید الف ثانی در ضلال ممکنات را آن نسبت نه با ذات است
و نه با صفات بلکه با دایره ضلال است و چون ضلال منازرات و صفات باشند و اعدام
داخل معنومات آنها باشند لاجرم ضلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد
و این محال است و مخالف فرض قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام که داخل معنومات ضلال اند نقائص صفات کمال اند مانند
موت و جهل و عجز و غمی و صمم و کلم که در مرتبه علم و تقریر یافته با جهل و غمی حیات و علم
و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب مقابله منقوع شده اند یعنی مذبذب بیک ملاحظه ملحوظ
و ضلال مسکین گشته اند و شک نیست که صور علمیه اعدام موحی است از دریا و علم و امکان
و حدوث و ازلان گنجایش نیست و منازرات او با صفت العلم منازرات اعتبار است نه حقیقی
پس آنچه شما گفتید که چون ضلال منازرات و صفات باشند و اعدام داخل معنومات آنها
باشد لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع است یعنی یکی که صفات منازرات اند از ممکنات
نیستند و قد و قد ما مستغله محال است نه قد ذات و صفات و مراد از منازرات ذات و صفات
آنست که هر یک در تنقل جدا آیند و محل یکی بر دیگری بالمواظاة صحیح نیست نه آنکه در خارج
هر یک متقل باشد و هر یک از دیگری جدا نتوانند شد این قسم متنازین را در اصطلاح اشعر
لازمین و لا غیر گیرند و چون حال صفات با ذات در یافتنی همین قسم حال ضلال است با صفات
اندریا علم محذور و ما نسبت مذکوره که صحیح نسبت خالقت و مخلوقیت است و هر چند
ممکن را نسبت با صفات حق تعالی با ضلال گفته می شود و حقیقت آن نسبت با ذات است

و لا یفید
و لا یفید

وحده لا شریک له صفات و ظلال مجازی بمثل پیش نیستند حق تعالی میفرماید الله و لا اله الا هو
 والارض مثل نوره مشکوۃ فیها مصباح المصباح فی نهج الجاهلۃ کما انها
 کوکب درمی یوزد من شجرۃ مبارکۃ زینبونها لا شرقیة ولا غربیة یکا در نهجها
 یضیئ و لولم تفسد نار الدار علی نوح یمیدی الله لنورۃ من نیشاء یضرب الله
 الامثال للناس والله یعلل شیء علیہ فی بیوت اذن الله الای شجرۃ مبارکۃ
 نهجیونہ کہ سبب روشنی مصباح است کنایہ از مرتبہ ذات ست کہ شرقی بود و غربی
 بودن از ان منتفی ست و یکا در نهجها بعضی و لولم تفسد فاکنایہ از مرتبہ شبنون
 و اعتبارات ست کہ در مرتبہ ذات مندرج ست و مصباح کنایہ از مرتبہ صفات ست کہ زانہ
 بر ذات اند و شبیہ معد زہور آنا گشته و زجاج کنایہ از مرتبہ ظلال ست و مشکوۃ کنایہ
 از عالم امکانست حاصل آنکہ نور شجرۃ مبارکۃ ذات بتوسط اضافات ذاتیہ شبنونات
 مصباح صفات ما اضافات بخشیدہ و بتوسط مصباح صفات زجاج ظلال چرخان
 کما انها کوکب درمی ساخته و بتوسط زجاج ظلال غلظت عالم امکان و غلظت کفر از شکوۃ قلوب
 و صدور المؤمنین و غلظت غفلت و شرکت غنی از شکوۃ قلوب العافین بطرف ساخت
 یوز علی زینبونها زہور آندہ قوله یمیدی الله لنورۃ من نیشاء عبارات ست از ہدایت
 گردان عارف بمراتب نور و مبعرفت سر بان نور ذات و جمیع مراتب شبنون و صفات و
 ظلال و ممکنات و ابراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات و الارض من یل
 واضع ست بر آنکہ ذات ست کما بالہ الموجدیۃ ہمہ شیارست لا غیر محمد و ما و تقریر
 مذکور شدہ است کہ ممکن را تا نسبت با علت ہم نزد دل اولی ہم از دو ساقط ست و زید
 زینبون گفت پس ممکن از ذات ممکن نیست مکان اقربست و مہار محض اقرب الیہ من جبل الودیع

را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلای مقرر است که از ذاتی شئی چیزی نیست و دیگر اینکه
 اقرب بساوی نتوان شد در اصل نظر این قاعده مفقودست بلکه اصل نظر از ذات خل
 اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل نظر از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل
 نظر از ذات نظر هم از ذات اصل اول و اقرب است همچنین اصل الاصل از اقرب است
 پس ذات بحت واجب قلای شایه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوی اقرب است
 از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از ذات و ذات و آنچه
 حضرت محمد در فرموده اند سجانه و نقای و رار الی رار غم و رار الی رار این در دست در دست
 مرتب بر او داشته اند نه در مراتب بعد فانه العبد فی الوحدان و اقرب فی الوجود
 و الله ذی العلم محمد و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان
 بیش از جمالی سخن می گویند همچنین قدرت و ملاوت عباد و میان انحال اختیار به عباد
 و در میان قدرت کامله و ملاوت شامله الهی حل سلطانیه بیش از حجاب سخن می گویند و
 و از بنیامسکه جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت اربعه بطش و حرکت ارتقا
 که بهیست سببیست بر وجود قدرت بنده که حتمیست و در آفریده حجاب قدرت کامله
 خود ساخته است نه به انتقام آن پس مذہب جبریه باطل شده و چون قدرت ناقص بنده
 بیش از حجاب سخن نمی گویند مذہب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحت قلای و نسبت کسب
 به بنده که مستغنا و قوله قلای خلقکم و ما تعملون است ثابت گشت و چون ظهور
 قدرت کامله درین حجاب سخن می گویند مع الفضل ثابت میکنند بیش از فضل خودشان تو هم قدرت
 نه حقیقت قدرت -

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود ندارد و در عالم

و هم پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد -

جواب بنا بر عالم بود هم متیقن است لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل بود هم
بود هم غیر متیقن است لهذا آنرا توهم قدرت گویند -

سوال مناط تکلیف با اتفاق علما توهم قدرت است نه حقیقت قدرت پس اگر قدرت
که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کما نیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف مالا یتطاق
جائز باشد چرا که هم را تا ممتنع است هم جواز لا شک است و در ممکنات بطریق اولی توهم قدرت
بر جمیع بیت المحرم و زیارت بیت المعمور که در آسمان هفتم است یکسان است نه انفرق بینها -

جواب اولاً آنکه تکلیف مالا یتطاق جائز است اما تفصیلاً واقع نیست کریمه و لا تخلفنا
مکالمه لافقه لکتابه بر جواز و عدم وقوع الکلام دارد - ثانیاً آنکه مراد از توهم قدرت که مناط تکلیف
است که نظر بر جبر عادتاً قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد نظر بر ظاهر حال
معمل باشد لهذا بر جبری عاده حج بیت المحرم مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور قسم خورد و نزد ابی حنیفه حج نظر بر امکان حقیقی
ببین منتقد شود مخلفاً لصاحبه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حاشا گردد و گفته لازم
آید و نیز نظر بر ظاهر حال ایمان آوردن به او جهل واجب گشت و تبرک آتی کافر شد و نظر
بر آنکه در علم انلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آمد و انقلاب علم جهل لازم می آمد پس
ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم سبحانه ربك رب العزة عما
یعضون و لا اله الا الله محمد و الحمد لله رب العالمین **سوال** در آیه توکشفوا
فیها مصلحت مقیده تدفین فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرها اسمعیه لیسیم له فیها باعد
و لا یجاء له فیها یحییها و لا یمیتها و الله اعلم بالصواب

والاعمال الخیریم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله وَالله یزید من یشاء
 لبعید حساب و چه تصدیق باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده والذین کفروا اعمالهم کثیرا
 بقیعة عجب الطمان ما معنی بالملجاء له لم یجد شیئا ووجد الله عنده
 فوقه حساب الله و الله سریع الحساب او کلماتی فی بحر محی بقیعة موج من فوقه
 موج من فوقه صحاب طلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یدیه لعیبکد بریهالهم
 یجعل الله نورا فاعماله من نور - و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد -
جواب والله تعالی اعلم آنچه بر تفسیر ظاهر میشود آیت قوله تعالی فی بیوت
 اذن الله الی آخره قید کشکوت فیها مصیاح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله انما
 یمد الله لعلهم یشاء یعنی با وجود وسرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن نور
 تعالی وجود ما هیات و قیوم اشیاء هایت یعنی با یافتن معرفت او تعالی عالم نور نیست محض نور
 است هر که را دیده بهضارت کرامت فرمایند و هایتش ظاهرند و آن هایت محض است و ارتباط
 شریعت و التزام ساجد که بیعت واجب التعلیم و ساکن اهل الله اند بسجده فیها با انوار
 خالصه الایه و پس است بر نیکی عمده تهین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام
 تکرار الهی بوصف اند بجالا نلهیمهم مجازة و لا یمیع عن ذکر الله عبارات از دوام
 آگاهی شان است و انجلا شایست با آنکه تجافی عن دار الفرور و اجتناب از فضول ساجد
 مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از بیجا نهی از بیع و تجارت و مانند آن
 مفهم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی الخیریم
 الله احسن ما عملوا و عده نماز هرشت است قوله تعالی و یزیدهم من فضله اشاره است
 بمجالات حق با دوستان خود قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کثیرا بقیعة الایه

بیان این مدار که ریاضت کفار و اعمال شان شمر عرفان شود و تقدیر کلام است و الذین یعلموا الا بهیثم
اشد نوره و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که ظاهر و حجابی است و قسمی است که
وصله عالم نفس از ایند رطایق و عدل و ترجمه مانند آن چنان باشد که قبول اعمال لهذا خالق عالم اعمال شان
مانند سرب است که از دور نشنه را امیدوار کند که سرب کند چون نزدیک بود رسد بجز
حسرت و اندوه نافرمانی و قسمی ظاهر و قبیح است مثل پستی و ظلم مانند آن حال انقسم
اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
و ظلمت موجی دیگر بالا و موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضیها فوق بعضیها شارت
همه را در وجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم
تعلق است و مبصاحت شان در طاعت و عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت
دریاست و و هم ظلمت کفر و سوء ظلمت معاصی و قبیح اعمال این هر دو ظلمت از آنها را
ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا - چهارم ظلمت موانع خارجی مبصاحت
که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا لیتنی بعد اتخذ فلانا خلیلا - یا لیت یبنی
و بیدک بعد المشرقین فبئس العزین این بنشاید ابر است که بالا آن سایه کرده
والله اعلم

مکتوب دوم نیز حضرت شاه غلام علی صاحب و تحقیق مقامات
خجند و یدیه بسم الله الرحمن الرحیم محمد بنده رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم
و آله و اصحابه جمیعین مولوی صاحب شفق مهربان من سلامت رقعہ سامی چند و پیشتر
ازین در تحقیق مقامات مجددیه غفر رسیده بود چون فقیر بخارج داشت و درین ایام کم فرست
بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند اکنون متواتر دو رقعہ دیگر رسیدند

ناچار آنچه معلومات فقیر موجب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن شأني وما کان منه خطا را فمنی و السؤل من الله العفو
 والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده لطیفه پنج از ان عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که حی است لطیف ساری و جسم کثیف که در هر عضو
 عضو ساریت دارد و دانشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب سنجی لطیفه
 عالم را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب و آئینه
 منکسر میشود و نور و حرارت و لون آفتاب و آئینه پدیدار میگردد و الا لآلئ آفتاب از اوج خود
 مبهوط نگردد همچنین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقرنها فوق العرش
 که همه قل الروح من امر ربي و ما اوتيتهم من العلم الا قليلا در شان آنهاست و این
 آئینه نفس منکسر شده آثار آنها توسط نفس در بدن انسانی موهیاد شده و آنچه در احوال
 وارد شده که ملکه الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حلاهای از بهشت موهیاد شده
 یا موج از دوزخ می پوشانند اینها از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پشایند
 لباس بدون جسم مقصور نیست بهتر باید دانست که تا لطافت عشره انسانی ترکی و مصفا
 لائق تجلیات رحمانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به ترکیب لطافت عالم خلق می پردازند
 بر یا منات و محامدات و جذبات کمال کل تصفیه لطافت بهم میرسد و لطافت عالم امر میوز
 مکند و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند
 کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر فخر
 میکنند و به ترکیب عالم امر می پردازند و در طریق نقشبندی که با قرب طرق است اول بتزکیه
 عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب روح و سر خود و خود و عرومی بیند و آنرا سیر انفسی

میگویند و سفر در وطن نیز گویند که میهن مندری هم آیتا فی الاقان و فی الفسهم
 نزد موصوفیه کنایت ازین دو سیرت قدما بر نقشند به بعد ترکیه لطائف امر به یقینیه نفس
 و عناصری پر و اختنند و مجدوب به با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات غیر قابل
 موجود است و سواسه اولیا بیکیس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد و صفات
 ثنائیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه نشان از انشراح شان
 در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات را نایب بذات میگویند و در خارج سوار ذات
 هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را احاطه
 دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را وحدت
 میگویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تین روحی و تین مثال
 و تین جسمی گویند و این را انشراحات حمسه و محضات حمسه گویند و چون عکس و طلال
 را عین ذی طلال گویند که آن صفات اند و صفات را علاوه بر ذات ندانند عین ذات دانند
 لهذا اقبال بر او است می شوند و چون در خارج سواي ذات موجود نمیدانند میگویند
 الاحبیان ما شئنا راحة الى جوارحنا حضرت مجدد و امثال ایشان که بصیرت
 و تیه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه نماندند بر ذات آری ذات محتاج صفات
 نیست اگر فریضا صفات نموبودند از ذات هم کار صفات سر انجام میشد پس ذات حقیقت
 از کار علم بیکانه آن ایشان العلم میگویند و کلماتشان آمیخته و القدره و السمع و البصر
 و اللمسه و اللمحه و اللمحه صفات گویا فرع شیونات اند و عکس آنها غرضها اعتبارات
 سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده را عکس و فرع شان
 و عکس و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین فعلت اند صفات میگویند

فصل در احصای

فصل در تین

فصل در تین

فصل در تین

و صفات زائده ثابت نمیکنند و اعتبارات و شیونات با هم مرادند متغایر نیستند
و حضرت مجید و تبار صفات از ذات ممکنات را که مصدق شد و قلیح اند عکس صفات
نمیگویند و تخاصی میکند از آنکه کناس خنسی را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه
معصومین اعنی انبیا و ملائکه را امر ایامی صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عباد
اند از امتداد صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با ذرات صفات منور
شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت
مجید و سوا ذات و صفات ثنائیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظلال خارج حقیقی است
حق ثنائی عکس ظلال را بوجود دخی موجود ساخته و متضاد احکام و آثار بقدرت کامل خود
گردانیده در بنصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از دست باید گشت و چون عالم
عکس ظلال اند و ظلال عکس صفات اند و صفات عکس شیونات و شیونات منبج ذرات
ذات حق ثنائی از ذات ممکن ممکن قریب ترست و هم از صفات که حضرت مجید و صفات فرموده اند
که هر چند احد المتضادین از متغایر ثنائی اقرب نمیتواند شد و عقل با قریب بین المتضادین
نصورت نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت نطل از ذات ظل قریب ترست
و اصل الاصل نسبت نطل از نفس ظل از اصل او قریب ترست و لهذا اصل اصل الاصل
اقرب است نسبت نطل از اصل او و اصل او اگر خواهی که مدعی را مقبول سازی میتوان
باین تقریر که برای حل ایجابی وجود و موضوع شرط است پس در وقت عدم موضوع محل اصل علم
صحیح نیست و سلب بسیط صحیح است در وقت انعام زید زید زید صادق نیست و زید پس
زید صادق است پس اول باید که زید را از علت خود نسبت به هر سده که مفروضه او باشد بنظر

ن
و سبب از دست

نزدیک گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلم است و مقدم است بر عمل ذات و عو بود
 پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تعزیرات برای اطمینان قلب مشکوک است و اگر نه
 گریه سخن اقرب الیه من حبیل الودید برای ایمان بالغیب کافیست آنچه را دور
 با وجود اقربیت واجب نیست ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان آن
 و ممکن غفلت است از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بنظر علم
 تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حجابہ النور کنا یا باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی سبعون الف حجابا من نورہ ظلمة کنا یا باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
 ظلمتیست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال
 اسم الهی و نورانی و ظلال اسم الحاصل ظلمانی باشد حق تبارک انبیا را فرستاد و اولیا را ناسبت
 شان گذاشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلها ساکنان افروزند و نسبت
 عشق آن شعله است آن چون به فروخت * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت * قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم المؤمن مع من احب و چون محبت چون دست دهد بنده را
 با خدا قریب بهم رسد و این قریب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد و لایزال حب بدی
 بتقریب الی بالنوافل اذان خبر میدهد پس هر گاه بنده را قریب چون به رسد و در ظلال او را
 در عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که برون سیر میکند تا بجای
 دایره ظلال رسیده خود را و اصل بدان دایره پس مستغرق بطن ظلال بسیر مضمحل و فنا
 دیان باقی بقیام آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتها دایره
 ظلال بقدر حصول خود و ماکتبه و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نیست و ندارد

بیت: جانش غایتی دارد یسعدی را سخن پایان به میر و تشنه مستقی و دریا
 همچنان باقی + فنا قلب روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین
 عادت سبده مگر اخفی را بالا تر همه رسائی است بپیکر دایره ظلال که مبادی تعینات ممکنات
 غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیا
 علیهم السلام و وصول بدان بالا صائمه مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگر از احوال حاصل شود
 مگر بولات و طفیل تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب نظم و ترتیب
 بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یک قیام بذات و آن
 روحی است و آنرا بطون میگویند پس دریم اعتبار مصدریه آثار و حیثیت تربیت ممکنات آن
 روحی است و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و
 وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین مطن میسر میشود
 چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون
 مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علماء و ولایت ملایک نام دارد و بعد
 این هر دو مقام وصول بذات بحث است و وصول بدان مقام بالا صائمه تعلق دارد و بحسب
 نبوت انبیا که اقسام سبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق
 ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتنان هم سبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل
 میشوند ثلثه من الاولین و طفیل من الاخرین کنایه ازین مقام است از باب کمالات
 ولایت اصحاب الیمین اند ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و از باب کمالات
 نبوت مقربین اند ثلثه من الاولین یعنی من الانبیاء و طفیل من الاخرین یعنی
 من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابة و کثیر من المتابعین و جماعه من اتباع التائبین

و
 و
 و

و جماعه فی آخر الدهور بعد محمد بن عبد الله سنة من الهجرة و کمالات نبوت تجلی فانی
 و ایکی ست بے پرده اسماء و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست
 از دریا کمالات نبوت این هر سه دوائر با هم مثل امبره و استرست و مثل مرکز و محیط و عوالم
 تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الا بصائر ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از مکتوبات قدسی
 آیات حضرت مجید و حضرت ایشان عروة الوثقی و از رساله شواهد التجدید حضرت دلیل الله
 الصمد عبد الاحد صفا ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شهید صفا
 منوره شد و راه پیش می آیند در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت
 اختیار میفرمایند یکسره حقیقت کعبه ربانی که آنرا سراوقات عظمت و کبریا و نور صرف بیچون
 تعبیر مینمایند و بالاتر از آن حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدا و وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند
 و بالاتر از آن حقیقت صلوة ست که آنرا کمال وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از آن
 مقام عبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا نقطه سیر نظری ست
 اگر میسر شود **ح** با بودست اگر انهم نبودست و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست
 که منتها مقام عابدیت ست میفرمایند و هذ یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان
 که فوق حقیقت صلوة چنانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب و جوب برای مرتبه
 تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم هم بکمالات ثلثه دائره محبت ست که علت محیط آن اولی است
 و آن مبدا رتقین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت
 چون بدان مرکز رسیده می شود و آن مرکز دائره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت
 که بعد از انبن موی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبت
 چون بدان مرکز رسیده می شود و آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن عبودیت متمم جاست

فصل در بیان حقیقت
 حقیقت کعبه ربانی

فصل در بیان حقیقت
 حقیقت کعبه ربانی
 و در بیان حقیقت
 حقیقت کعبه ربانی

که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جسدی سرور انبیاست
صلی الله علیه و سلم با بقله نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صریح است که آنرا حقیقت
دولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرور است با اعتبار نام پاک او احمد صلی الله
علیه و سلم در همین دایره محبت را چون با جهل بی ملاحظه غلت و محبت و محبوبیت صوفی ترجیه
میشود سیر در تعین صبر کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاخر
از این مقامات مبادی حق تعالی تعینات انبیا مقام لائقین است که آنجا سیر قلمی را گنجایش
نیست اگر مفسر شود سیر نظری مفسر شود آن از حضا کس سرور پیغمبران است صلی الله علیه و سلم
لی مع الله وقت لا لیسعی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل اشارت بهین مقام گفته اند
و بعضی صاحب دولتان اولش هزاران سرور را بطغیل او علیه السلام ازین خان نیت
اولش عطا گشته اگر با دوشه بر در پیرزن بیاید تو او را خواج سبب کن عظمیت
سرور انبیا از اینجا ظاهر میشود که اولش خدایان او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر اسف
قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم انجا دست
میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا و در شبه بناطری خلد که حل آن ازین
حضرات بدست نیامده شب اول آنکه حضرت مجدد رضا را در ابتداء حقیقت محمدی صفت اعلم
ظاهر شده چنانچه در کتب و طریقه و معتز آن بیان فرموده اند پسر شان العلم ظاهر شده
پسر حقیقت جامع ظاهر شده و بعد تعین درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد
که غلشی بصورت اصل ظاهر میشود پسر چون باصل میرسد آنگاه وضع میشود که آنچه
پیش ازین ظاهر شده بود غل بود اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتداء حقیقت محمدی

گفته بودم چون نشان العلم که مرئی صفت العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمد
 انبست پسر چون نشان جامه رسیدم که نشان العلم خردیست از ازاخر او دریافت شد
 که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر مکشوفات ظاهر شده
 که تعین اول تعین وجودی است و پسر از ان ظاهر شده که تعین اول تعین جبری است و نشان
 ابن مقال فرموده اند حدیث قدسی گذشت که نزل آنحضرت فاحسبیت و ان اعرف فخلقت
 الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و
 ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب بتفصیل صدر بیان فرموده اند پس
 ازینجا لازم می آید که نشان العلم جامع نظر تعین جبری باشد که سابق بصورت اصل خود را و
 نموده بود و این روا نباشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است
 بتغایر اعتباری و صفت المحب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم با صفت العلم
 باشد و شبهه دوم آنست که کمالات نبوت عبادت است از تجلی ذات بحت بر پرده
 اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبریه و علیا که سیر در صفات است و اصول
 آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور و البیون پس بقطع
 مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چنانچه
 وارد پس در را و الباء و آن قدرت حقیقت کعبه عبارت از سر اوقات غفلت و کبریا و این اضافات
 بیانیه است یعنی غفلت و کبریا که سر اوقات ذات اند.

سوال غفلت و کبریا از صفات اند که معصرا اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق سر اوقات
 بران از چه راه است -

جواب در حدیث قدسی آمده - الکبریا و الدواعی و العظمة از ازی و حقن از عنی

فیها الحطه فی نادی اذا روروا چنانچه سائر بدن انسان اند همچنین صفت عظمت و کبریا
 الهی مانع اند از ظهور درک البعاریت قال لا تذکره الا بصار لهذا اطلاق سرادات
 صحیح گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوة و سحت یحیی است که معده راسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم
 عبارت از صفات سلبیه است که صمد لا یاکل و لا یشرب و لا یلد و لا یولد و لم
 لیکن له کفوالحد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه ثنوی آن
 از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت است چه معنی دارد و مگر صوفی در بحالت رجوع تفرق
 میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع تحقیق
 و حقیقت احمدی از دایره صفات اند از ولایت کبریه که حاصل بعضی نقابل
 موقوف بود بر تفصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد
 لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فیه گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شنیدیم
 عرض کرده بودم و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که نشانه
 هیچ باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است و صفات ثانیه
 او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم در خارج موجود
 بدین طور که منشاء انتزاع آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در وطنی که زید موجود
 در آن وطن ابوت زید مرعوم را هم موجود است بدین معنی که منشاء انتزاع آن در آن وطن
 موجود است مدعی و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که عقل و عاقل در جهان نباشد
 زید را با عمر گنستی است که اگر عاقل موجود شود حکم کنند با بروت زید مرعوم را حاصل آنکه ذات
 و صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند و سوارشان هیچ چیز در آن وطن موجود نیست

به هم میرسد پسر با صفائی که در مرتبه علم موجود اند پسر با ذات بخت که هم در مرتبه علم موجود است
 و آن منصب انبیاست چون در اینجا صوفی بلفعل بنیر علیه اسلام ترقی کند و راسمینه به هم میرسد با صفات
 اصناف و ملک که در خارج موجود اند از آنجمله است تعین وجودی و تعین جبری خلقت محبوبیت که صفات انبیاء اند
 و از آنجمله است خرافات عظمت و کبر با دوستی چون که حقیقت که قرآن و صلوة و صفات سلطیه که
 حقیقت عبادت اند لیکن با مسودیت صرفه که آنهم از دایره صفات است کمال محبت به هم نتوان رسید
 للمنافاة بین العبادیه و المعبودیه تا با محبت مقابل عبادیت و معبودیت معین به هم میرسد که آنرا سیر نظر
 نتوان گفت و بالاتر از مقام صفات اصنافیه و سلطیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است
 که آن تشبیه بذات اوست که تشبیه لایعین و لا غیرست و بالاتر از آن مرتبه ذات است که در خارج
 موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است آن مرتبه لایعین گویند تا آنجا که یکس را
 جو لا محاله نیست که معینیه فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب برتر است از آنکه علم مخلوق
 بود و تعلق گیر و مستحق آن من لا یعلمه و ما هو الا هو مگر سرور بنیر بران صلوات الله علیه و سلم و بعضی
 اویش و خلائق او را سیر نفی در آن مقام است استحقاق ای محمد بالافق الاعلی اعلمی شواهد
 الامکان لشخصه فی الجبار و العزّه فشدنی فکان قاب قوسین و اولحی انکار کم که هنگام نظر
 صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظر ذات مقام اودانی است چرا که در مقام نظر بذات منظور
 قوس جوی است لا غیر و در مقام نظر صفات بوی از امکان باقیست لا احتیاج الی الصفات الی
 الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبهه منحل میشود که جمیع صوفی قهقری لازم نمی آید
 و فرعیت شان العلم و شان الجلال از تعین جبری نیز درست می آید که آن شان علم و شان جلال
 در مرتبه علم متحقق است و متحقق آن در مرتبه علم نفس محبت است که در خارج موجود است که آنرا احتضیا
 فاحسب ان اعرف بران شایسته و الله اعلم اصل قلب در دایره ظلال است و اصل آن

معین بنیر

تعیین

لا معین

لا معین

خلل که مری قلب است در مقام صفات در مری آدم است چون فنا در قلب در اصل او صوفی
 حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل
 روح شقیق ابراهیم در روح علیها السلام است آن زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی
 نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که شقیق موسی علیه السلام صاحب ولایت
 موسی هم باشد و چون غنی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی علیه السلام صاحب ولایت
 یسایا باشد و ولایت عیسی هم او را باشد و چون غنی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت
 یسایا باشد اخفی بر قدم حضرت است و اصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوٰه و السلام صمیمیت از
 مقامات سلوک نیست بلکه صمیمیت عبارت است از آن که یک کلمه در ضمن دیگری باشد پس هر کما لیکه
 مستغنی بر وزن فاعل را بر هم سد بی اختیار ضمن بر وزن فاعول و آن شرک باشد چنانچه
 ما می گفتمان ما می خورد و او را شکم گیر و هر جا که ما می گفتمان سیر کند ما می خورد و ما می خورد و ما می خورد
 شرک باشد پس صمیمیت یک کلمه بی دیگر را دست و پا از صمیمیت صغری گویند و هر کما لیکه
 با رسول اکرم دست دهد او را صمیمیت کبریه گویند و ابو بکر رضی الله عنه صمیمیت کبریه بود و لهذا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما صلب الله فی صدی الامه صلبه فی صدی الی بکر
 و رسول فرمود که من و ابو بکر دو سواریم و در ساق است اسب من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد
 صمیمیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه ما را صمیمیت خود بشارت داده بودند
 و صمیمیت کبریه لیکن چون آن حضرت صمیمیت کبریه داشتند و ایشان شهید و ضمن ایشان بودند
 صمیمیت کبریه توسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را صمیمیت خود بشارت داده بودند
 و الله اعلم بحقیقه الحال و استعمل منه حسن العاقبه -

مکتوب سیوم نیز شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

صمیمیت کبریه
 صمیمیت صغری

بر بعض مقام سیر یق و بیان سلوک و جذبه الشیخ الرحمن الرحیم
 الحکم الملائکة رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد والہ و صحابہ جمہین
 حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقہ میفرماید نصف سافل این دائرہ یعنی ولایت کبر
 متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مثل بر شیون و اعتبارات ذاتیہ بعد از ان
 اگر بعض فضل الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر و درائرہ اصول آنها خواهد بود از کده
 این دائرہ اصول آن بعد از طی آن دائرہ قوی ظاهر خواهد شد و از ان دائرہ غیر از قوی
 ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند و حضرت ذات که مبادی صفات
 و شیونات گشته این تفسیر تفصیل اسم ظاهر بود که یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است
 سیر و اسم الظاهر سیر و صفات است بے آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر و اسم الباطن نیز
 هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفتہ العالم ذات اصل ملحوظ نیست
 و در اسم العلم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مراد را علم است
 فالسیر فی العلم سیر فی کلام الظاهر السیر فی العلم سیر فی اللاحضه الباطن و حق
 علی هذا سائل الصفات و این اسما و صفات که باسم الباطن معلق و از دین ولایت علیاست
 ولایت ملا علی دفری که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک
 خیال کنی حکم قطره دائره نسبت بر برای محیط و گرفت نزدیک است و در حصول بود و در آثار این
 سیر و واقعه مذکور گویا برای میر و در اول بسیاری رفتن نامه شده ام بعد از مسافت بسیار فتاحی
 شهری ظاهر شد و بعد و خل شهر ظاهر شد که این شهر از زمین اول است که جامع معین مراتب اسما و
 صفات شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مرصع این مراتب و اصول اینها را و منتها
 اعتبارات و استقامت مقام معلوم ملاحظه نموده مسکن یا یالین چنین اولی تحقیق محمدی است یا در مسکن

که حقیقت محمدی بهمانست که بالا ذکر یافت و آن ظل این تعین اول است و میر که ذوق آن شهر
 واقع شود و شروع از کمالات نبوت خواهد بود این عبارت از مکتوب بطریق هدایت و تقسیم از حلد اول
 انتخابت ازین کلام عزیز کلام متغای و بنمود کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است چرا که اگر
 صفاتی از صفات نامنه اند پس باعتبار وجود بالانفسها و نصف سافل دایره اولی از ولایت کبری است
 و اگر از صفات غیر نامنه اند که اعتبار خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیطن و اعتبارات گویند
 و نصف عالی دایره اعلی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه نامنه
 که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات نامنه است
 و اصول اینهمه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه
 صفات باعتبار وجود بالذات المقدسه در دایره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس پرده صفتی
 از صفات است هم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس
 باقی نامنه ای تفوق ازین مقام مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت
 اخیر پس چون فوق کمالات نبوت در سالت و اولی الغرم حقیقت کسبه که عبارت از سرافات
 عظمی که ریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که در سست ذات بچون است و مسمودیت
 صرف و خلعت و محبت و محببت و تعین چودی گفته اند و اینهمه داخل صفت اند بلکه از صفات نامنه
 بلکه از صفات اضافی غیر حقیقیه که با بان ترا از صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از
 صفت مذکوره که گفته بلکه صفت تکوین که صفت ششم است نزد اشعری از صفات نیست صفات
 حقیقیه نزد او نیست پس البته رجوع به تفسیری لازم می آید و حل اشکال منحصراً برین است
 که صفات که بعد از کمالات نبوت و حصول بدان همسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشته لیکن با استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شد

واستفراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن از این قبیل است که با سبب و آنچه
 آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که دست محبت و دو قسم است یک صافی و دوم غنی
 و همچنین محبت او تعالی که بذات او تعلق دارد و دیم بغیر او همچنین محبوبیت این تفریع صح فائده نمیکند
 چرا که همات صفت داخل امره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سطح
 دیگر از ولایت کبری اند و لیس و با المجموع شی و نیز آنچه تفریع حضرت رفیع الدین صاحب تقسیم صفت
 نوشته اند آنهم حل اشغال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات و دو قسم است یک صفاتی و اعتبار خارجی
 از ذات دارند و دیم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یک مرتبه وجود بالانفها
 دیم مرتبه وجود بالذات المقدسه سیوم مرتبه اند راج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چنانکه صفات
 نامده را اند راج در ذات معنی دله که سانی زیادتی است پس صفات نامده را دو مرتبه است
 وجود بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اند راج در ذات خاصه قسم ثانی است که نامده بر ذات
 نیست و اینهم اقسام صفات خواه نامده اند بر ذات یا نامده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و
 بشیونات اند هر دو در امره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و در امره علیا است
 من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تفریع حضرت مجید در صنی الله عنه که بالا ذکر شد هیچ معنی
 خارج از ولایت باقی نماند **مستفاد من** در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان
 فقیر چون تقرب کنز الہدایه مطالبه کرد و ازان معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت
 ایشان عروۃ الوثقی در جناب ایشان معروض داشته اند و دو کلمه یا جناب در جواب این صادر شده
 یکم آنکه نوشته بودند که چه معامله که لا لا نبوت بذات محبت تعلق داشته باشد مگر حقیت کعبه
 و حقیقت قمرانی بلان چه صورت دارد محذروا از کجی معلوم شود که کمالات نبوت بذات محبت
 تعلق دارد و از فقیر نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدرش رسوا شده

معلوم نیست آن کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه اول پس عبور از اسما و صفات و
 ششون در اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الطاهر و اسم الباطن
 است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات محبت بودن آن سخن است چگونه این
 معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه و کعبه عبارت
 از سرفات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و الاضایه در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این
 کمالات ثابت کرده اند اینجا که گذارش فرموده اند که ذات الله در امین وجود و عدم و دیگر مکتوب آنجواب
 باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و ششون اعتبارات
 پس تفوق حقیقت کعبه و انشال آن که اعتبار مسجودیت و زجآن در آن لحظه است بر کمالات نبوت
 بجزئی است جواب این نوشتن تفصیل میخواهد انقدر بداند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات
 و ششون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب خطاب
 عوده الوثقی رضی الله عنه درین اسلافه و اخلافه نیز محل مشکل نمیشود چرا که بعد از اقرار من حبس اسما و صفات
 و بعد از تمام ششون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است ملاحظه سببیت صفات و بعد از ترقی از
 تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات محبت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات
 محبت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و معذرت اعتبار مسجودیت و مسجودیت و محبت
 و محبوبیت و دوستی همچون و مانند آن از اعتبارات و شئون است که سابق در ولایت کبری و علما
 پیش از کمالات نبوت گذشته بگونه صورت میدهند بهر حال جوابی که از اینها سخنان تفصیلی نمیشد
 فقیر بدان ملهم شده خواه انا الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بحدت سامی
 معروض داشت بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و تعالی و احسنه و اگر خطاست
 فمن نفسي المظلمة المدینه امنایه اعتقاد کردن صاحبان همان صاحب نیست و فقیر غرض نیست

... محب و له و کما به نظر نیست حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجید
 طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت علیه منزل میبود من این جواب را نسبت بخود میکردم
 حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهر بان من** در صورت اتحاد مولن قیام
 در میان شیون و اعتبارات را مقدم از کمالات نبوت متاخره صورت نمی بند و باین تقریر که صفات
 و شئون ذات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند و ولایت متعلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه حضرت
 علم تقرر دارد و در کمالات نبوت متعلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد اینهم صحیح
 و اگر نمی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت
 عروه الوثقی و حضرت مجید و رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در توهم نهی می که عقدا و رشکار اندک
 بهام افتاد و بهرجهان بعد در ارا الوار ثم در ارا الوار ثم در ارا الوار ذات الله و ارا وجود و عدم است
 اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفات اعلم است که بذات
 بحت تعلق گرفته و از ان حاکم است و بعد حصول کمالات نبوت سبب کوا قع میشود و مراتب صفات
 خارجیہ واقع میشود بلکه و صفات اضافیه خارجیہ مثل دوست و محبت و محبوبیت و تین و وجودی و تین
 جمعی و مانند آن و صفات ثنائیه حقیقیه خارجیہ داخل دائره لافین اند آنچه سیر قدسی را گنجایش نیست
 اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در ارا الوار است که در ارا وجود و عدم و وجود و عدم
 هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سمانه و ارا اینهم است العجز عن درک ادا که احوال انهم
 آنچه حضرت مجید و رضی الله عنه میفرمایند که این ذات بحت با اعتبار محبت است که محب بهمها
 مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت غفلت و کبر یاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگردد
 که فن القال از بنده انهم با من جل الوهیت و جایگاه که در میان است از دو جنس است که حصول
 میفرماید صلوات الله علیه و سلم ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور و ظلمه و حجابها ظلمه

حجاب غفلت است که ناشی است از کم‌دورت لطائف عشره انسانی و حجب از ذاتی غفلت و کبریا که
 قلعه و قلعه‌ن چون لطائف عشره را سبع لطائف راجع میکنند چنانکه عالم و قائل نفس و بدن هزار
 حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است و فانی نفس در ولایت کبری و فانی لطائف عالم در ولایت
 صغری و کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فانی نفس در ولایت کبری و علما و کمال آن
 در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علما و معالیه خالک کمالات نبوت تعلق
 وارد و چون سالک تا آنجا رسد تا محجب طلسمانی مرتفع گشته پس باقی ماند که سر اوقات غفلت
 و جلال در و کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه سیر نمایند یعنی از کمال مردان باشند که درون
 سر اوقات غفلت و کبریا لطیف الایا علیهم السلام انشا را با دهند فعل معهم ما عر لهم انهم انهم
 این معامله مخصوص به بیت و حدیثی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم الهی ناشی گشته است
 درین مطن نیز رئیس غفر خالک است مشفق من از سیر اوقات و سیر نفسی و جذب و سلوک
 و خصوصیت جذب بقشند به و مجذوب سالک و سالک مجذوب استغفا فرموده بودند -

مستغفا چون انسان هر یک از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از ان سبب
 که درت از مولای خود با وجود اقربیت بعید و مجرگ گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین
 در طه بیرون کند و این عوارض که درت را از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مریات شان صفا
 الهی اند که در غفلت و کم‌دورت بدان شان نتواند رسید چنانچه کسی که آفتاب مجازی و مربی او
 باشد غفلت را در مقابل آفتاب چه یارالهند انبیا به دو وجه اند که دوات انسانی که فندکیه آنکه
 اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بخواج و عناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال
 صالحه تقصیر نفس و عناصر مست میدهد این را سلوک میگویند که سی بنده دنان دخل دارد و دوم
 آنکه انبیا را که صفات اند لهذا در ذات ایشان حق قلعه تاثیر و ادوم که از محبت و مصاحبت

ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که درات و حجب بر طرف میشوند
چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون که درات حجب بر طرف
میشوند وصل و چون دست و دین را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کلمات ظاهری و
باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند در رنگ پنجه برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن
صلی الله علیه و سلم نمودند و از صحابه این علوم و انوار تو را بعد قرن و باستان بوساطت میرسد
پس سلوک عبادت است از ایاتان ریاضات و توفیق ارشاد پیر کامل کمال که او را بوساطت از رسول
کریم بابی واسطه رسیده و این منتج تزکیه لطائف عالم است و طرق صوفیه حقیقه و قادریه
و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید اول بر ریاضات اربعینات و امثال آن کلمات
سفر نمایند تا به صحبت پیر کامل هم میریاضات شان میباشد اگر نه فقط ریاضت چه کار میکند
ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را برآورده
از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا بلال یا ماه ناقص یا بر کامل یا شمس و بدین
انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوک است و این سیر را سیر آفاقی
میگویند که خارج از خود و آفاق میبیند بعد پیر کامل کمال توجه بکمال میبرد که دران مرید را هیچ
عمل نمی باید سیرکت توجه و لطائف عالم را مرید از حقیقت ترقی کرده در اصول فقه فانی میشوند
و تزکیه لطائف عالم و قلم هر یک از ان در اصول شان دست میدهد این را سیر انفسی
میگویند و این جذب است و مرید که غنچه نرسیده است کرده شود و در اساکل مہذب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید میبیند از استازة و ترقی و وصول باصل و فنا همه و لطائف
خود و خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنہ از جناب الهی طلب
کردند که را هر عارف باید که از طریق باشد و البته موصول باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه

ف
منج
نفس

ف
نفس
نفس
نفس

رضی الله عنه را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوبات
 طریقه فرموده که در طریقه نقشبندی اعتبار از سیر قلب بوده که از عالم امرست بخلاف سایر طرق
 مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب سفیر نمایند و بعد از آن بعالم مود و آیند
 والی ما یشاء الله تعالی عروج می نمایند از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
 اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را
 بوجه احسن هدیه شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را مقصد اصغیر
 دانسته اند و بیکار و مشغوره اند بلکه مضروب و مصلوب مطلوب بعین نموده اند زیرا که ساکنان طرق
 دیگر بتقدیم تزکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع باوید به صورت عالم خلق نموده چون
 شروع در سیر عالم فرمایند و در انجذاب قلبی و اتقاد روحی افتد بابتی که باین انجذاب
 قناعت کنند و بچونی آن عالم از چون حقیقی باز دارد و در نیامان سالک گفته که سیال روح را انجذابی
 پرستیدم بخلاف بندگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب بینمایند و بعد از آن از ترقیات بنمایند
 اتقاد در حق ایشان در بزرگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنین جماعه را
 که جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند
 یعنی مجذوبه که اینها جذب و سلوک با هم خلط کرده اند اینجا محل آن عبثت شده که در بیان مقامات
 طریقه واقع شده که مجذوبه با هم خلط کرده اند و الله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و فکر
 ساقی نفی و اثبات در مقام ولایات و ملکات قرآن و نماز نافله در مقام کمالات و در حق انجماست
 سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندی مجذوب سالک اند که جذب را که عبارت است
 از بهنگاشتن هر چه هست خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارتست از ریاضات و
 فائده سلوک غیر از تقصیه عناصر و تزکیه نفس و یکر نیست و در عالم سلوک را تاثیر نیست مصوفیان

و فو اند و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم نحمدہ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد
واصحابہ جمیعین - شریعت و فضیلت پناہ مہربان و در شان سلمہ رہ بعد از سلام نشاء السلام
واضح باد کہ خط ساسی در استفسار چند مسئلہ رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشتہ بود کہ
اصفا فرماید کہ علم دو قسم است علم حصولی و علم حصولی - علم حصولی عبارتست از حصول
صورۃ اشیائی فی العقل یا صورت حاصلہ و بنا بر این علم و منشاء آن بر مشاعر و حواس است
نفس ناطقہ محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید
بہر رسانیدہ از صفوی و کہبری نیلچ برمی آرد پس منشاء مابین علم بر مشاعر و حواس است و انچه علم
بمغیبات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از ان معنی بر قیاس شاہد بر غائب است مثلاً عبارات
و اشخاص کہ و بعد از ادراک از استماع اوضاع و کیفیات آن مشاہد اوضاع و کیفیاتی کہ مشاہد
کرده است دانستہ در مییابد حکم بحکم منقح آن میکنند و لہذا اعتقادے در دنیا لذات و آلام
آفریدہ و نمود لذات و آلام آخری گردانید تا از مشاہدہ ظہر قیاس کردہ جنب و ناز را دریابد
و خوف و طمع بہر رسانیدہ امتثال او امر و انہما از سنای ہیجا آند حاصل این کلام آنکہ علم
حصولی منحصرست بر انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و متغایر از محسوس باشد
و لہذا روح را کہ از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال اللہ تعالیٰ
و یسئلونک عن السروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتہم الا الحدیث القلیل
آرے علم حصولی بر روح متعلق مے شود پس باید دانست کہ چون علم حصولی روح را با کمال
در نمی یابد ذات و صفات بار متعلق را چگونہ در مییابد کہ چون در بیگون است و بی شہ و بی
ہر چند اسما و صفات الہی از قرآن و حدیث دریافت مے شود و لیکن کمثال آن ہرگز نتوان دانست
چرا کہ سمع مخلوقات عبارتست از قوای کہ حق تعالیٰ در مصلح میرساند نفس ناطقہ بان قوای

استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین چشمتان
 اوصفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشترک نمیست و مشابهتی در کیفیت
 پس چنانچه متعلق به سماء و ذات بی چون و تشبیهست همچنین صفات او بی چون و تشبیهست
 متعلق فی ذات و ذاتی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرطست بر اسم و صفت که حق تعالی
 خود را وصف کرده و تمیز فرموده و بر اسم اگر چه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
 ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول
 صورت اشئی و حق ممکن باشد که آن شی را صورت باشد پس فلیس معرفت حق بجا یگانگی بعلم حصولی
 یا علمی دیگر که فوق علم حصولی باشد عاجز بجا یگانگی واقعست حق تعالی بعلم حصولی مدرك میشود اما
 درک آن اوراق هم علم حصولی نیست و لهذا صابن اکبر معنی الله تعالی عنه فرموده العجز
 عن درک الالاراك ادراك و چون درک آن اوراق نباشد تعزیر و محبت از آن محالست
 و ممنوع و لهذا علی مرتضی رحمه فرموده البحث عن سرالذات اشتراک اسمی برادریدانید
 که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن ملکیت البشرایع
 و احکام از عبادات و معاملات و علمست بمبدل و معاد و علم توحید بارک تعالی عما تعارف او
 بصفات کمال و مشتمله او را نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست
 در نیغام غنان هادی و توقفت قال الله تعالی منه آیات محکمات هن اهل الکتاب
 و آخر متشابهات فاما اللدین فی قلوبهم ذلیع فیتبعو ما تشابه منه اتبعوا
 الفتنه و ابتغوا ذلیعه و ما یعلم تا و ذلیعه الا الله و الا اسحق فی العلم
 آمانابه کل من عند ربنا حصه را سخنان فی العلم در نیغام همین قدرست که بگویند که آنچه
 مراد خداست حقست و در آن گفتگو نکنند متعلق به خدا و الهی الرحمن علی العرش است

دید الله فرقت الیهم واینکه آنکه آفریده وجهه الله باشد که مراد ظاهر است و گویا استوارید و وجه بر او است
 نیست بلکه کیفیت مسح و بهر جهت علم و کلام و غیره را بر او وضع نیست ایمان باید آورد و تکلم
 در کند آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بر آن باطن است از عذاب قبر و وزن اعمال و طوط
 و غیره که در عقل با گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید
 نه هر جا که مرکب توان تا سخن جد که جا به جا باید انداختن ۲ فرقه نام باطله محسبه و قدیر
 و غیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالت رفتند از قرآن نبات
 نکته غفلت و ما تعلمون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و با وجود آن آسمان
 عمل به بندگان فرموده ایمان به آن باید آورد و باید گفت از حجب و لا تقویض جل امرین
 امرین جبر و قدیر پیروی عقل کرده در ورطه ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت
 اکنون علم باطن چیست بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید که میبخش
 اقرب الیه من حیث الی الیه یحب الیه منکم آیات دلالت دارند که غفلت
 از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهال پس ایمان باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقرب
 او با خلق ۱ اقربیت مکانی است که مستند جسم است بلکه اقربیت به کیف که عقل را بدان راه
 این اقربیت عام است مومن و کافر و ایمان و کفر یک اند و یک قریب و اقربیت دیگر است که مخصوص
 بخواص مندگان خدا قال الله تعالی ان رحمته الله قریب من المحسنین و در حدیث
 صحیح قدسی آمده لایزال عبادی یتقرب الی بالنوافل حتی لحبه فانما حبه
 کنند سمع الذی یسمع به و بصیر الذی یبصر الحدیث این اقربیت را
 در قرات غیر تنهای است چنانچه لایزال بران دلالت دارد قال الله تعالی وان الله
 لمع المحسنین و قال موسی ان معی لی سیدین و قال محمد صلو الله علیه و سلم

ف
علم لدنی و عرفانی

لا تخزن أن الله معنا این سمیت و اقریت را در مطلق ولایت خوانند و این ولایت
که عبارت از اقریت بر کفایت مستلزم علم حضوری است که بذات و صفات الهی متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و چه استلزام آن که چون شخص را بذات خود
علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم
حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس سخن تمایز صفات او که اقرب اند از
دیو الهی البته علم حضوری متعلق باشد -

سوال اگر اقریت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقریت عامه شریک اند گویا
اقریت خاصه محرم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد - جواب زنگ شرک و معاصی
مانع علم حضوری است که او با وجود اقریت حق در حجاب غفلت از حق بعبودیت حقیقی میفرماید
فبعد اللفقوا الظالمین مولوی روم میفرماید روزی که از رخ پاک کن چه لبه زبان
آن نور را ورا کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست -

ف
در باب تائید کتب

جواب ولایت که عبارت از قرب و معیت است فرموده است قال رسول الله صلوات الله علیه وسلم
المرء مع من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب که آنرا در مطلق صوفیه
جذب گویند یعنی محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تائید نفس
شیخ کامل کمال اعمی پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریت و تعلق
الله یحیی الیه منشی او و میدی الیه من پیچید و دل است بر هر دو طریق جذب و سلوک فضل
صحابه بر سایر امت و دل است بر آنکه محبت شیخ کامل کمال تقوی طرق و وصول بحق قره صلو الله علیه
و سلم اتبعونی یحببکم الله و قوله تعالى لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احببه دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و وسیله قرب و غنای آنست

ف
از تائید سلوک کتب

مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند اینجاست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست
نه حضوری و بنابر این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال -

بدان ای برادر که مثل دیگر است و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند
و این در بار متعلی و صفات او محالست و مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند بآدمی مثلاً
چنانکه گفته شود که پادشاه مثل آفتاب است که عالم از نورش میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از ما واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک مثل می شود علی علیه السلام ساکنی
و ساکنی بارش شخصی را که صورت گاو و پای لاغر و گاو و پای فربه بجزاب دیده نشان داده بود و در اول

که بر جمعی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجهت رفته در مصفا را بصورت مرد خوشرو دید
پس گفتند که حتمی است بخواهد که مرتبه قرب و ترقی در آن بر یک از دوستان خود و سکنف سازد و اول عالم
مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات نماید و صوفی سینه بیند که صورت مثالی
از جامی خود میسوزد تا وقتی که از دانه اسکان خالی شده بباره ظلال صفات میرسد و خود را
فقط از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که هر رنگ آن ظل میشود و خود را
در آن فانی و بوجدان ظل باقی می بیند بعد از آن در ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن
فانی و باقی میشود همچنین در ظلال مای بسیار صفات و اسامی بسیار فنا و باقی مایل میکنند ازین حال
مولوی در خم سیه بد سمیت هفت صد مقادیر و قالب دیده ام + همچو سبزه باران و تپه ام
در چنین حال صوفی را تمییز میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی
سوار ذات حتمی نیست پس یکبار ازین جماعت در غلبه محبت در سکر دوستی میگویم با ناخن
و سبحانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سته حوصله مثل منیران در محو است
میدانند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه نمی بینم صورت مثالی است که در عالم خیال می بینم

۵ جواب اندر کرمیشی شتر شد. فرق اول اصحاب وحدت وجودند و فرقی ثانی
 اصحاب وحدت شهود کسی از هندگی پرسید که مفسر و طالع الهی گفت و باینید بطعامی سبحانی
 اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدنا لا حق عبدنا حق منموده این تفاوت از کجاست
 آن بزرگ جواب داد که حوصله مفسر و باینید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود گرفته و حوصله مفسر
 مثل دریا محیط بود با وجود و فوراً در مقام عبودیت ممکن ماند و دل من مزید گویان طالب
 شد رب زدنی علما سوال از کس باولیا الله اکثر کلمات سر زده که کلام هر شرح مخالف است
 در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد - جواب اگر ممکن باشد آن کلمات
 را تا دلیل کرده بطل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سلاست
 او را معذور باید داشت کلام السکامری بطوی دکا بدوی سوکو میفرماید مثنوی
 چون پری غالب شود بر آدمی و مبر و دادر و وصف مردی به در پری این حال از این قافله
 بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل محبت بر قصه فهم
 خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسولی تشابهات اند همچنین در کلام اولیا الله
 هم تشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست و چون دایره عبارت تنگست و الفاظ
 در مقابل معانی که در اذنان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که باولیا مکشوف
 میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار با استعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرائن
 عوام نیستند ناچار سبحانی آن پی نمی برند مگر کس که ادانمنی آشنائی دارد و برادران پی مبر و محال آنکه
 انکار اولیا الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی
 آمده من عادی لی ولیا فقد بادرنی بالحقار و منی باولیا دشمنی کردن است با خدا
 لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام علیه السلام

هراتی قدس ه سغیر باید الهی اولیا و خود را چه آفریدی که ظاهرشان ستم قاتل مست و باطنشان
 تریان نافع هر که بر ظاهرشان سجد بخت ابدی گرفتار شد و هر که باطنشان پی برد چنان
 ابدی یافت الهی اولیا و خود را چه آفریدی که هر که آنها را شناخت ثواب داشت و هر که آنها را نشناخت
 ترا نیانت سوگو و دم سغیر باید منشوی کارها کار اقباس از خود بگیر که چه باید در نوشتن
 شیر و شیر * در نیاید حال بخت هیچ خام به پس سخن کوتاه باید و اسلام * حضرت
 میوم ربانی قطب صمدانی محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
 قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطرست و معتقد کلمات شطیبه شیخ نیز در خطر شیخ را از انکار بولیا
 الله باید دانست و کلمات شطیبه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلام نیست -

نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالی لا تدنا فذلک ان قاتل قوسین او ادخل
 اهل سنت و جماعت را اختلاف است موفیه بر قرب جفتا که حل میکنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل
 موفهند جبرائیل حکیم تحقیق این امر بنویسند صاحب من باعتبار روایات حدیث و هم با
 عربیت قرب جفتا که این آیه فهمیدن نزد فقیر راجع ترست اما باعتبار حدیث پس لغوی فهمیده
 مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک ابن عباس که رئیس مفسران است
 و از غیرشان من السلف قالوا دنا اسبحار رب العزة فذلک حتی کان من صلوات الله علیه وسلم
 قاتل قوسین او ادخلی اگر چه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حل میکنند بر قرب
 جبرئیل و منقول قول ابن جابر است مگر استبعاد و نودند و راستی در ذات حق سبحانه تعالی که این
 چیز را از خاص جسم است و این استبعاد و بیجاست لغزله تعالی منه آیات حکمات همین است
 و آخر متشابهات در قرآن انجمن متشابهات بسیار اند الوحق علی المرأه استحق
 و بقی وجه ربک و ید الله فحق ابد لهم و یا تبهم الله فی ظلم من الغمار

ف
 فی حدیث جبرئیل
 فی حدیث جبرئیل

پس چنانچه این آیه را هم افغان قبیل نمیدارند که تا و بولات یکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیه پس
 بجهت آنکه سون کلام است که احتمال میفرماید و ما یبطن علی الهوی ان هوی لا حی یوحی
 علمه شد بدیع القوی دومه فاستوی وهو بلاهضی الی الله فتنه دنا فتدلی
 فکیان قاب قوسین اودانی فاوحی الی عبده ما وحی جمله علی شد بدیع القوی صنعت است
 بعد صنعت وحی را چه هر وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل بود و بعضی در توسط
 جبرئیل پس اگر گفته یقوی جبرئیل مراد باشد هر هر فرد وحی شد بدیع القوی صادق نیاید و نیز قول لغا
 فاوحی الی عبده ما وحی هر یک است که مراد از شد بدیع القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
 انتشار صاهر لازم آید و آن در کلام فضا مستلزمه و نیز و نو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کیم
 نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از نو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گو یا این
 آیه نزاد و حکایت ازان واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بخش صد پسر
 جبل عرفات دیده بود و آن واقع حالی است بجهان هو الا وحی یوحی ربط ندارد و حال آنکه جمله تدلی
 فتدلی که معطوف است بر جمله علمه شد بدیع القوی بسبب عطف صنعت وحی نمیتواند شد
 پس ظاهر شد که مراد از نو و تدلی قرب حق است چون مولوی دروم میفرماید **بسیست**
 انضالی بکلیف بقیاس ۴ هست رب الناس با با جان ناس ۴ نوشته بودند
 که صوفیه اذا زلزلت الارض من جلالها را بر نفس انسان فرود می آورند و که بر صمد بکشتی
 فضا ۴ یجمعون و البوم فتمت علی فوا ۴ و تکلمنا ابدیهم و تشهد اجلهم
 بما كانوا یکسبون و حق منتیان میگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب بن
 این گفتگو از من اعتبار است نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر من
 اعتبار اعتبار من نیست فرود شده بنا از عرب گفت اخبار عشره بدر هم صوفی شنیده و از پیش

چون نبوتش آمد و مردم از او پرسیدند گفت اذکا ان انبار عشره بدرهم کیف الشراء و شک
 نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صد بیکه عسی بن الحسن فهمه لایحجون عن ابائهم
 منهبان از غیر حق صم بکم عسی اند فهم لایرجون عنه تعلق الی غیره چنانچه اعضا کفار بآنها شهادت
 خواهند داد که موجب تعدیب آنها خواهد بود و اعضا مومنان برای آنها شهادت خواهند داد که موجب
 تکمیل ایمان آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعد انا مل بخوانید فان من سئل استغفان یوم
 القیامه نوشتن بود و مذکر مستکان بگویند ایمان لایزید و لا ینقص و در حدیث آمده
 ایمان تسم و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و لا نانا اله الا الله
 عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب مسرت چون رسول کریم یان رفیق
 کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملکک و کتبه و رسله و الیوم و الآخرة فی من
 بالهدی و خیر و مشرک و نیز از احادیث بنواثر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
 بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و ترک کبایر است انجام آدم بهشت است لهذا
 ابو صفیر رحمه الله گفته ایمان لایزید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار باللسان
 و اعتقاد بازم قلب در آن زیادت و نقصان مشروط است چرا که در اعتقاد اگر نوعی و شک است
 ایمان نیست و اگر کرب و شک نیست جرم است ایمان است بن حصر و درست بن النبی و الاثبات
 پس در آن زیادت و نقصان مانع از نبوت نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت
 ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا زادتهم بائنا و از داد با ایمان
 ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا فی حجه الله و التزمین بگویند که ایمان
 بیزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله و صحیح خود با ایمان بیزید و ینقص نوشته است لیکن نزد
 فقیر این نزاع را با تراسی است لفظی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیرین است

ف
 لایحجون عن ابائهم
 منهبان

از غلو فی النار و سبب دخول جنت و بعد التذیب و زیادت نورانیت هدایمان و کثرت ثمرات شربت
مرتبت شدن بران با اتفاق از امتیان او امر و اجتناب مناهایست پس تزلزل عقلی بشد و صوفیه علیه
میگویند که ایمان را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق با قلب و حلیا و
احمال هماه است و اجتناب از مکرویات شرعی و از فضول مباهات و حقیقت ایمان تصدیق با ایمان
و اطمینان نفس است و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت
حقن عبری رفا که سر سلسله صوفیه کرامت گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ آرد
پس محالست که آن شخص در آن سوراخ انگشت گذارد و اگر شخص انگشت در سوراخی نهاده پس معلوم
که او را بر جود آن ماردان حاصل یقین نیست پس معلوم شد که هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات
شرع یقین کلی نیست و هر گناه وعیدات شرع یقین نیست کافراست ایمان ندارد و چون از وعیدان
در یافتن میشود که با وجودی که بفضل الهی بر شریعت و صدق رسول یقین قلبی است و معصده اصدود معصیت میشود
پس از اینجا و یاقته میشود که چنانکه کفر باقی است آن نفس است که کافره است با سوء هر چند حق سبحانه تعالی
بفضل عظیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب ببلای دخول جهنت و عذاب و دوزخ مقرر فرموده و استیقام
قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب است و همان مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین
آمَنوا اتقوا الله ورسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوبست پس ایمان افضل
ایمان قلب است و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایها النفس اللطیفه اتبعی الهی را
یعنی من غیره سراضیه یعنی کل ما را و مرضیه فاعمل فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی
نهیهم لا یلبس ان عباد الله لیس لک علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد ازین
جنت باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور و کافح و یغی فیها ربنا
صالحا چون نفس ایمان آورد اسلام از شیطان مادی آید زائل نفس از کبر و حد و حقد بر طرف از حقد

پاک گردد و اگر چه محاسب بر زائل نفس باقیست قال الله تعالی ان متبدا و اما فی انفسکم و محض
 یحاسبکم به الله فی غیر من لیثاء و یعذب من لیثاء و در حدیث وارد شده و اجماع است
 بر آن است که ماصی که سبوح خلق دارد از اراده کردن حساب و عذاب نشود و تا که صد و آن عمل
 نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از آن مخوفه فی
 انفسکم درین آیه زائل نفس است و الله اعلم اسی بر او رایان آورد نفس بدون توجیه شیخ کامل
 کمال صورت نه بند مولوی عدم میفرماید صیبت نفس انکشته بنیر از نعل پیریه و اسن آن نفس کش را
 سخت گیر و نوشته بود و مذکر صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت
 سودمند خواهد بود صاحب من کسی که گریبان منی گفته باشد که مطلقاً سودمند نخواهد شد پس غلط گفته
 بلکه این قول کفر لاند و چه اگر بگوید منی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود میدهد و خود میاندازن محدود نماید
 پس گنجایش دارد ایمان مجازی بر که دخل حجت است و ایمان حقیقی بر او وصول بخانی حجت فاینها
 من ذلک لیکن ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود ضمیمت است به بنیالکمال
 النیریم فیها و و لها شق السکین یا تجرع و صیبت آسمان نسبت برش آمد فرد و و و و
 پس عالیت پیش خاک بود و

مکتوب پنجم شیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و الصلوة
 علی رسول - نوشته بود و مذکر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع کفیه صوفیه میکنند چنانچه مولوی
 عدم میفرماید مشنوی چه نگریه ای سرنگ شد و موسی با موسی در جنگ شد و چون سیرنگی
 نسی کان داشتی و موسی در فرعون دارند داشتی و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید
 سیهای و بنشین هر چهاروست و در دلق گدا و طلس شهیه است و در بنشین چاه اعتقاد باید کرد
 مهربان من مردم که کفیه میکنند و بر مراد قائل اطلاع نیافته لب لعل میباشند یا بسیند اول را و

قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و همچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود دست که همه دست میگویند هم
 از دست است و در آنجن فرق نهانشنا جمع است با الله همداست ختم با الله همداست با اینهمه میگویند
 که نه هر خداست و عمر و هم خداست نفوذ با الله نهاده با اینهمه که حق تعالی بزرگتر از کلیه است و اینها
 ممکنات افراد و اندان هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود حق تعالی نفوذ با الله نهاده میگویند همدا
 کلام بزرگان از اینها باطله خود عمل کرده با خدا میروند و بعضی زبان علم بر بزرگان میگویند و در حقیقت
 صوفیه وجود حق تعالی را بوجوه حقیقی موجود میدانند سوار خدا کی لا موجود میدانند و عالم را در مرتبه دهم
 میدانند لا اله الا الله لا معبود الا الله میگویند و در اینجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکه این مذهب
 فسطاط است که عقائد موجوده محسوسه را موهوم گفته شود و فرق در مذهب سلف و فسطاط در این است
 چیست و در مذهب آنکه استدلال هر درجه واجب از درجه و کمالات کرده و بنحویه آنها در کتب عقائد و ادل
 عقاید اینها مشایع و ثابت محو نمیشوند پس اگر عالم کمالات موجود نباشد استدلال هر صانع فوت میشود
 پس موهوم آنکه کریم بنما مخلقت هذا باطله منافی این قول است چرا که موهوم باطل و ناجز است
 چهارم آنکه بالغرض اگر عالم موهوم باشد حق تعالی موجود پس همداست گفتن چگونه راست آید که اتحاد
 وجود با موهوم محال است و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد - جواب ازین اعتراضات آنست
 که فرق در میان مذهب سلف و فسطاطیه و در مذهب آنست که سلف فسطاطیه عالم را موهوم نمیگویند
 که نشاء تحقیق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
 وجود واجب را نشاء توهم کثرت که عبارتست از عالم امکان میدانند چنانچه شعله چراغ انوار توهم
 دایره میگرد و چنانچه دیباگرد آئینه خانه رود و عکس او در آئینه ظاهر و عکس عکس با شکل و ادوات
 مختلفه ظاهر شود پس شک نیست که شعله وزید در خارج موجود اند و دایره و عکس آئینه اصلا تحقیقی
 و ثبوتی ندارند و معنی آن دایره و عکس عکس لیل باشد بر وجود وزید ربنا ما خلقت هذا باطلا صلو است

چرا که عالم را در مرتبه دهم برای استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و مذهب اصفویه بابت لال کار ندارند
 حاصل استدلال حصول علم محمولیت نه حضور کی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است محتاج
 است لال نیست مولوی روم میفرماید **میشنوی** آفتاب آمد دلیل آفتاب چه گردیلو بایست
 ز رومتاب چه پای است لایان چو بن بود به پای چو بن بخت بے تکلیف بود **ازین جواب**
 همه اعتراضها ضعیف گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه بهادست گفتن خالی از تجزئیت
 چیز که چون تحقق داره شعله و عکس ازید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و عکس
 پس اگر آنرا بالجائزین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این موجود ممکن در غیر گفتن اثبات وجود متعلق متبادر میشود لهذا از ان محتاج
 مینمایند بصیغه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیه نیست که متکرم کفر باشد نفوذ باشد مینما
 پس معنی بیت مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد بگویم مراد مولوی جامی رحمه الله علیه آنست
 که مستتر فہمیده است حال آنکه خود مولوی میگردد بدست فی عرض ذات او و فرج هر چه هر چه بدست
 خیال اذان برتر چه و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق
 یا صفت او چون ادبیرنگی خردا سیرنگ شد یعنی در مرتبه دهم کثرت تعلق گرفت موسی با موسی
 در جنگ شد یعنی از بکنوع افراد مقدره و مستکاثره برآمد موسی و محمد صلا الله علیهم از یکند
 و سیرک بنشار هدایت اند و باین احکام و احوال مختلفه فائد مراد در جنگ شدن همین نکته و غافل
 چون به سیرنگی رسی کان دوستی موسی و فرعون دارند آشتی یعنی چون صوفی
 در وقت مراقبه مستغرق مشا به و وجود حقیقی می شود و در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او
 میشوند و تکرر مطر خاطر او نباشد ازان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از این
 حالت موسی و روم قدس سره خبر میدهد که علم حق با علم صوفی گم نشود و این سخن که با روم شود

یعنی و فیکه صوفی متوجه ذات بخت میشود و در آن وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس صادق آمد
 که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است و انفعال که ادا و ذات محال است و آن وقت در علم صوفی
 آنهم صلیح نبی باشد پس در علم صوفی نگنجد نه نفس الامر سوال ازین نظر بر امکان محبت صوفی
 صوفیه ظاهر شد لیکن پس برین دعوی چیست - جواب این جماعه برین دعوی هر چند شد لا
 مذکور کرده اند و در آن کتب و رسائل گفته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است لا غیر صوفیه
 مشهوره میگنجد که این جماعه که هر است میگویند در غلط افتاده اند و منشأ غلط ایشان دو چیز است
 یکی سکر عشق و معتقا و عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و در هر سو که میند صورت
 معشوق که در خیال او منقرض میشود و میگردد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر میشود و دوم
 آنکه وجه ممکن در مقابل وجود واجب بمنزله انشی است و لهذا اعتلا موجد و کمالی شکل بگیرد ^{معتلا}
 للممكن فی نفسه ليس وله من علته العین و رسول کریم صغیر باید اهدا الحقول قول الله
 لا اله الا الله ما خلا الله باطل یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل جلاله
 پس و فیکه مکرر فرموده اند ان فی دو الامانات الی اهلها انسان تصور کند و تعین و آنکه در وجود
 ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود و حالی خواهد یافت
 و خواهد گفت لا وجود الا الله چنانچه زید که بر بنه بود و بارچه عاریت پوشیده است اگر آن بارچه را
 جبر نسبت کند و درین ملاحظه استغناست نماید البته موز را بر بنه خواهد داشت و چنانچه غرض و نظر خود
 در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چهره اش در نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصیرتی بود
 بجناب و سنت و اجماع است سوال فریق ثانی صوفیه که قایل وحدت مشهور اند و میگویند
 که در خارج حقیقی غیر از واحد متعین هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظل لوجود و ظل موجود اند این
 چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم را بظن عکس تعبیر میکنند با الحار میکنند و نیز آنچه

ایشان را در اشای سیر و سلوک مشهور میشود و محال است سکران حکایت میکنند و چون منتهای کمال میرسد
 از ان تحاشی می نمایند و میفرمایند که محو صلا الله علیه و سلم را ظل نبی بود و خالق محمد را چگونگی ظل باشد
 و نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن تحقیق است فعلی حقیقی برای آن موضوع نیست ناچار
 بالجایز برای اظهار قوت و ضعف و اولیة و اولیة و صدآن باصل و ظل تمیز میکنند و میگویند که گاهی
 در دیده تو و شهود تو بگذرد آن غیر خیر است آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید جست
 عکس و آینه مانند بر دست و در میان بارگاه است غیر ازین بود نبوده اند که است
 بالتراب و در الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده گفته نشود باید است
 سکر کشف کوبیده و کرامت نه داخل ماهیت و لایست و در از ان آن ماهیت ولایت همان حضور
 بویک نیست و لازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر باضت ستر است از جو که هم ظهور
 می آید آنرا کشف الهی که عبارت است از دیدن صور شالیه و قرینه چون و غیره مراتب فایده و صفات
 در آینه جمال خاصه اولیا را ندست مولوی و دم سیر باید است آن خیالاتی که و ام و ابیات
 عکس هر دو آن است بدان خدا بد لیکن خاصه شالیه نیست اکثر ادبیا را کشف الهی باشد و بعضی را
 کشف تفصیلی باشد بعضی را جمالی بسا و بیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا دیگر
 چه رسد مملکت کلام که با جماع اشرف و افضل و لیا را الله به و ذکر ولایت شان بخیر من قطعی
 تا بگفته کسی از آنها کشف الهی گفته اند که ده الا نادراً و الله اعلم -

مکتوب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت
 و حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم و بحمد و الصلوة والسلام علی رسول و آله و صحبه
 شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطابق
 نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق حیثیون دریافت لیکن باز نوشته

آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این
 آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا
 راه طم را شایع میگویند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع ماموریه‌های
 صلی الله علیه و سلم که راه است موصل بنده و موصل بحجت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی
 سوال کردن آن تعلیم فرموده بقول تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
 علیهم و این راه است که حقتعالی همه انبیاء را به یک آیه امر فرموده قال الله تعالی
 شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم
 و موسی علیهم السلام ان اقموا الدین و لا تنفروا فیه کبر علی المشرکین ما ندعوه حالیه
 الله یحبب الیه من شیان و یمیدی الیه من یتب یعنی این شریعت که برای شما از مسلمانان
 مقرر کرده ایم و بر بنیامین علیه السلام بدان دمی کرده ایم آن شریعت آنست که دین را دوست کنید
 و تفرق را نرانید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه فر و احد را شریک نرانید و آنچه
 امر کرده بدان اقبال نمایند و آنچه منع کرده از ان اجتناب کنید در امور مبارجه هر کایک کنید
 برای خدا کنید و با هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و طمع بخیزی
 از کس نکنید عن ابی امامه رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما احب
 لله و ابغض لله و اعطى الله و منعه الله استكمل الایمان رواه ابو داود و عن
 الشیخ رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یتوکل علی
 الیه من ولده و والدته و الناس اجمعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم تلک من کن فیه وجد به من حلاوة الایمان من کل الله
 و رسول الله احب الیه ما سواها و من احب عبد الا بحبه الا لله و من کره ان یوح

فی الکفر بعد ان القذرة الله منه كما ليكن ان يلقى في النار متفق عليه وقال الله تعالى
 قل ان كان اباؤكم واتباؤكم واخوانكم واسروا لجهنم وعشيرةكم واموالكم اقربكم منه
 وتجارته تخشون كسلها ومساكن ترضونها المحب لجهنم من الله ورسوله وجها في سبيل
 فترضوا حتى ياتي الله بامرهم الذين آية واحاديث معلوم ميشود كه مسلمان كامل مقي شود
 كه غير خدا و غير محب مقصود و منظور خاطر او نباشد هيمن معني اقبوا الدين كه متفرقا
 كبر على المشركين ما تدعوهم اليه مهت يعني اگران ست بر مشركان انچه بسوي آن
 ميخواني تو اهي محمد انها را يعني قبله توبه يكساختن بر مشركان ثقل ست پس كيه غير خدا چه سست
 از بت پرستان و آتش پرستان آنها شر كمل دارند و كيه با وجود ايمان و توحيد قبله توبه او بعد
 او غير خالي از شر كمن فنيست و او را موسن كامل فتوان گفت الله يحببى اليه من يشاء و
 ميدهد اليه من يدين يعني هر كه اندر انچه او بختيار ميكنند خواه بدو مثل انبيا باطله انبيا و انبياي شان
 و هدايت ميكنند خدا كسي را كه رجوع و آرد بسوي او يعني بجهنم و سلك اين دولت ايمان حقيقي ميشود
 از اين تفرير و وضع ميشود كه شريعت محمدى كه همان شريعت سائر انبياست همان لكما تفرير
 ميكنند و حاصل مساوند و آنرا در اصطلاح حقيقت ميگويند يعني حقيقت شريعت ز چيز ديگر
 كه آنرا جهال ضد شريعت ميدانند از اين وضع ترسيگويم كه شريعت عبارتست از امام ابراهيم
 صلوات الله عليه و سلم و آن چهار چيزست يلكا اقرار كردن بزبان و ديم اعتقاد بقلب بحقيقت انچه قرآن
 و حديث بدان ناطق است سيوم تحمين اخلاق يعني انزال اخلاق رزيله و اكبر و وحد و وحد و جبرع
 و حرص و ريا و ستم و بخل و مانند آن و انصاف با علق حميده چون توبه و زهد و وكل و قناعت
 و صبر و شكر و رضا و مانند آن - چهارم اعمال جوارح موافق بكتاب و سنت كردن اذامثال او امر
 و اجتناب مناهي اقرار بزبان فقط بدون اين سه چيز و گيرالاشي محضست و اين سه ديگر كه است

هر یک را صورت است و حقیقت تحقیقت اعتقاد آنست که از علم استلال وارده و بعلم محصور
 لایزال برسد امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید که کشف العطاء لما ازودت
 یقینا و بوزن غنای رضوانه عنه گفته است سهرت سلیمه و اطاعت نهادهای فکاهی ناظر علی
 عریف الرحمن بادنا تا که در بند استلال است همیشه با بونانیا و امثال نشان در بحث و
 جبال است که هر منسوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فناء نفس است و هر دگر اندوخته
 محض است علم را نما هر اخلاق سینه را به میداند که آیات و احادیث بدان تعلق است اما خود را
 اذن پاک نمیکند که بر مقتضای الله آن تفعلوا ما لا تفعلون شخصی از او یا ر عمره ^{علیه}
 ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد و این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی
 از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف
 چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و این
 چیزی دیگر است و اتفاق بدان چیزی دیگر و تحقیقت اعمال جوارح آنست که رسول اکرم صلی الله
 علیه و سلم فرموده ان تعبدوا الله کان ذلک من الله یعنی با دوام حضور و این بدون فناء قلب
 مسیر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار زبان کردن و تصدیق با ^{قلب}
 نمودن و فرائض بظاهر رسماً آوردن و احوال متعبد و برپا کردن صورت شریعت است و حقیقت
 شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هاپه و صحیح بخاری و اشغال شان خارج نیست لیکن
 از خداوند آن جز صورت بدست نمی آید و حقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که
 افعال العباد مخلوقه لله تعالی اگر باین سلسله حق البیت حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا ^{و فعل}
 نگردد و حقیقه اهل سنت چنین است و مستند میگردد که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
 خدا اند پس مخلوق مخلوق اند و لو بالواسطه عنه عوام الناس و در مقام تعظیم سلاطین امر

ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند **سوال** حقیقت حقیقت شریعت است یا غیر این معنی
 قول صوفیه که میگویند **کل حقیقه رذقه الشریعه** یعنی رذقه حقیقت چیست -
جواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متشکل میشوند چنانچه در کمون
 سابق داشته ام و در دیت عالم مثال را از صوفیه بکثرت تعبیر میکنند از قبیل یو باد و ستار
 از آنجا رسول فرموده صل الله علیه وسلم الذریا الصالحه جزء من سنت و امر بعین حجاب
 من النبوة و احیاناً در آیه نیال بسبب بعضی عراض اکتفا میشود و لهذا در کشف غلط خوانند
 و گاهی در فهم تعبیر آن غلط خوانند و لهذا دلیا الله گفته اند که آنچه بکثرت معلوم شود از امایا شرع
 باید بخنجد اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و رذقه
 باید دانست و آنچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط لهذا اولیای را که
 مریدان بگیرند تا چنانکه علم ظاهری نیاموزد تا در رذقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکن و نیز صورت
 شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت در صورت دست نه در شریعت و حقیقت چون
 روح و بدن بدن در روح جمادات در روح بے بدن بکار چون حقیقت شریعت رسد گفته شود
 اولئک هم المؤمنون حفالهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کویع یعنی
 برای اینهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در حبس رزق کریم آخر
 همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دلیا معنی طریقت در باب طریقت و لغت نیز
 راه را گویند و اینجا مراد از تفصیل حقیقت است بدان امور برادر رسول کریم صل الله علیه وسلم
 که برای هدایت خلق مسوئ شده بود و عالم را بسیف و شان و زبان و جان و تاثیر نفس
 شریف از باطل بپوی حق رهنوی فرموده و بگریه اندک نمندی الی عالم مستقیم پیشتر
 شده هرگاه شخصی مسلمان باشد و او را صحبت بقدا سفدا و باطن آن کس بنور هدایت و

کمالات و لایب منور و مملو میشد چنانچه آینه در مقابل آفتاب میشود بعد از آن بعد از استغفار
از کلام شریف استغاده علوم ظاهری میشود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب
رباضتها از مهاجرت از اوطان و این و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام ایست
و صیام ایام ترقات مجید میفرمودند کافرا سرها را بالبلبل و قیوم بالهنا و در شان انهاست
لهذا مع صیاب از سائر اتمام افضل آمدند بهترین اولیا بدو ادنی از صحابه نزد کسی از عباد الله
بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا پرسید که عمر بن عبد العزیز و اوس قرنی
بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف فرس معاویه خیر من
اولس القرنی و عمر المرقانی و تفاضل در بیان صحابه با هم زیاده از آن است که تحریر توان کرد
لا یستوی منکم من الف و قبل الفیة و قاتل اولیک اعظم ذبیحة من الذین
انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرب و الحیا
فی سبیل الله عز منکله صحابه کرام بتاهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که
بدان مرتبه نژاد رسید حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه میفرمود و منافکه که اوست و افتر
نرم و این پس که رسد ز دور بانگ جرس هم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر
و باطن کردند و بر همان پنج استغاده مصاحبت و مکالمات از اسنند و قلوب و نفوس شریفه
صحابه بودند و همین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثير صحبت بنییر صلوات الله علیه و سلم
نرسد و همین تاثیر صحبت تابعین بتاثير صحبت صحابه نرسد بعد از آن تاثیر صحبت پیروان
پس بعد قرون ثلثه برخه اناکار و دین مکمل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی
از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی
لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و بر خواص اناکار

دین از علوم ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین بود انکشاف کرده و فرض تعالی بهیچ وجه دیگران نگذاشته و در آن
 تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن که بهر جهت بستند و برای آن
 قواعد مقرر نمودند و از این طریقیت نام نهادند و اینهم مستنبط است از شروع و آن قلیل طعام و قلیل نام
 و قلیل فی الطلوع و احوام و مصاحبت باریاب قلوب بزرگ و نفوس بر صند و کثرت ذکر و دروغی غلو
 و تبلیح سست و ترک بدعت و اجتناب از مشغولیه با محاکم و مشتهیات و ترک بالایی قال الله تعالی
 و اذا کرامه ربک و تقبل الیه تبدیلا رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاعلم ان کلک
 باین امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه اسلام حسین
 اسلام المرء ترکة کلا یغنیه و قال علیه السلام لمحبة کلامه من عله قل کلامه الا یغنیه
 العزلة خیر من حبس السوء و الجلیس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 خیر مال المسلم الغنم تبعها شغف الجبال یقر بدینه من الغنم و در فضائل ذکر و اشعار
 آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر و اذکر الله حتی یقولوا یعجبنا
 و چون از خصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفسی و انبات خروج طریقه
 است خواه بجهت خواهر ارباب وحدت وجود و معنی لا اله الا الله لا موجد و الله لم یولد لم یعد لم یکن له یتا و جود
 ماسوی اندک در دایره مستقر شده است از نظر سادگان شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب
 شهب و لا مقصود الا الله لم یولد لم یعد لم یکن له یتا و جود و غیر از واحد حقیقی قبله نوم و مقصودی
 دیگر در شبهه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است مبدء و است چرا که عبادت عبارت است از کمال
 تذلل و هر کس باین حصول مقصود و تذلل تا مصلحتش و پس تا کمالی مقاصد نکند و حمید و عبادت صورت
 ندید و نوشته بود و تذکره نفس میرد مولای مردم مفر ما بدست نفس از دست این که مفر
 از غم ذالتی امشده است + صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

در حق مدعیان کمال است **نوشته** بود و مذکور شد که در متدیان صاحبان کمال اندک بودند و
 در متاخرین بسیار شدند **صاحب من** این سخن محض غلط است صحابه کلم صاحب کمال بودند
 و در قرن ثانی ذوات بسیار در بعد از ان اندک و مقلط بودند قال الله تعالى والسايقون السائقون
 اولئك المقربون جنات النعیم ثلثة من الاولین وقلیل من الاخرین وایشهم غلظت دین زمانه نسبت
 نیز باید سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلوات الله علیه وسلم
 لا يزال من اهل امة قایم باهر الله لا یضرم من خذل الله وکامن خالفه حتی یاقی الله
 قال رسول الله صلوات الله علیه وسلم مثل منی مکمل الغیث لا یدری اولها خیر ام آخرها **نوشته** بود و
 که مولوی روم بگوید به آتش است این باگ که نه نیست با و نه مرا و ازین آتش نیست که آفریده
 کلامت **صاحب من** مرا و از موصوفی کمال است که از مرآت نفس خود فعالیت و باگ که نه
 تاثیرات انفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و آفرنده خداست جل و علا -
نوشته بود و مذکور میگوند که جهاد اکبر جهاد با نفس و کشتن اولاد زم است و در کرمیه
 لا تقنوا انفسکم من قتل نفس است **صاحب من** اینچنین سوال واهی نوشتن از نشان
 شما بعیدست و کشتن عبارتست از ازاد زایل نفس و تصف سافتن اولی صفات حمیده گوید
 آن نفس که صفات سیی و بهیمی داشت رفت و نفس دیگر تصف بعفات ملکی و روحانی بود به آید بل نجای
 لا تقنوا انفسکم و هم مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون
 از غزو بنوکر یا غزو دیگر باز آمد فرمود هر جناب من الجهاد هم من الجهاد الا کبر قال الله تعالی
 وجاهدوا فی الله حق جهاده و ما و همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی وحق المنزع عن الحق
 فان الجنة علی الماء و علی عدی و کف انفسک التي بین جنیتک و در حدیث قدسی است
 عاد انفسک فانها قامت لمعاداتی **نوشته** بود و مذکور شد که در قرن نفس تکلیف است

و در شرع تکلیف نیست انهم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا تانک غریبه او کما بر سبیل وعد نفسك من ماله
 القیور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یور دلتنا فیها صوو عایشه رضه میفرماید منجم
 ال محمد من خیر الشعیر یومین متابعین حتی یقض متفق علیه لیکن ربانیت مبتدعه نباید کرد
 ربانیه مسؤونه باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گزینگی سنگ بر شکم می بست و بپای مبارک
 از قیام اللیل متورم شده بود و ندروم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تعد و من ذنبك
 یا تاجر فرمود افلا کون عبد انک کولاً **نوشته** بودند که چون در میان علم ظاهر و باطن
 و خالق و تعاضدت صلب تصور و سلخ معین الغضاة چرا بوزع آمده صاحب من از بنامه
 نقل در مطالعبت علم ظاهر و باطن نمیشود و چرا که انا الحق گفتن با اتفاق علم ظاهر و باطن کثرت موجب
 اتسل بشیر طیکه در حالت صحو و بهوشی گوی بد و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخص در حالت تنه و بهوشی
 اگر چه از خود زن خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر میشود و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه
 حکایت افلا کان السکر باهر مشرع بل باهر مغربا یعنی حب الله سبحانه پس علم ظاهری که در آنوقت
 بودند اگر میداشتند که این کس این سخن در بهوشی میگوید و خبر از خود ندارد یا حکمانه میگوید چنانچه حق میگوید
 قرآن بخواند انشی انا الله لا اله الا انا و باوجود تنه و بهوشی فتوای قبل او روا نیست یا تو صبیخوی افند
 پس مخالفت آن علمای صمدی با علمای باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر تنه و بهوشی بر علم ظاهر
 آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن بافتی را این کس صادر شده است در آنصورت علمای ظاهر
 معذورند و ما چه کردیم که حمایت اسلام کردند و ببالا قیامذنا ان نشیدنا اولیانا و بعضی اکابر مثل جنید که
 بران فتوای مبرک کرده برای آن کرده که داشت اگر من برین فتوای مبرکم عوام خاندانها نیست
 که فتوای علمای ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جایز است و در اسلام کذا نام ظل آید

و گفته اند هر چه در قتل نفس برای من گفته اند غیر مضاعفه ندارد الغننه استند من القتل نوشته بودند
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکند یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد از آنکه کلام و مکتوب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست معصوم و ایشان خداست و حصول ایشان ^{حقیقت}
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دارالجمود الله اعلم - چه خوش تر است
 عربی به بیتک خلود و الحیوة مبررة + و لیتک رضی و الا نام غضاب + لیت الذی یبغی منک
 عامر + و بنی و بین العالمین عزاب رباعی فارسی آنگس که ترا شناخت جانرا بکند +
 فرزند و خیال و خانه ترا بکند + دیوانه کنی هر دو جهانش خشتی + دیوانه تو هر دو جهان ترا بکند +
 خرق مادت را نزد او یار الله هیچ قدر و مقدار نیست نعل چو زوز لب طفلان میدانند و آنرا باغش
 منتقص خود و عیب میثارند و میگویند الکرامه حقیق لوجال باعث منتقص آن بود که درین
 حفظ نفس است و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یحب من یحفظ نفسه من الشرب فی شربه
 بالاصابع فی دینه و دنیاه و تحصیل حفظ نفس در دنیا موجب نقصان اجرت در آخرت قال الله تعالی
 اذ هبتم علیکم فی حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه و سلم بر بویا خفت بود و نفس بر باد و بران ^{سارک}
 ظاهر شد عمره بگریست و گفت یا رسول الله قبح و کسری و مان نعمت ادا آنها دشمن خدا الله و در
 رسول الله با جمالت رسول فرمود فیمن انت یا عمر اولیک قوم یعمل الله علیهم فی حیاتهم فی حیاتهم
 من یخوام که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند آنها بهمین حالت گذران کرده اند -

صاحب من انهار من اجرات مرانیا ما ضرورت که برانها دعوت کفار واجب و گفته اند که صاحب من
 ایمان نمی آید و او را دعوت میکند مومنان را برای استقامت بر شریع و تحصیل حقیقت آن اینها
 کرامت نمی باید که راست از او بیا در بعضی احیان مقتضای حال صادر میشود مبی اختیار ایشان آنرا
 مثل حیض زنان پوشیده میدانند و اگر ظاهرها که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده و وقت مرگ حسرت

بجای ظهور این کرامت از ما شد و الله اعلم بالصواب -

مکتوب هفتم به لوی العظیم الشان نجفی در تحقیق معنی قبولیت شرح
معنی عشق و محبت با فوائد دیگر و توضیح صاحب مشفق مهربان من سلامت - بعد
از سلام سنت الاسلام و اشتیاق طاعت بجهت آیات واضح رای با و احمد بقدر فقیر تا تحریر تمهید
نجفی و عاقبت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحان تعالی آن مشفق را سلامت و برساند ان شاء
فیض گسترده و فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند کثر الله انکام و بارک الله فی
برکاتکم مبلغ رسول بخد مت بی بی صاحب حضرت و الله مرشد و بخدمت صاحبزادی عالی
صحبۀ شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا کرد و خصوصاً حضرت صاحبزادی
که هرگز قریب این فتوح نداشتند کسی از راه باب طریقه توفیق خدمت ایشان نداده بلکه کم از ایشان
و از احوال ایشان واقف است از غیر بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند و مشفق من هر چند
ایشان محبت گرایی و الله بزرگوار خود نباشد ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند
همیشه کلان ایشان صاحب کمالات سینه بودند و مقامات و بشارات عالی داشتند لیکن از نفع
پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده
دارند فقیر را آنچه میسر بشود خدمت ایشان میکند و دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی و دشمنان
قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دهند ان شاء الله تعالی این نیاز شایسته قبول افتاده
که اگر متوجه جناب حضرت شیخ معاشیه بنشینند گمان میدارم که از فرازش آنجناب حظ بردارند -
مشفوق من شومر صاحبزادی را و زاده حضرت شیخ خدمت روزی باین صاحبزادی بود و بی خود
من بجهت ایشان شومر ایشان را بختیوت پیش آدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا
در بنجل کرد و در پیشانی من بوسه داد و بگوید مهربانی فرموده - آن مشفق در مقام حقیقت کج

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام متوجّه باشد خدایت در هر مقام که فوت بهر سبب از رفعت معتبر است
 حضرت نوح علیہ السلام از حضرت ابراهیم علیہ السلام در مقام خلعت رفعت دارند لیکن چون
 فوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشانرا فضل میگویند و خلیل الله لقب یافته حضرت
 سفیر یارید و تلامذ حجتنا ابنائها ابراهیم علی قومہ زعفر در حجاب من نشاء ان سرباک حکیم
 علی عوہبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل هایت نوح علیہ السلام ^{حققت}
 منت برابر ابراهیم شمرده از پنج مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب منت و احسان بر پدر باشد
 فضل آباء بهر همین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجّه بوده باشد رضا الله ندارد و مبارک

بکنم الله اقصی دراج قره و ما ذلک علی الله بجز از مقام قبول استغفار فرموده بودند -

مشفق من عالم تمامها ظلال دائره صفات او تکاست و ظل را وجود و قیامت گریه بل
 خود قیام عالم ظلال است و قیام ظلال بصفت است که حصول شان است و قیام صفات شایسته است
 و قیام شایسته بکمال است پس عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است در مظان مختلفه و مراد از آنچه مضمونه

میگویند العالم اخر ارض مجموعه فی عن واحد همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا
 با عرض انبیر کرده اند الجبار و از همین موی روی روم سیر باید صحبت او چه جان است و جهان کمال

کاد از وی بگیرد آید به این همه گفتگو از تنگی عبادت است و در حدیث صفات الهی قدس السموات
 قال لا من من فیمن آید و کنا به از اینجا است قوله تعالى فی القرآن المجید انکم کم کر من و زنیو

حق تعالی باشد یعنی قیام عیب اشیا حضرت ذات است تعالی قسم بقران مجید و کفار از نیمی اطلاع
 ندارند کریم بل عجیبان جاء هو منذ و منهم بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از همین رسول

از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بنده گان خود را که بعضی فضل خود بخیل سر رسانا
 بهر شتم کالات نبوت میرساند و از اذوات محبت مناسبت میجویند و تعلیقات ذلتی بر خود میفشان

مینماید آن زمان اورا ذاتی محبوب عطا سیزداید که قیام وجود و نواب وجود این کس بآن ذات محبوب
 میباشد و قیام ذات محبوبش بذات واجب الوجود مرکب کمالات نبوت کمالات رسالت و مرکب کمالات
 رسالت کمالات امر که الا اولی الغرم قیام میست بآن مقام خصل الخاس را هم رسانای نیست الا ^{شأن الله}
 پس اگر شخصی را حق تعالی بآن دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند
 بذات محبوب او میباشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر
 فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزا و اعراض حسنات او میشوند ذلک فضل الله
 یؤتی من يشاء والله ذو الفضل العظیم ^{آنکس که سر حقیقتش باورشده} او بهتر از پسر
 پنهان ورشده ملا گوید که رفت احمد بنک که سرده گوید فلک با احمد ورشده پس علی الله علیه وسلم
قلمی فرموده بود که چندی که غنای نصیحت بایز نیست **مشفق من هر چند از خوشنوع عظم**
 خجالت می آید و باز بانه قوله تعالی اما همرون الناس بلبلون و تنسون انفسکم و انتم تقولون الکتاب
 افلا تعقلون و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتا عند الله
 ان تقولوا مالا تفعلون انان با وسیدار لیکن نظریه بیکه متصوران آیت امتناع از امر معروف
 و نهیها منکرست بنا بر مثال امر شما نوشته می شود که گرامی سیدیم خوشایدهی برسی

بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر بادشاه و خیر و عطاء و کناس همه بی اوم
 از یک جنس هستند با وجود این اگر بادشاهی عظیم الشأن کثیر العطا یا الاحسان منیع القهران فقیر
 را بسوی خود بخواند و استغفار و انعام و احسان و قرب منزلت و رف شأن فرماید و آن فقیر از آن بادشاه
 روگردانیده و محبت کناسی بخش اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور
 چنین بادشاه اگر بسوی او پشت داده بکناس اختلاط نماید تکبر و قهران سلطانی انبیهی
 قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بآن صفات حلال و حرام غلط

و کبر و غلبه را بسوی خود میزنند و میفرمایند من بفریب آتی تشدد اقرب الیه خدا را و محبوب خود را
 بر سالت فرستاده او را بسوی خود میزنند و پیوسته ای بهشت و سر به پیوسته ای از خود متعلق بسیار و دستخط
 عذاب و دوزخ و زور و عید میکنند این ناکس از قرب منزلت او و گرداننده و بدینار و دی و غنچه است
 آن منوچهر پیشو و مسدند که او قلعه حاضر و نامرست هیچگاه هیچ چیز بدو مخفی نیست کمال حیوانی
 و بجزوقی است یقین است که زنی بوده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میباید و او را
 ازان باز دارند قاضی گفت که ادا ازان من میسر شد من قلعه میفرمایند فانه که مطالب لکھو الی نام
 مننی و نداشت و دماهر آن زن گفت که او قاضی اگر بدو عصمت و حجاب حیاط نمودی من حیال
 خود را بر تو ظاهر میکردم و انصاف نخواهم که ششبه را که شل من مصاحب در با میبشرد از من بگردان
 و به بگری پر داند او هرگز در دایات اتفاقا در آن مجلس صاحب دل نشسته بود و غره و دیو به پیش شد
 و اتفاقا چون بعد بر بافت آمد مالمش برسد نگفت و گفت که این زن سخن گفته افتاد و او را که
 باین حسنی که دارد چنین میگردد اما اگر حجاب عصمت و کبر یا مانع نمودی جمال خود ظاهر کرده انصاف
 میخواستم که کسی که مصاحبت مثل من چنان باشد ازان در گذشته بچنان نالایق و ماسور لا محال
 مشغول شود و او را چه با که گفت **س** و من نخل و این یکن ششبه و و لیس بچون قاضی
 متهمی به انسان اگر حق تعالی را مستقیم بصفت از عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند
 که حق تعالی هیچ و صیر و علم است و این و به روی طالب و مستول و نشین است که خوف و خشیت
 به روی طالب شود و یقین است که از نام صفات او اعجاز نماید و مداعت او بکشد و چون داند که
 خداوندی را در میان او دوست میدارد اما با خدا محبت پیدا آید و مداعت و عبادت او متولد
 شود و بحکم المرحوم صاحب مصیبت بر پای و از مصیبت و افریقیت بذات بخت رسد لهذا حضرت
 شیخ **ع** بر بیان مہنت مراقبہ بیشتر شب ارشاد میفرمودند اول مراقبہ ذات مستقیم **ص**

کمال از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از آن که این ملاحظه بر دو مستوی
 میشد و حق تعالی با عظمت و کبر با جمال و جلال و در دل او ممکن میکرد دیدن آنجا بار و ویم مراقبه
 ان الله على كل شئ عليم میفرمودند و چون صوفی مشق این ملاحظه میکرد و این دید بر وی مسنون
 میشد **بار سوم** مراقبه الله سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حائز و ناظر است چون
 این دید بر وی غالب باشد **چهارم** مراقبه معیت میفرمودند و هو معکم لیسنا لکم که ملاحظه
 معیت چون نماید چون این دید بر وی غالب باشد **پنجم** مراقبه اوقیت و لالت میفرمودند
 نحن اوقب الیه مجبل الورد چون ملاحظه افریث بکمال میرسید **ششم** مراقبه محبت
 ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید **خمس** و حیو نه شخصی که بر و این دید شگفت شود که انما
 دوست میدارد و بنیک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بود طی اینهمه مراتب و مشق آن همه
 مراقبات **مراقبه ذات بخت** میفرمودند سه مراقبه اول در دایره امکان است و در اول
 ولایت صغری و بعد فانی قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اول از ولایت کبر
 پیش از فنا فی نفس مراقبه افریث است و بعد فانی نفس در دایره ولایت کبری و بعد مراقبه محبت است
 که نفس مطمئن را منی و مرضی و محب محبوب گشته و در کالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشوند
 و ذات بخت لحوه میباید آنچه گفتگو برای ارباب علم و بصیرت است این کلام طویل که بعد از آنکه مستغفار
 از حضرت متناهی است در رسول کریم صلی الله علیه و سلم و در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره
 فرموده و جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربك كاللک تراها فان لو تک تراها فانه ربك کافی است
 یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را که نسبت جہلی باشد ملاحظه فهو ربك کافیست یعنی
 هر کس که این دید مسنون باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است او از محسنین است از عبادات
 مملو ذوا و از معصیت محض خواهد بود و الله اعلم کی از دوستان بقیه نوشته که اکثر ادبیا را الله عشق را

اعلی مراتب حب ارشته اند و بسیار مدح و ثناء عشق نوشته اند و احکام محمد غزالی را هر کس چون چو عشق کرده
و حب را بر عشق ترجیح داده و بعضی نخبه گفته اند الف الف و موت و محبت و عشق و شفقت ترفیع
حب و عشق و تحقیق در بیابان اتم نزه صاحب باشد بزیاید فقیر در جواب آن خط که نوشته بود نقل آن
سجده است ساسی هم فرستاده شد اگر پسندانند منظور فرمایند **بسم الله الرحمن الرحیم**
از حب و عشق نوشته بود و صاحب من منی حب و تفسیر فراتر نماند انکنته حبیب الله
فاتبونی یحبکم الله امام معی السنه نبوی نوشته که حب للمؤمنین لله اتباعهم امره و اتباعهم
طلعت و ابتغوا هم موهبته و حب الله للمؤمنین ثاؤه علیهم و ثوابهم و در حقیقت این ترفیع
محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر معنی او گفته اند ان المحبة میل النفس الی الشی
بحکمال ادراک فیه بحيث یحمله علی ما یقر به الیه و در حقیقت این ترفیع محبت صفاتی
ترفیع محبت ذاتی نیست و نزه و فقیر حب عبارت است از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که باز دارد
او را از توجه بسوی غیر او و چاره نباشد و در از توجه دوام بسوی او و هر امنی من قولهم العشق ما شغ
ما سوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیحمله شغلاً منشیاً کأن لم یکن فی
الوجود غیر محب حق یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یسقط عن الیمن ترفیع محبت بنده است
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزله است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس سافح
که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود و گذاردن توجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرمود محبت
خداست و لهذا حق تعالی را میفرمایند محب و محبوب بنده محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و فقط
عشق و کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته آمده و در کلام الله
والذین آمنوا استجاب الله لآدمه و استجاب الله لمبارت است از افراد محبت و عشق هم از نیست
افراط حب مای گویند که لانی القاموس بابن اعتبار میزدان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن

عشق

عشق
نفس

در زعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب آید و عقل و احساس را بیکار سازد آن فرط محبت را
 عشق گویند به مطلق فرط محبت را پس سکوستی در عشق ملائمت و این از نخی حوصله است و اگر
 حوصله وسیع و استقامت و شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر از فراط کند عقل بجای خود باشد و احساس
 بیکار نشود و لهذا بر حق سجاده قلعه به هم صادق می آید و دود از آسمان الهی است که بمعنی محبت است
 و عاشق گفتن بروی قلعه صادق نمی آید چرا که محال است که محبت دیگر صفات الهی را بیکار سازد
 و لایق بنده نشان عن نشان و نیز از انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیای امت که حوصله
 آنها وسیع و استقامت نشان پس عالی است محبت آنها اگر چه باشد و قوی است لیکن عقل و احساس
 آنها را بر هم نمی سازد و سکندر انگیز نشان نمیکرد و منصور بیکاره از جنگی حوصله بخود گشت و اناجی گفت
 و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبها ذک ماعرفناک حق معرفتک و ماعبدناک حق
 عبادتک لب کشو و لهذا انبیا علیهم السلام خلیل الله و نخی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
 با شوق الله موسوم نشدند و نگار اولیای الله مدح و تالیف عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب
 میگویند به جهت که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی است
 و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مشنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود و عشق از لیل و نهار
 حیدر بود و آنچه امام حجت الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گویند
 بهیچ وجه از مقوله او مغفوم میگردد و در آن مقام نظاره بر سکرت که از او از عشق است از نخی حوصله غیر میسر
 و فرط محبت خدا سراسر مدح و محمود است لیکن با هم باشد از عشق بهتر باشد **مشتقاً**
 در راه خدا حله ارب باید بود تا جان با حقیت در طلب باید بود و دیار آگاه که کرامت یزد
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و متفقاً فرط محبت آنست که انشال امر خدا بر مقتضای
 طبیعت خود مقدم دارند تقوی در عالم انشال از سعید بن جبیر روایت کرده که حق قلعه را در دنیا

تان را در دوزخ اندازد و کفار را از مایه که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه شان در دوزخ
 بروید آنها از تان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبل نکنند آن زمان جن قتلے موسنان کل
 را بغیر مایه که بان شما در دوزخ حوزا پدید آید آنها بجز حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها بر د
 و سلام باشد و منادی آواز کند والذین امنوا استحب الله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شود
 لیکن اگر با فطر محبت سکروستی باشد خوف عذاب و طع ثواب در میان نیماند و لهذا مقتول است که
 را بعد بصریه در دست آید و برقی آتش گرفته میرفت بر سید پیش که کجا میری گفت بخوابم که دوزخ را
 ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم نامردم عبادت خدا بخون دوزخ و طع بهشت میکنند
 بلکه غاصا شده عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فطر محبت داشتند را بعد بصریه از آن آب
 نشید و بود و آن همه هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشت
 متوسل میزد و هرگاه بر آیت رحمت و وعده میرسیدی سوال میکرد و حق قتلے روح مسلمان میفرمایید
 کریم تعالی جنوب بعد من المصالحم یدعون ربهم خوفا و طمعا و عماره قاصدهو ینفقون پس تفاوت
 در جنه و فقیه در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران دست باشد و برای انشال امر خدا خود را در
 دوزخ اندازد و دوزخ در عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خالف بنو و جنان و دشوار نیست
 و شخصی هو شیار است در عذاب دوزخ را میداند و عاقبت و ترسان و با وجود آن بنا بر انشال امر
 محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کار است بقول ربی بنه گوی که کسی تنی علی که تو رستم که هر
 مهر و س به پیاوی بهین سے جو هر کاری در هر س که و شفاف نلم چیزی است که طلاف دل است
 و تو ز ناله قد شغفها احبا صمیم فرغ شغف راجع است بهوی یوسف و حیا نیز است از تشبه
 یعنی قد شغف حب یوسف زینا یعنی محبت یوسف شفاف قلب زینا را در دیده اندرون قلب
 او نمکین شده مثل طاب زید علی یعنی طاب علم زید لیکن درین ایام نیست و نیز میماند است

پس شرف مرتبه از مراتب محبت نیست و آنچه کسی تعلقی خاطر را پیش نام نهاده باشد اصطلاح است
و این شانه فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیارست مختصر در پنج نیست -

مکتوب هشتم بغیر می از سادات در باب تجویز لعن بر یزید

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه
محمد وآله و صحابه اجمعین در باب طعن یزید علما را اهل سنت و جماعت را سه قول است امام عظیم
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و فقہ اکبر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل رحم و اکثر محققین مثل ابن جوزی
آنها را جاز کرده اند و ملا سید محمد بن تقی از انی رحم و کثمتن منع نمایند یعنی یزید فوجی و جماعتی درین
ماده نظر برادر فریقین سکوت نموده اند و درین البته امتناع و وقت و اشتغال است بے قاعده
در قول حضرت امام اعظم است که امام احمد بن حنبل و نجاشی از ابن عمر روایت کرده که رسول الله
علیه وسلم را شنیدم که میگفت اللهم العن فلانا و فی ردایه عنه اللهم العن اباسعیان
العن الحارث بن هشام اللهم العن مهمل بن عسکر اللهم العن صفوان بن امیه فزلت
لین الک من الامر یعنی او بنوب علیهم و یعذبهم فانهضوا فانهضوا قال البخاری فقیه

علیهم کلهم و روی البخاری عن ابی صریحه عن وجہ استدلال آنکه عن قتایه رسول خود را ازین
کفار منع کرده فرموده که درین کار سخن گفتن و بد و عا کردن غیر سبب اختیار مر خداست اگر خدا نخواهد آنها
اسلام آرند و تو به شان قبول کند و اگر خواهد بکفر مصر دارد و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالمی
اند و در بعضی روایات مسلم آمده که علی و ذکوان اهل بیرون چون از ان سر در غم کردند و منذ بن عمر
از ضاری و غیره متجاوز کس را از قیام صبا بر منی الله عنهم اجمعین قبل کردند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را سخت غم خورد و او و یارانشان میگردانند از انان این آیه نازل گشته و ازین منسوخ شد و فرقی
که جبرئیل علیه السلام نازل فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ان الله مابشاک لعلایا و لا ساءا بانا

سید بن طاووس

بعثت رسوله ليس يهدى المرئى الاية ليعنى تراعى المصلحة لى من وسبغ نثر تاده است باحوست
 فرستاده است و در پنج البلاغت که فصیح کتب روانست مراد است که چون امیر المومنین از اصحاب خود
 شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمودانى اگره ان تکون افاستابین یعنی من مکرده میدارم که شما سب
 کنندگان باشند و به قول جواز من آنست که این چیزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود
 مستند الاصول بسند خود از صلح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتیم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میکنند
 که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد گفت که ای پسر یکدیگر ایمان بخدا و رسول داشته باشند و او را
 دوستی یزید چگونه روا باشد و چرا لعنت نکرده شود و بر یکدیگر خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتیم و قرآن
 کجای یزید لعنت کرده است احمد گفت فعل عسیت ان تولیتهم ان نفسد ذاتی اهدی و تطفی
 اهل کسکها و لیک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعی البصارهم یعنی قریب است که روگردانی کنید
 شما ای مردم و منا کنید و در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کند آنها را خدا و اگر کن گوشتها
 شان را از تشنیدن حق و چشمها را از نشانها اگر کند از دیدن حق آما مردم نبوی گفته که سبب بن شریک
 و فراتوی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شود شما بر مردم نبی سلطنت یابید
 و منا کنید و در زمین فظلم و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده نبی صلی الله علیه و آله
 و علیسان که در سلطنت خود ظلم کردند و منا نمودند و قرأت امیر المومنین علی علیه السلام این تاویل است
 که میخواهند ان تولیتهم بعنوا تا و او دیکسر لام نبی المفعول یعنی ان تولیتهم یا ایها الناس و لاته
 عابرة خیرتهم معهم فی العننة و عادیهم و اذلک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعی البصارهم
 یعنی ای مردم و تشنید شما را دشنامتان ظالم باشند قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد برآید
 آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و اگر کرد خدا آنها را از حق و یل و دیگر آنکه حق تعالی
 در قرآن سفیر باین الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة ظاهر آنست که مؤذ

او آنحضرت ازین امر ناخوش ورنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلوات الله علیه و سلم انا اعطیناک
 الکوش و انا انزلناه فی لیلۃ القدر لیلۃ القدر بخیر من الف شهید بکلمهای بنی امیه نازل شده
 قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود که کم و زیاد یعنی از روز سلطنت
 یزید تا انقضاء سلطنت مروانیان هزار ماه بود که مشتاق و چند سال شده ازین حدیث هم معلوم شود
 که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه و سلم را اندازید دلیل دیگر آنکه قوله تعالى الله
 تعالى الذین بدلوا نعمه الله کفراً واحلوا حقهم دار البلاء حبسوا یصلونهم و یبسل القرار
 ابن مرویه از ابن عباس من روایت کرده که از عمر بن الخطاب من ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند
 فرمودند هم الا فخر بن قریش بن المغیره و بنو امیه اما بنو مغیره فکفتموه یوم بدر و اما بنو
 امیه فتعوا حیثین یعنی مرا و ازین آیت دو کرده اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز
 بدر متاصل شدند حق تعالی شمار از شتر آنها کفایت کرد و بنو امیه چندین دروینا فرصت داده اند
 و همچنین امام نبوی قول عمر رضی روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مرویه
 چندین طرق از اسیر المؤمنین علی من روایت کرده دلیل دیگر قوله تعالى وعد الله الذین امنوا منکم
 و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض من کما استخلفنا الذین من قبلهم و لیکن لهم عهدین
 الذی ارفع لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا لشرکون لی مثیلاً و من
 کفر بعد ذلک فاولیک هم الفاسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که
 ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه
 ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد از من پیشین فلان و کالاب و ذریل علیها السلام
 را خلیفه ساختیم تا وین موسی را تا سید کرده اند و عالم را با صلح آوردند و همچنین بعد محمد صلوات الله علیه و سلم
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت و بهمین خلفا را به ترویج دین شان که خدا

اذن را صنی شد و اختیار نموده و بدل کنیم اسن بعد ذوق شان از کفار تا عبادت کنند و در سیرت
 با سمن چیز دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و اهل عالمیه گفتند که
 صلی الله علیه و سلم بعد بیست ده سال در مکه با صاحب خود از کفار دور ایستاد و در امور بود و بعد بیست و یک سال
 بهجرت سوی مدینه و قال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از مسلح عالی خود بودند چنانچه بعضی
 مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که ما سمن باشیم و مسلح نهیم آن زمان این آیه نازل شد و این اهل
 حاتم از بر این عذاب رها روایت کرده که این آیه نازل شد و گفتند ما در خوف خداید بودیم پس حق تعالی
 وعده خود را انجام کرد و بعد خوف اسن داد و در ملک اسلام فراتر شد چنانچه حق تعالی موسی را تابانید و بن
 او وعده کرده بود و در حیات او انجام داد و وعده نشد حیث قال انما هم رعب سنه یسعی
 فی الاصل موسی علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و
 بلا و شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده خدا تابانید بن محمد صلی الله علیه و سلم در وقت
 خلفا را شایعین و جگر گشت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مرتد ان تمل کرد تا امان آوردند یا کشته شدند
 و سیکر کذاب یا کشت و فتح شام و عراق و غیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این
 امر بطریق مستنده از اهل حق مرویست و در شرح السیاسة قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر
 لیکن نصرة و کجلا لا یبکون و لا یقله هو دینه الذی اظہر و حنده الذی استخیر و ابده
 حقه بلف ما بلغه و ظلم مر حیث ما ظلم و نحن على ما هو و مر الله حیث قال الله و وعد الله الذین
 آمنوا منکم الایة فانه معز و عده و ما صرح به الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه
 دلیل است بر صحت نبوت که اجازت است بنیب لقبیکه و فرع آمده پس معجزه است و دلیل است بر صحت
 خلافت خلفا را بر این اگر چنین بایت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و آن محال است چرا که موعود
 در موعود اهلیم یعنی صحابه پس از زمانه خلفا را بر این جمع نشد اند و دلیل است بر صحت مذہب اهل سنت و جماعت

این صحت مذہب
 اهل سنت و جماعت
 بطلان مذہب
 بدعتی

و بودن دین نشان مرضی خدا و بر اهلان مذہب ردافض که آنها میگویند که آید همیشه خالف مانده
و تقیہ میکردند و امام زمر مہدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مہدی این
و عدہ منجز خواهد شد کلمہ منکم و این قول یکند عقیدہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امان سرور
روایت کرد و فرمود کہ خلافت بعد من پس آن باشد پس سلطنت باشد عقیدہ گفت پشمار خلافت ابو بکر
دو سال و خلافت عمر دہ سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی با یام
خلافت حسن بن علی عقیدہ اعتبار کرد و فرمودہ و خلافت ابی بکر دو سال و سہ سال و خلافت عمر شش سال و عثمان
و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نہ ماہ و حسن شش ماہ مجموعہ سی سال شد و نیز این آیت
و دلیل است بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک فلا ینالک
الفاستقوت امام بنوئی گفته کہ اہل تفسیر میگویند کہ اول کسی کہ کفران این نعمت کردہ قاتلان عثمان بودند
و تفسیر میگویند کہ این آیه اشارہ است از یزید و اتباع او کہ قتل کرد حسین علیہ السلام و امیر ایمن او را
از اہل بیت نمود و امانت کرد و ولایت حرمست کرد و ناموس آن سرور را و لشکر بر دین فرستاد و غدیرت کرد
و مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کہ رو خدا نیست از میان حنبت خواب کردہ و واقعہ ترہ چیز با کرد کہ
زبان از بیان آن کوتاہی میکند و متعجب نیست بہر بیت اللہ و در جمیع مذہب از او اسباب بزرگوار
عمر انصرفت بود و کشتن ترندی از حسان روایت کردہ کہ حجاج یکے از ظالمان یزید بود و کسانے را کہ در حبش
کشتہ یمن از صحابہ تابعین یک یکہ است ہزار کس در شمار آمدہ و مسلم روایت کردہ کہ وقتیکہ حجاج
عبداللہ بن زہیر را کشت اسرار بنت ابی بکر گفت کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان فی تعقیف
الکذاب با و سہرا فلما الکذاب خوانیاد و اما المہدی فلا لخالک الا لہ قال عبد اللہ بن عمرہ الکذاب
ہو الخوارج ابی عبیدہ السہمی ہو الخوارج بن لوسف یعنی ہلاک کشتہ مسلمانان مرویست کہ یزید یکے
حسین علیہ السلام را کشت مینہا خواندہ و فرمود کہ در مہمن آن بیت با آنست کہ امر دانا آل محمد صلی

انتقام کرده ام از روزبه را قرآن بایات این بیت ست و دست من حذب ان لم انتقم +
 من نبی احمد باکان قد فضل + و محمدا حلال گفت و گفت فان حرمت بول علی دین احمد فخذ علی
 دین سح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر با سب میکردند و انیان هزار راه دیر گریهی
 فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی انا نه انتقام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود
 انا که کسم انا نه انانی مانند مرادیت که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند انما هر چه بود
 را سبی فرود آهند بر آن مومنه مرقوم بود از جراته قلت حسينا + شفاعت عده بولم حساب + ان
 را سب پرسیدند که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است -
 عرصه که کفر بر یزید از روایات مشهور ثابت میشود پس او مستحق لعن است اگر چه در لعن گفتن فائده نیست
 لیکن بحسب فی الله و الفضل فی الله مقتضی است و الله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بدانت هر قدر که اوقات در روز پنجشنب
 حضرات سیر آید از غنیمت باید غمزد - و طالبان خدا را از جهان عزیز تر باید دانست چون زانکه
 من و مومست درین زمانه اگر کسی اندک توبه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند
 پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بکارها باید کرد و همین مشغولی انشاء الله تعالی برکات
 مکرر و خود بجهت تمام با تاج سنت و اعتبار از بهجت نامرئیه و مومری اوقات از غیرت ترک
 محالست با انکار و مومر من در نفس خود و حسن ظن در حق سائر اناس استقامت باید فرمود و الا
 فوق الکلامه ست و دنیا نقش بر حباب است و توبه و دل طریقی و ان که به داند +
 بجای جان تو باشی بجهان که به داند + الله سکرم به کلتم و کثرت انکم و الله سکرم علیه و عذرا انکم
 و الحمد لله و الصلوة علی رسول الله و الله اعلم فی الدین و لدن فی ما بهیم کمال متبانه

سید المرسلین و موافقت علی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الهی خلقنی من اصلاب السلین و ارحام المسلمات و من علیها
 بعثته سید الانبیاء و افضل الرسل و الامامین بمن هو الایة الکبری المقبره من النعمه العظمی المنعم
 و صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و اشکر علی ما هانی للاسلام و احیانی علیه
 و وفقنی لاقتباس افکار علماء الصالحین ما دلیا الکاملین خلفا لا شیخ احد الفاروق فی الغشبه سی
 الجور و لاف الاثنان و السید السید محمد الیدین عبد الله الجلیلی عوذت القلیین فی السید الفاضل الکامل
 معین الدین حسن السجری رضی الله عنه و هو سلاطینهم و اخلاصهم اجمعین و ارجو من فضله تعالی ان ینبئنی علی
 اتباعهم و محبتهم و یخفی بهم فی دار الفاروق ما ذلک علو الله لیزید لعل من از محمد و صلواته فیتعظیم محبت
 شرف الله عثمانی ففی محبده بانی بقی مزیله که عمران عامی بهشتا دسال رسیده و یقین کنی عبارت
 از برگ است بر سر آمده و فرستی نگذاشته کلید خند لطیف و صیت برای اولاد و احباب مؤلفیه که رعایت
 بعضی از ان بجا و ذات فقیر مغیره و ضرورت و برحق اذان برای دوستان و فتنه خدان مژد و سفید است
 اگر نفع اول را رعایت خواسته که روح فقیر از اینها خوش شود و خواهد شد محتالی برای خیر خود و دیگران
 در عاقبت و انگیزه خواهم شد و اگر نفع ثانی را رعایت خواهند کرد و غمره آن در دنیا و عقبی نیک خواهند بود
 و اگر نه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که در تنجیه و تکفین و غسل و دفن رعایت میکنند
 و دو جا در رزائی که حضرت ایشان ششید رضی الله عنه عنایت فرموده بود و در وران تکفین نمایند
 و عماره طواف سنت است مژد نیست و نماز جنازه بجماعت کثیره و امام صالح مثل حافظ محمد علی و جاسکیم
 سکیم و اما حافظ میر محمد سجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من و سوره نوحی
 مثل هم و بیستم و چهل و ششای و برسی یوح کفند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده از دست

اینکه در این کتاب
 غلام حسین بن علی
 در ده اسکنه حضرت
 سید محمد باقر
 کتبه

نوع دیگر که برای پس ماندگان مفیدست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی
 و اکثر در جوانی می میرند بعضی پیری می رسند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا می ریزد و بگذرد
 که بجا رفت و دعا و آفرین که انقطع پذیر نیست بر سر میانند حق تعالی می فرماید اذ الشما و الفطروت
 الی قوله علت نفس ما فذمت و اخزت الیهی باشد باین لذت قلیل که آنهم در یک کشتی می غرق شود
 لذات قوی و ایجابی را بدو و آلام ابدی گرفتار شود و نوزاد باشد منهای پس جاییکه مصلحت دینی و مصلحت
 دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم می دارد و است کسیکه مصلحت دینی را مقدم می دارد و دنیا
 موافق تقدیر بوی می رسد رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم جمع بل المحمودها و اجدادها و اخرته
 کفی الله هو دنیا یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود مضمحل سازد مقصود آخرت منظور دارد و گفتا
 کند الله فکس مقصود دنیا می آورد و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد و نگاه باشد که دنیا هم اوست
 چنانچه بیشتر دین زمانه چنین است پس خسر دنیا و الاخره شود و اگر دنیا دست دهد و اندک فرصت نوال
 پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر چشم خود را بر امرار مردم را دیده که به دولت رسیدند باز آنگاه اکثر
 نمانده فقیر و با فقر و فقیر و فقیر فقیر می گشتند و فقیر متبلا شد و فقیر چند آنچه می باید حق این فتنه
 از عالم انداخته خصوصاً ازین فقیر را فقیر که بیشتر عمر در زمان فساد تلافی از غیبت نادم و مستغفر
 اما بجز الله و قوم طبع ازین خدمت نکرده ام و اکثر انبای و دو کار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علو ذلک
 از غیبت از فضل الهی اسید مغفرت دارم مقصود اصلی و ریت فقیر همین است اما بکرت همین علم است که
 بلکه بنده هم هر کس که ملاقات کرده مغفرت داشته و غنیمت شمرده و گرنه علمای پست ازین موجود اند که کسی
 نمی پرسد و از باطن کی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم می
 دنیا هم از وی روگردان نمی شود و مع سپید یزدان مراد شقی است پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا
 اختیار کند طبع و خاطر و ادبی نافع را داخل زند و بر روایت معتبر معنی به عمل نماید و از جهل و نادانی مصلحت

دینی بر مصلحت و نبوی آنست که در مناسکحت و پنداری را منظر دارد چون درین زمانه دین مشهور
 مذہب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علونب یا فجا به معنیت نظم بسیار اول
 رعایت دین باید کرد و دختر کبر و افضلی یا ستم بر نفس اگر چه صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید
 داد و رد قیامت سوادین و تقوی نیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید و که درین راه ملان
 ابن فلان چیزی نیست + و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است اما دلخاچه در اجم
 و دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نزاع باشد لکن باطلان که هم بدار سلین محبت صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر آن سر و شایست بهم رساند در باطن و ظاهر در صفات بیلی و کسبی
 و علم و اعتقاد و عمل و عبادات آن کس را همان قدر کمال باشد و دانست و هر کس در شایست
 در چیزی از ان قاصر است همان قدر در ناقص باید دانست و لهذا بحجت کمال اتباع است
 که او بیای قشندید اختیار کرده اندگوی مسالقت برده اند و همین کمال مشابہت بحجت کمال
 متابعت دلیل است بر افضلیت شان و اگر محبت قاصر بر همان انکمال متابعت آنجناب کوتاهی
 و بر ادای واجبات و ترک محرمات و کمر و مات و مشبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً و عبادات
 قضاحت کنند و هم بسیار غنیمت است که کثرت نوافل و ایثار مستجاب و کمال اشتغال به حسن و در
 عبادات و عادات از مسیر نشود رسول فرمود صلوات الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبالت
 و عوفه و من وقع فی الشبهات وقع فی الکراه الحدیث فی الصمیمین حق تعالی میفرماید ای اولیای
 الا المتقون نیستند و دوستان خدا اگر مغنیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و شایست
 نه از کثرت نوافل و ایثار مستجابات و ترک محرمات و زایل نفس است اتفاق و عجب و کبر و خد و حسد
 و بر او و سمد و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از ان محرمات که باضایل خارج تعلق دارد و در کتب
 فقه مبین اند و اگر محبت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شوق نفس و شرفشان مرکب محرمات شود

پس در آنچه تفاوت حقوق العباد باشد از ان اجتناب باید کرد حق تعالی که بر همهست و رسول و پیران عظام
تسلیم انداخته اند امیر عقیدت و حقوق العباد در شش بنی آید آیات و احادیث در بنیاب بسیار اند این
رشته شغل آن نتواند شد حاجت المسلمین و سلسله المسلمون من لسانه دیده و حدیث ان عجب

للناس، سالتك لنفسك وكنهه لهم ما كنهه لنفسك در بنی کافیت **شعر**

مباش در بی آزار و هر چه خواهی کن به که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل کجایی
نیست و دیگر از ضایع که بر او بدین دنیا مفید است آنست که اوقات خود و زن و فرزند و ذکر
و غلام و کنیز در عیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را منی باشند دوست دارند و اکثریت
افلاق و غمخواری و عدم تکلیف الالهی و در عایتها بجان گرفته باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد

بیکدیگر اگر تاملش باشند آن مستهزیت و متهمان خود را لادب و فراموش داری و عدم شگنداری
ماضی و آینده مگر در آنچه بمصیبت امر کنند رسول فرمود صلوات الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق

فی معصية الخلق و باقران خود را از فرموده ابدان و دوستان و هم صحبتان و هماینان باغلام
و محبت و غمخواری و فواضع باشند دنیا را غلبه های مملکت و ندوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه
بر باد نهد مگر وقتی که با هم سازمت و مخالفت کردند و اگر کسی نیک اندیشه دشمنی باشد آنها را

و غول شترنده و سرنگون باید کرد همیشه آسایش و گنجی تفسیر این دو حرف است به
با دوستان تملق با دشمنان عداوت قال الله تعالى اذقم بالقوم احسن فاذا الذي
بينك وبينه عداوة كانه ولی حمید و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا الذین

عظیم و اما اینجاست من الشیطان نزع فاستند بالله انه هو السميع العلیم یعنی وضع بدی

کرن بمصلحتی که میجوڑست یعنی بدی دشمنان به نیکوی کردن با آنها از خود دفع کن پس با نگاه تشکر و سپاس
از او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کنند اینچنین مگر کسی که مبرکت و مگر کسی که محبت

اعان درود فرمود و فقیر زاده شفق سامی بنیشت این فقیر و اولاد او تضرع نمود و الحمد لله که اهل دل
 یار این در ماندهگان میکنند این مرقومها مستحکم میگردد و احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فرمود
 بابت آمدن دراتی و نیامدن او شارتی رفتن بود **محمّد و ما** فقیر را در تنگه و اعیان الهی برای چیز
 دارد و نشو و نجیفت آن حال نمی شناسد تا حال بیچ و اعیان نشده است بطن تخمین نتوان گفت شکلی

که بعضی وفاق را بصورت اسرار خاتم نوشت خاطر مشاق آن دقایق است خدا کند که زود آن
 و جده مقرر گردد - موقوفی ثناء را الله مصابیح و معین استماع نمودند مستعد کتب سه بلکه شکر شاد
 اند همین توجه محبت سامی تفرقت که آنمید بطور رسد و بعد از آن حرام محبت شریف بنده هر قدر که
 وقت شریف گنایش کند یک دو کلمه بخت افزای این فقیر نگهت بال بیاید و اولت سلام -

مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً طریقه فیه
 عمره و آن متبلی باذرع فضائل و خواص را در نگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافانام متوج
 گرداناد و مکتوب گرامی و رو و نمود بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شدن عبودت بعد از خری
 اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد چرا که پیش از وقت معین مقصد خود
 حاصل نماید **مصرع** نهم بر هم خورده بود دست بجا آمده چه آنچه از نو به و نهی از اعران
 سوی تضرع و غایب خطرات و مالک نامیه تکذیب آن مغیر باید فقیر زاده با باناس دعا و حق
 خویش مغیری اند - شاه اهل الله صاحب بیا نیست انداز مسکن فقیر برده کرده بیا نشد درین مدت
 چندین مره ملاقات شده و غیره عافیت همیشه مراد بتاتاق ملاقات شریف اند و اولت سلام -

مکتوب سیوم نیز بر نام صاحب - مع الله السلیمن با فادات قیم طریقه احمدیه در هر یک
 الطریقه بتوجهات النفس الزکیه آمین فقیر دل الله سلام محبت شام میرساند رفیع که میرسد و در هر
 الحمد لله علی سلاستکم و ما فیتکم از سکارم اخلاق مرده آنست که به عای نظر انبیب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت مآب عبدالغنی همان اشکست در فتنه بود علی الراس و العین تا معال با شرف الزور
و ملاکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست باینکه ابواب مکاتبات مفتوح است البته بمقتضای خواهش
و السلام و الاکرام غیر نادگان هر یک مستعدی ده است و اوقات اجابت کرم فرما باشند -
مکتوب چهارم خیر بزرگ صاحب خدا عزوجل ان قیم طریق احمدیه را در نگاه سلامت داشته
الابواب یومین بر بندگان خود مفتوح داراد - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام و فتح باد که مولوی
شماره الله بارتقیه که رسید نه موجب سرست گردید و نقد اینجانب بسبب بعضی اسباب که شرح آن علی
میخواهد اتفاق افتاد و قریح آنست که در اوقات هر چه دعای سلامت از آفات ظاهر و باطنه
در حق بنده ضعیف و فرزندان و مستلقان بود و محو آمده باشد و السلام - برادرم میان الی الله
شکایا فتنه اند الا قلیل از اجابات باقیست آسوداری آنست که آن نیز بر شود و از جانب فقیر که فقیر
آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیجده داشته اند **مکتوب پنجم** بخواجه محمد امین
در تحسین محبت از نسبت آنحضرت و تبیین وجود محبوب و بیان تقلید
آنحضرت بهی از غائب نغمه دانه اریه برادرم خواجهمحمد امین اگر مراد الله بشود - چند سوال
کرده بود جواب آن بنی الاجمال و انفسیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت

که در طریق اذ طریق مشهوره مشابه ترست **گفتم** در اقداسثال طریقت و محبت مقصد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم قوی در اتصال من طریق نقشبندی است و در نسبت باطن اقلیدسی من طریق
جمالیه است زیرا که اصل هر طریق نقشبندی به خط صورت و ذنب حضرت حق است و در مد که هر آدمی
اشارتی با آنجناب و لوق است و ان صورت جمالیه و ذنب حضرت حق است و این طایفه آنرا واسطه
گرفته اند تا همان مواظبت کنند و هر وقت که خواهند آنان اشتغال کنند بحقیقه الحقائق و اصل و طریق
جمالیه تهذیب روح و سرست تا چون مذهب شد نه هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم شود

و در سجاده و عطا و نثار سلف سمال خلف اقوی نزد یک من طریقه چشمتیست و اقوی
 نزد یک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء باسول طریقه جدید طریقه سهر و صهاست اگر چه غیر
 مناسبت با طریقی بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام نه از هر یکی الله اعلم
 بطول و کمال و فائده دیگر نایب از جواب بگویم که در بعضی اوقات مراقبه حاضر کرده شده من اعباد و انا
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در جبین هر یک کوزهی یافتیم که بآن نذر غالب شده است و میاست
 پیدا کرده بر جسمی که در صد کس باشد باز یاده و آنرا ستوارث یافتیم اما من جدید آن با اصطلاح
 مانعه محبت است اگر چه گاهی با اعتبار دنیا باشد و گاهی با اعتبار دیانت و علم و دین که آن نذر بقی
 وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دویم آنکه صوفیه فرموده اند که به
 فانی بشیرت وجود محبوب میدهند موی انداختنش دیدن سبز و خوش آن دشت از آن
 شهوت و حرص مرد و صاحب دل به اینچنین دان و اینچنین انگار به یعنی فانی بشیرت وجود
 محبوب چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه وقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند
 اگر نفس شهید او غالب برست و آنکه نفس شهید او زور آورز ترست - و آنکه نفس نطقیه او قوی ترست
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکوا ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر برای که آن غالب
 میکند مبرود چون قهر کرده و معتقدات شرع را در قتل خود جا داده و احکام شرع را در حبس احوال
 خود حبس گرفت و اهل بایستی مانند الاله با عزت شرع چه در باب سبعیه و چه در باب
 شهویه بشیرت او فانی شده و شرع و نفس او بشیرت باقی ماند و صحبت لایب من احد کفر حق
 لیکن هوایا که متبع الما لجشت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام تنزیل فایز
 شود و محبت حضرت حق و دوام توحید با و لازم گرفته و مغلوب آن شده و او را بایستی مانند الاله
 به کیف و قبله مانند توحید و انجذاب خاطر او را الیه منی فانی شده و حق بویانی گشت بحق و انجذاب

لحمیت و نباتات
حکومت و استقلال
شاه و ملایان

و صاه پیش موآید که راه نورالقدس و حجر بهشت و ملک مشاهیر بهشت بذات بخت و در پیم راه سعید
اعمال و صفات و استقلال و نیاید حقیقت واحد و مطلق آن از کوه آنا خود و اما هر سو و در دل آن
استقلال آن حقیقت واحد و بنیال خود بعد از اتمام هر دو راه با یکدیگر می آید اما در این طبع
حکمی دارد و حکم یکدیگر را از امرت نمیکند و متعاقب آن تفرق می نمایند و صبیان ظاهر و باطن
این شخص دست و مکر و دل با یار و جوارح و نفوس نطفه کارهای مناسب آن میکنند و بسود روح و کفایت
انصال مشرف می شود و با لطیفه خفیه معرفت حقیقه واحد مشرف میگردد و این را در دو دو گویند
و این در بیت اشاره بآنست **سوال سیوم** آنکه عمل تو در سایه تقیه بر کدام نهد بهشت
گفت بنده را مکان جمیع سیکتم در مذنب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و غنمی
واقع میشود که همگی غایب صحیح دانست و عند تقدیر ای جمع با توفی مذاهب از روی دلیل و معرفت
هر یک حدیث عمل می نمایم و عند تعالی انتقد علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی مکرده شود
و در توفی بهای مستقی کار میکنم مقلد هر مذہبی که باشد و از ائمه مذہب جواب میگویم بعد از آنکه
بهر مذہبی از این مذاهب مشهور را معرفی داده است الحمد لله تعالی **مکتوب ششم** نیز خواهم
محمد امین و جواب بعضی مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عزیز القدر و خواجه محمد امین
سلام الله تعالی - سوال کرده بود که لطیفه غالب بن بین لطائف من کدام لطیفه است باین نام
که آنچه در دل ازین باب انقاس خود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند که لطیفه است
اما وجه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و متصل بجوارح و وجهی دارد و مال نفیس مشهوره و وجهی دارد
مال نفیس سببیکه منبع آن نزد دل صنوبر است و طبقة البیت از طبقات دل و وجهی دارد و پیوسته
بروح و همچنین روح نیز وجه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل
بمیزان القدس و وجهی دارد و لطیفه خفیه مانجه از میان لطائف عزیز مشا را لیه نبوت و استقلال اعتبار

و چه است از وجود که بر وجه نزدیکی است و وجهی از وجود روح که قلب مایل است بر غالب است
 و الله اعلم که ظهور و غیور طهارت و عبادت و نسبت اولییه و یار دینی که غالب بر اوست باشد محبت
 اعلی الله به جانش و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیز یا مایا سب این چیز یا باشد
 ان شاء الله تعالی و اگر تمام سیر طائف مقدر است آخر کار رجوع همین چیز یا باشد و استغفار و توبه
 منوط - مکتوب مفهیم پنجم جزای محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد
 قدس سره که در باب غلت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه بعض
 افراد است نوشته اند و ازان فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خود محمد امین
 اگر مراد الله تعالی - بشهوده - سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز
 در مکتوب خود چه مقام از جمله ثلث و غیر آن نیز تصریح کرده اند یا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از ارسال بواسطه بعض افراد است مقام غلت حاصل شده و دعای الله حاصل علی محمد و
 صلیت علی اهل بیت مستجاب گشت و با اشاره مفهوم میگردد که مراد ازان افراد است حضرت سید
 و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کشیده است ازان جمله که توسط فردی از افراد است و حصول
 مقام غلت که از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات
 و التسلیمات و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم جواب این اشکال خود شده اند که خدام و علما اگر برای موافق
 و مخدوم لباسی فاخر بپوشید و بیج مزین او را بپوشانند و آید و فیه بانیه و ازان جمله آنکه در حدیث
 صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلقه لکم ابراهیم خلیلاً و این حدیث
 نیز صحیح است و ثبات غلت مراد آنحضرت را پس قول بعد از حصول آن مرتبه الابد نیز ارسال
 مخالف حدیث صحیح باشد - گفته نشود که مراد ازان غلت که در حدیث وارد شده مطلق
 محسوب است نه غلت مصطلح فلا اشکال زیرا که تشبیه غلت ابراهیم ازین تاویل ایا میکند پس

و درین مسأله آنچه مذکور شد و متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت راستی
 توفیق تحریر آن باید بنویس — باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است که در
 در بعضی اوقات حقیقت الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات
 شیخ بشی و در بعضی اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیه لا چارند از دانستن اجمال و تفصیل
 و اغراض نظر از منافی که قابل را در میان کلام محمل و کلام معضل میباشد پس مامشک نداریم
 که در هر طایفه از زمان فیضی و دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی و دیگر در میان مردمان مفتوح شد
 و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و التسلیمات بسبب علوم مبارکین ایشان و عموم
 فیضی که بردست ایشان بر مردمان القاشده است و بسبب ظهور اشقام دوره خوری که از حجرات
 حضرت ایشان سر برآورده و لاسباب اخری لا یطیق ان یحصیر با ساعتی آنده عنوان خیرة القدس
 و شیخ ان در بپوش آن وطنه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل میزان گفته شده است
 هر فیضی چه بد که در عالم پیدای شود و بتازگی بر روی کار می آید بنیمیه خیرة القدس شود و بسبب مجازات
 نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدای شوند اهل ل سبب است که این امر را اجمالاً ادا کنند و باین
 لفظ تمیز نمایند که این کمالات احوال و تنبها را حاصل شده است و تفصیل این کلام را اعیان
 حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه قضا کرده است که بعضی شریع و تقاصیل و عکس
 تجلی اعظم در هر عصر پیدایش شود و نشان را آن حجربیت شخصی باشد از کمال و آن حجربیت با آن از محمد بنزل
 شعل تجلی اعظم و بنشای اعراض آن چه هر فرغم گردد و آن ظهور خود است بحسب الطوار و اوار و ظهور
 خود است بحسب اشخاص و از زمان و این تغییر شاری کرده باین قسم ظهور باین قسم استعمال باین
 با جمال و انشای حق و دیگر در کار شد و چشم او را سرده ام بازلف او را نشانام و چون این مقدمه
 مهمتر شده مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالی که به اهل الله ظاهر میشود چون لغت

در حق از دیگر کتابهاست این مائنه لفظی از کتاب دست که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن عمل
 توان کرد و میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فائنه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بیان
 مراد و میا زنده و آن معارف فائنه را در پرده آن لفظ ادومی فرمایند متفرسان از مطالعات ^{مکمل}
 را از آنکه از خصوصیت این لفظا غرض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت فائنه
 سازند پس فیما بین خیمه اقامت لفظ غفلت و استجاب دعای الله صل علی محمد و صلیاته
 علی ابیاه و بعد از آنکه مرکز معرفت و محض آن کمالات ذات و باز صیرورت آن مرکز
 دایره تاوه که مرکز آن محبودیت است و محض آن امتزاج محبت همه نیز نگارن اشاره و اعتبار است
 عزیز من بمنزل این سندهات وار و نهش و دینا که در صورت لایت اسد مایمی اعراض بقضایا
 و لفظا رسد و یاد بر وزن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه حقیقت
 محمدیه و بیان و دایره و افواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دونه دیگر شده است
 که بعضی اعتبارات اجمال فیوض متقدم است مثلاً احوال قلب روح و سر و غیر آن همه محل نشسته است
 جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض متقدم است مثلاً مسائل جبر و جبر و لذائذ
 کبری دین و ... و فصل ترست از ادوار سابق و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلب که این ورق
 گنجایش آن ندارد و با بجملة شیخ محمد و ابیاس این دوره اند و لب معارف مختص این دوره که از زبان
 شیخ طهرانی فرموده و یا سزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و هر دست و دلبسیارانی که از این
 باری طبیعت و بدعت خلاص شده اند تقسیم شیخ فخر حضرت مد تو را دوامه مکنون کائنات است
 و شکرت نیست شیخ شکر نعمت مغیض اوست اعظم الله تعالی له الا و غیره و اکثر معارف که در شیخ
 بزمان فتح دوره آورده صدق است مثل اشاره به حیدر شهری اگر چه شیخ از رنر یا دمان نجاش
 نکرده و سخن بپایه آورده و مثل قول ستمانیت علماء اهل سنت و معارف اجمالیه که در

انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علی تقدس
 بر بیان خطیبه القدس و تجلی اعظم و آن متین است و نفس کلبه بان صورت رایی که در مراتب
 متعین شود ازین تعین بساطت او که چند مرتبه برتر است و ایشان هر چنان مرتبه خبر میدهند
 همه راست و درست است و در ضیورت واجب است قول بحدوث ماسوی الله و قول براهه که
 تعلقات متعده داشته باشند این است آنچه نزد یک فقیه در شرح مدار شیخ محمد متعین شده و اگر
 تحقیق داشته اند و در حل این اشکال سر و پیهم می توانیم گفت که غرض شیخ انبات اصل خلقت است تا حضرت
 راصلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم با آن معنی
 که توسط او واجب بر ارسال مردان حصه از ان خلقت یافتند و در بنیاسیح شده معنی آید زیرا که فضائل
 اضافیه مثل مقدار و متبوع عجم بشان توسط خلفا متحقق شده است و همچنین بر عالمی که سبب او جمعی
 مهتدی شوند و تبلیغ حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم خود
 و مقدار بودن آن حضرت مرآن قوم را خواهد بود و انکار آن مکابره است الحمد لله تعالی اولاد آخر او ظاهر
 باطن و صلی الله علیه و آله و سلم تا انکسر - مکتوب ششم نیز بخانه
 محمدا من در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت - برادر محمد خواجه محمد امین اگر مراد الله است بوده
 از تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانست که تفضل و تفضیل
 انواع بنبر ملاحظه آثار و بنبر تصور مطلق که قبول آثار آنها کند معقول نیست شلا سیاه را بر سفید
 نهادن یا علو را بر حاض راجع دانستن بنبر آنکه بپندت این مریض یا پندت این حال قیاس کنند
 معقول نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جویشیده نمی توان گفت
 که یکی از دیگری باعتبار وجود و بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است
 از این تعین دیگر باعتبار عرض خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار

اشتباه و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع معلوم از تجزیه این اطلاعات سخاوتی میکند پس
 تفصیل نیز تصور مطلق که قبول آن امر حقیقتی میکند و آثار یک حقیقت در اینجا نفع و مایم بر باشد از آن
 حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در می اوقات لغرض آن موطن نکنند از قرآن دانسته و شوند
 که ملاحظه کدام مطلق کرده اند مثلاً اسب را بر گا و تفصیل می دهند و طبع نظر آن مست که گا و اسب
 هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی استعمال از هر یک میکند پس با اعتبار مایم بدون با آدمی
 و کفایت حاجات او تا مل کردیم فرس را و دیگریم که در کارزار و غیره و در کار بار دشتان زن و محله با زن
 نفع میدهد و گا و را دیگریم که در حمل افعال و حرث جنوب که کار با قنین و تجارت سود میرساند و فرقی
 اولی عظم و هضم انداز فرقی ثانیه پس اسب را بر گا و ترجیح دادیم و اگر در بعضی مقالات این مقدمات
 را مطلق می گذارند عقل سلیم آنرا ابطال نمیکند و قبل که بعضی اقوام ضعیفه بمشغولات عامه ملحق می گردانند
 و در طلب ملائمتی و منافعتی که سبب اشتها را آنها شده است را فتنه و لذت و فیما یعتنون
 مذاهب و لیکن محبت مادر فرزند است که آن اختاین الاشیاء و کما می و عار حال ایشان است
 و همچنین تریاک را بهر هر حجاب نهادن را باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آن
 زهر بناتی که باشد یا حیوانی که ال صورت دوست چنانکه تریاک که ال صورت نفع حرام است
 جمال را از وجه مال حقیقه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو دار و دشت نه زبان و حیوان
 که با انسان ملائمت دارند و آن یک منافر بود با این اجسام و آن دیگر مایم سخاوتی و استقبال
 دیگری مسلم الکل گشت و بیج آدمی را در ترجیح یک بر دیگری حق نماند با این اشیا را مفضل و بعضی
 احیاناً به نسبت بعضی اشخاص نفع میباشد الاشیاء را مفضل مانند گا و چون محتاج سستی ارض
 و آثاره آن شویم مایم تر میشود و اسب و چون اعتدل شخص مودی محتاج شویم زهر ملائمت بیشتر
 از تریاک و چون با سنج محتاج شویم سنگ ملائمت تر است از ذهب و فتنه پس ملائمت و کما

اشتباه و اقتران
 با آن حقیقت

اشتباه و اقتران
 با آن حقیقت

احوال و اشرف احوال و اکرم افراد از ملائمت در اقل احوال محض احوال اوضاع افراد و نظر بر آن
 فرقی پیدا کرد پس مضطر شده اند تا با دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون اینست
 روشن گشت ما است که تفصیل انبیا بر او یا ناز جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه با
 انترن آنرا حقیقی باصل خودش بلکه باعتبار ملکی است که اثر نبی بر انا تا بهر دو حقیقت میشود و اما
 یکی لا یتبرست و اما اعتبار اشرف اوصاف و اکرم احوال اذ آن دیگر و همین است معنی فضل
 و آن موطن مجبور افراد است آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بطور ما خوزه از ایشان و بعد
 انقیاد ایشان را و در سوخت عدم ایشان باعتبار ترجیحانیت رسان قدم و ضربت شمشیر بر ایشان و
 جابر بودن در اصطلاح حقیقت سلطه ایشان را و حقوق خود ایشان را است که در آن دو وجه است
 و نجوبه و از رویه از میان ایشان برانداختن و آنچه بان مانده در پنجایح است نیست که انبیا
 از اولیای جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند احوال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار
 را نشان داده اند و برین بحث قیاس باید کرد تفصیل شخیص بر حضرت رضی رضوان الله علیه
 که با اعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت نفع اسلام و جمیع کلمه نبی آدم و رعایت
 شریع و اطاعی ناز و نفسانیت ایشان در مخالفت شریع و مانند آن یکس که در پنجایح یک
 کرده است ملاخذه قوت قنوت یا شدت شهادت و مانند آن بمنز محض پے نبوه است
 و اسلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سده قدیم بودن قرآن مجید و نزول و
 بر سلطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استقامت حضرت ایشان از ان حقیقت نبیره و سلطت
 بر آدم محمد امین اگر چه اندک باشد بنهاده - سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست فو و
 وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون دلائل شریع از انان قابل علم
 در سطح حقیقه سلطه متین شد که از انکالت تجلی اعظم بود و قیام شده مانند قیام ضربه بسم آقا

کلام
 دست و پیکر
 عضو روحی
 ۱۱۳

فصل
 در بیان
 نبوت
 و احوال
 و احوال
 و احوال

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیست معلوم منزل از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر ترقاوت
 علوی که صورت انسان از آفتابها میکند و در افرا خود با اقتضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب
 یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یکی یقینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع
 و ملایم بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجام بسته ملا را علی معین شده است تصویر دیگری
 پنج علم آنجا مهند شده تذکیر بالارائه و بایام الله و مجازاته المعاد و محاسبه کفار و تعین احکام
 در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم مسجوت شدند آن علوم به دو غیبی که از صلب خطبه القدس برخاسته است و هم ملا را علی هدایت
 تعین نموده و جبریل مقدم البشانت درین تعین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس
 لغت عربیت و اسلوب بدیع سوره و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر زبان رسانید
 و در تبلیغ آن جابره شدند از جوارح الهی و لقا غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران هزار ^{ملک} را
 ملهم شدند بحجت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرن بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان اقرب
 نمودند بخدای عز اسمه و در محیفه اعمال ایشان مکتوب شدند پس در وطنی از عالم مثال که متوسط است
 در عالم علوی و سفلی و بر کلمات ارض هر دو در اینجا جمع میشود و صورت گرفت و طرقة و سستی پیدا کرد پس
 قرآن قدیم سلسله باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزل
 بواسطه ملک که بهم دستور بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و نفیم ایشان در ملا بر فرشتگان و ^{الانظیم} حواریین
 و کشایر کلمات و تلاوت آن موز در حالات بنی آدم که القوان لما قترت له و متعین در ملا را علی
 و عالم مثال و من بعد الله تعالی استقیض ازین حقیقت معنی در عالم مثال بی واسطه
 و روانی فی کل مذهب مشرقه و لسانا لما استوفیت واجب حمده - و السلام -

فقران
باین قسم

مکتوب دهم در تحقیق معنی بعضی آیات - منشی مولوی روم قدس سره - آیات نسبت

مبن بخوان استیاس الرسل و عمو + تا یظنوا انهم قد کذبوا + این قرأت خوان که تخفیف کند +
 این بود که خویش بدین محتجب + در گمان افتاد جان انبیا + در اتفاق مشکری اشتیاق +
 جواب احمد بنده صحابه در آیت - حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت
 عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کذبوا تبشیریه زال بخواند و کذبوا تخفیف یغیث و تخفیف لغو معنی
 موافقت زیرا که در صورت تشدید معنی است تا وقتیکه نامید شدند پیغمبران ممکن کردند
 پیغمبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایمان آورده بودند و خطره از خدا و پیغمبران
 گذشت و نسبت دروغ بر نسبت انبیا مخطوران ایشان شد و اگر کذبوا تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد
 که گمان کردند پیغمبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا سیمای دخی دروغ فرستاد ایشان را این
 گمان مخالف عصمت انبیاست اخبر الجار عن عمره عن عائشہ قالت له دهویسا لعن
 قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت کذبوا ام کذبوا قالت عایشہ کذبوا
 قلت فقد استیقوا ان قومهم کذبوا هم فیها هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقوا
 بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لو کن الرسل یظنون ذلك لبرها
 قلت فیما بال هذه الاية قالت هم اتباع الرسل الذين آمنوا بریهم و صدقوه و هو بطال
 علیهم السلام و استأخرو عنهم النصح حتی اذا استیاس الرسل فمن کذبهم من قومهم ظنت
 الرسل ان اتباعهم قد کذبوا هو جاء هو بضر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا
 تخفیف میخواند و میگفت خداوند تعالیٰ جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذين
 آمنوا معه من بضر الله و جای دیگر میفرماید اولو من قال بیه و لكن لیطمعن قلبی و ان حضرت
 صلوات الله علیه و سلم فرمودند عن الحق بالثبوت من ابراهیم و خطبه گفت ما فی خطبه پس شک
 و ظن اینجای زیست یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت معطرب شد مانند اضطراب

و حقیقت دمی یا مانند اضطراب نمی کنند و کذب وحی و این مشابه سایر مشابهات قرآن است
مثلاً بلیداه مبطونان که معنی بر او آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و طوا حین صغیر
و هکذا البهم قد اختلفوا اما و هکذا الله من الضر و قال کافوا البشر و تلاق قوله و زلزلوا حتی
یجعل الرسول و الذین امنوا لعمه منی لضر الله فان مع هذا عن ابن عباس فی قوله و زلزلوا حتی یجعل

بالهال و یجس فی القلب من شبه الوسوسة و جدید الضر علی ما علیه البیضا و له اثنتان
الذی هو ترجم احد الحاکمین علی الاثر فغیر بار علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس بربعهم و انه مقال عن الخلفاء فی المعاد منزه عن کل قبیح موبس
قرآت ابن عباس اقتباس میکنند و توجیه می نمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رافع
حجاب میشود و احوال بنده را تو العین می بیند و در بعض اوقات حجاب بشیریت مانع میگردد و
در حالت راوی همین فرود می آیند و منقح ظاهر و اضطراب بشیریت رو می دهد و همین حالت احتجاب
را اهل حق مجاز نفی تفسیر واقع شده مکتوب یازدهم در ذکر شریه از مناقب ابو عبد الله
محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله نقل کرده است و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امیات مطالب
اکثر علوم دینی - الحمد لله و الصلوٰه علی سیدنا محمد و علی و آله و سلم ما بعد

بروزی و حدیث یوکان الایمان عند النعمان لاله رجال او حبل من هؤلاء یعنی اهل افسوس
و فی روایت لاله رجال من هؤلاء بلا شک مذکور میگرددیم فقیر گفت امام ابو صفیه درین حکم
داخل است که خدا شما را بی علم قدر بار و ست و در شایع ساخت و حسی از اهل اسلام را با آن فقد
منه بهر گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقلام
بادشاهان خفی اند و قضایا و اکثر مدعیان و اکثر عوام خفی عالم امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
که خدا بسیار علم صحت دارد و در مشهور گردانید و از ان حدیث انضمت علی الله علیه و سلم با سلطان

مردم روانه باشند صبح مسفل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث لغاری داشت مانند حال اکثر متنفذین
عصر ما هاشم اندک تقاطع طرق العصاب این سخن اخیر را بدیدند گفت سخاری حفظ حدیث داشت
نه علم دوی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از تحاطب آن عزیز
روی بازگشتیم که فاء نه داشت و متوجه بیاران خود شدیم که گوئیم که شیخ ابن حجر در تعریف میگوید
محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدینانی فقه الحدیث و این سخن نزدیک است که متبع
فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات علی که نشان آن
سخاری بوده است و حال لوی آن غیر سخاری کسی دیگر نبود همان کردم و در آن باب خدا سپاس
هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد ابن گفتند آنچه مذکور شد نبات مفید است اما فاضل
ما گنجایش حفظ آن نهد و نگذاشت که حاصل آن با اختصار و ابصار بقلم مضبوط گردد و موافق هسته عام
ایشان دانست از آن باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق و المعین باید دانست که علم حدیث
تا صد سال از هجرت مدون نشد از سید بسید منتقل شد بعد از صد سال مدون شدن گرفت
و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند - سخاری بعد از صد سال احوال
لوار حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزیکه پیش از همه سخاری آنرا سرانجام داد و بنویست
در اعلى اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین بر تلو و آه نهاد و الفضل مقدم تفصیل این کتاب
آنکه بعد تدوین احادیث چون اسحاق نظر کردند دیدند که بعضی احادیث مستفیض اند که
از حضرت بنیامبر صلی الله علیه و سلم کسی از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هم صحابی طریق بقیه
برآمده است و در عهد بعد مترادف شده و این مرتبه اعلی مراتب شریف است و علما بعد از آن حدیث مشهور
که از حضرت بنیامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز از ابن عزیر و طبقه کبار
تا بعد از این سلسله همین با یکبارج تا همین طرق متعدد پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات

که در کتب صحیح آنرا غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است
 و غیر عمر بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی
 بن سعید از طبقه صفار تابعین از وی جماعات لا تعد ولا تحصى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی
 که بدرجه شہرت از طبقه اولی پیش از زمان تدوین نرسیده و آن هر چند قسم بیاض زرد و سیاه یا نیست
 که طرق مستوره دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تابعین باشد یا ندارد و آنچه بطرق
 مستوده دارد و گویا گواید دیگر تواند بود و هر یک متماثل بود حدیث حسن است و آنچه بطرق
 ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی طرق از همه ثقات
 بنیز نکرده باشد در روایت از علمای معروفین ابدال و ضبط باشد مخصوص میشود باسم
 صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق مستوده متماثل
 دارد و گویا شایع دیگر تواند بود و مطلق حسن تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح ترمذی و بیاض
 کسی است که اسم حسن را متوجه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسد و نیز
 در حسن داخل است و قلیل ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح محمد و مخصوص کرده اند بعضی از آن
 مستفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح مقبول و درین فصلت اول کسیکه در تاریخ زواید بخاری است
 و اگر بخاری را غیر از مستخرج از غیر صحیح فضیلی دیگر نهان صدق حدیث لئالیه رجال مشهورند
 درست بود زیرا که ایمان در همین نقطه است و پس تفسیر و سایر فنون حدیث معروف علیها است
 لامی اگر کیفیت که این فصلت معروف است در رجال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از این
 ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینی تعانیست ساخته بودند امام مالک سفیان
 ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریر در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق
 و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کاسی در بدایا المخلوق و قصص انبیا

و یحیی بن معین و غیره در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر سائل دانستند در روایات
 ادب و طب و شتاکل و اصول حدیث و اصول فقه در و بر چندین مثل جمیع سنجاری اینهمه علوم
 مدد را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا نمود پس قدری از علوم که با حدیث صحیح که بشرط
 سجده است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در دست
 این علوم جمعی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بدیهه
 تا وقتی که جزئیات و کلیات علی رانند انتقا داد و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن
 مسیئرش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلا فی قواعد طهر را که در قانون مذکور است انتقا فرمود
 است و آنچه با دل صحیح ثابت شده از غیر آن مشتاز نموده است بطریق بدیهه و البته در دلایع
 که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و بمیزان که خدا تعالی در سینه او نهاده هر یک
 را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلا فی دیوان البوطیه را انتقا نموده است بآلله
 دانسته شود که عروص و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و زبیده و ادب و سبکی آنها استخوانی
 و آنچه بکتاب الله با حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و گوی
 بزرگ فضیله و تقوا و اگر انصاف را که فرمایم بچکس را از علماء و متقدمین نویایم که در عجب این فنون
 تکمیل کرده باشد کلام ایشان منقصر بر یک فن است یا در فن غالب است بچکس را از متقدمین نمی یابیم
 که در استدلالات احادیث برین علوم بیشتر از سنجاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر
 که فرمایم دانسته شود که مباحث این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن و انتقا نمودن کار و عظیم است
 در شریعت و محتاج سرعت انتفال درین و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد
 با آنچه بر خویش گفته است کلامی که حاصل آن انتقا که ما دانستاد و سخن که هر تفسیر و در هر باشد
 عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و متنبی بنظر می آید باز یاد کرده است ستمانی و هر یک از بن فزون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنهارا در تراجم باب منتشر گردانیده و بطریق استحضار اجاد
در مسائل متعلقان تعلیم کرده است و طرق استدلال بشارات لفظی خود اختراع نموده است
آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین نعمه آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر
از دو محتمل لفظی و استدلال بالناس و نیما یوسفیون مذاهب و هیچکس نیست نکند علما که محل اعتراض
در بعضی مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در بیان آن آید و سببش آنست که پیش
از و بمن توبه چندان مبدئه شده بود اهل علم را سطح نظر مطالب علیه میباشد تراجم و ترتیب
شیعه صادق را از نباتات گرسنال درو باشد چه رند در آشام با این تکلفها چه کار -

مکتوب و و از و هم در بیان دلیل واضح برای فرقه ناجیه آمده و اسلام علی افضل
انبیایه امام بعد از موسی و عزیزی فاضله ذکر کرده که منهدوی و ائمه اسلام یافت و در پی تعلیم شریع
اسلام افتاد و درینو از شخصی از شیعه با او برخورد گفت اسلام طرق مستده دارد و معتادترین طریقهها
طریقه شیعه امامیه است که مدالایشان اتباع ایما اهل بیت است و اهل البیت ادوی بنام
زینهار ترا مستعجاب فاضل گراه نشانند بیاتن شریع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نماید چنان
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مفرقه تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدین فرق اسلام است
چنانچه این مکران ترا گراه نشانند بیاتن امامیه و معتادترین فرق اسلام در اشکال
در ماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چند روز در شایع بود و هر یکو بهمان خود میکشید تا آخرین
عزیز فاضل گفت در مسجد علم برو و در ملاقاتیکه اوف ناس محتج شوند تقریر بدین پیش ایشان
لیکن بهین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف و
هر اسان مستلبس شود و اعظم را کمال شود باین تدبیر آن شخص مانا اشکال برآمد و سعی پاکیزه گفت
در معارف این حکایت خواج محمد امین را سماعی بخاطر رسید که در ترجمی که این فاضل بران اعتماد نمود

امری خطایی بلکه شریست اعتماد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشت
 الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسایه غایت شالوده که عموم ناس به عت بود و آنرا
 نمیدانستند و در استخوان آنها انداخته اند همچنین است کلام در میان مذاهبن مقتضای این که اگر ناس
 بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین سلسله محبتی قاطعه بوده باشد که آن
 محبت شکوک و شبهات را گشایش نمود هر که آنرا دریافت بحقیقت امر منتهی شد و اگر نفوس و شیاطین
 از آن بازداشت نالک شده باشد بعد بیعت محبت بود چه که معذره نباشد بعد از آن در نفوس آن محبت
 قاطعه بخاطر ایشان قلمی پیدا شد از فقیر عنی عند طلب کشف آن نمودند که درین سلسله و در سائر
 مسائل که موقوف علیه شریع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مغفرتی
 در محبت قاطعه منسوب فرموده هر چند در بعض افراد و جمیع و ترتیب آن علوم مغفرت میسر نمی آید
 در بعض افراد هم او نفوس یا الفت بر سوم ملن اتباع محبت قاطعه بگیرد و هر چند بدین بیان
 حاصل باشد پس بعد تصدیق باز محبت شریعت غرادر آن نهادن با حکام نزن و جنگ
 زدن بفرمان رحمت مهادت علیه و علی آراء و اصحابه افضل الصلوات اهل چیزی که عقل و انشا
 بر خودش واجب بگیرد اند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام
 الهی باید کرد و پیری آن اخبار بدل و جهات باید نمود زیرا که کلام ما در شخصی است که تصدیق کرده است
 بتخلیف الله تعالی علیه و در احکام و قعد و مرجع از عهده تخلیف صمم ساخته چنانکه ذکر کردیم
 و چیزی که ما را نگوش خود را محض صادق نشنیده باشیم و در خارج بجهنم خود ندیده باشیم طریق حکم آن
 چیز غیر دایات ثقات نمینویسند و دو ثانیاً بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از بی خود خود
 بهمان نقل بلفظ صاحب ملت و آن چند قسم میباشد ستواتر و مستغنی و مشهور و غیر مشهور
 و محکم و غیر محکم و مستغنی عقل حصر میکند اخبار نقل را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز

چنانچه می باشد اتفاق می افتد فرق آن ملت بر چیزی که این ملت صاحب ملت است و مانند ازادی
 و اتفاق اکثر بومی که مخالف در آن مسئله شود و نادیده نگذارد غیر مستبر باشد و منزه در حل عقده می باشد
 که تا به پاشنه حفظ و تدوین شریعت و موصوف برورع و اجتناب و پیشوای جماعت از مشرین بکند و جمعی
 که آنرا شش حفظ و تدوین شریعت و تجرد از ایشان دیده اند و مشرین ملت با ایشان
 سوزنده ندیش قول این حق ازل و آخرت از آنکه در حل و عقد تاثیر داشته باشد و دیگر
 خبری که اختلاف فرق ملت دران واقع شد و قول با سبب اول و هر یک برای خود ادله و را با سبب دیگر
 پس این ملت متواتر است فیض و مشهور باشد و اتفاق می کند ملت با اکثر ایشان با ادیان
 اعلی اخبار است از صاحب ملت و محبت خدا و کمال لازم مثل آن قایم است برین قاعده خروج
 باید کرد که قرآن و اصول عبادت و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و محبت مثل آن لازم
 و ان بعد از این اخبار است از موجب آن عنوان گذشت و فائدا عقل می شناسد
 که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر بود قسم است که اختلاف
 فرق مذات با جمیع جمعی که در استنباط از شریعت یا در تطبیق اصول شریعت بر بعضی بعضی
 و عقل فقهی را حکمی دیگر می دهند و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را از تشریح نمیکند
 الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت و تفصیلش آنکه بنا بر این اولی الهی را خداست و خداست و خداست
 الا بعد از آنکه امر و بزرگان ایشان تشریح کرده اند و ایشان هیچ وجه در احتمال ابدی تعصب نگرفته اند و البته
 حقیقت را از آنکه کرده اند بطریق شهرت را شایع است نه بطریق اخفاء و کتمان و سامعان حقیقت
 آن معانی ادا را کرده اند اگر آنرا که یکدیگر در پیامبران متعصب می شدند و ایشان را بر غلط ایشان
 متعصب می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها متعلق باشد به جمیع رزسانده است
 بلکه متعصبه لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع یافت یا یافت

لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت و قصد حضرت حق انوارین خود را بنیان ایشان
مضمحل میگردد پس ازینجا لازم آید که طبقه اول از طایفه اولی که صحابه و تابعین اند پیشوا و سرانند
و پایه و پشت قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند و علیها در حقیقت آن راه نشان داده اند
و بعد از طایفه اولی جماعات پیدا شدند که صحت ایشان اخذ لغرض شایع است از هر طریق مستحب
که باشند و از خدا و الهی شرع از هر صحنی و تابعی که بسمت خطابین و دروغ و ادب متشنع و طبقه
اولی را پیشای خود ساختند و ایشانرا فضل نهاده بر خود و معرفت شریع ایشان حاکم علم اند نه ذات
و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شایع بسیار از شریع مطلوب را با ایشان تبلیغ کند و با تبلیغ کرد
لیکن ایشان نفهمیدند یا نفهمیدند و کمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار و است
قبول کنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از ان غافل بودند یا گویند که ایشان
حقیقت لغرض شایع را نفهمیدند و از امری نفهم ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه خلاص
کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را ستم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنج اند و اختلاف ایشان
قابل بر انداختن است و اختلاف حاکم که تطبیق بعضی لغرض یا بعضی آن یا بسبب تشوب استنباط
از لغرض مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن با بخند خطای
مقبول است در اینجا عقل نصیبی میکند که شبیه از نوابت اند و اول سنت از حاکم دین و حکم
عقل سلیم در اختلاف مشیبه یا اهل سنت است که ترک اقوال مشیبه کرده شود و اختلافی که در علم
اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور و اشتغال هر کس است و اختیار است به باصول و اقرب
منصوص صاحب شریعت و برای طبقه اولی را اینکه لغرض که شبیه از نوابت اند بحیث است که نواب
ایشان نباشی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در وقت امامی پیدا میشود که مغرور
و معصوم و موی البیه به پیش روی ایمان فحش است و در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم

نوابت از نوابت اند

نوابت از نوابت اند

به یکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از ثواب باشند و دیگر شیعیه میگویند که تمامی صحابه و تابعین
 غیر حمی بسیر همه برخلاف حق بودند و روایت به یکس مستند نمیدانند الا روایتی که خود با و این علامت
 ثواب است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه آنرا ایشان بآن و آن
 کرده باشند و این علامت ثواب است و دیگر شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 لغایت تنگ داشته اند که به یکس به هدایت ایشان منتهی نشده مگر آنکه از کلام آنحضرت
 و روایت آنرا و دیگر از شریعت به آمدند پس محبت الهی چه کار کرد و خاتم النبیین را چه هدایت نمود
 انتقال از یکد وایه جنیم زدایه و دیگر را هدایت نتوان گفت بجا که نه اینها بیهوده و بیهوده
 معتقدند از ثواب اند زیرا که حاصل کلام این چهار در بسیار اغناء آنست که خبر طبقه اول را قبول
 نکنند بابتا و ملاقات بیده از ظاهر معروف نمایند و همچنین جهان را از مسقوفه که در زمان ما پیدا شده اند
 تکلیف شریع را سهل گرفته اند و معجزه را بر بقا صدفاسده حوصله نموده و میگویند که عقیده آن
 علم اتحاد است و تکیه بر تزییع برای مقتضای از ثواب اند بلا شبهه زیرا که اگر کسی دل خود را از ثواب
 جدا سازد و بنوع صاحب شریعت را و ادعایا طبقه اولی را تا مل شاید هیچ جا ازین مقصود بفرمان
 نکند بجا آنکه نه اینها بیهوده و بیهوده و همچنین زیرا که ثواب اند و چون اقبال در باب
 بذل سی و در حضرت هر عالم فاطمی که بسبب خروج کند زیرا که بی شبهه قول محدث است و محال بر آنست
 که شریع بوجوب نفرت این حماد فرماید و تا و اما ان قیامت دولت به یکس ازین چهار دسته نشود
 بجا که نه اینها بیهوده و بیهوده و علما و حدیث که جامع اند همه خود را بر تنبیح احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از هر طریق مستندی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لامه بلکه بر او آن
 که این اخبار شرح و تفصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای ما مص طبقه اولی در باب ملک

ف
مقتضای از ثواب است

ف
جامع و مقتضای
از ثواب است

ف
مقتضای از ثواب است

غیر از آنکه بقضای شریعت جویشیده و ایشان در آن امر بحکم ضرورت اختلاف از منزه
 مختلف شده اند متوجه گذشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را
 با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در وقوع آن خلاف کلام
 خلاف است و آن خلاف در نمود خلاف است و در حقیقت آن اتفاق با عد و شبه از تکلیف است
 احسب الله عسایرهم و نفرهم و نصرهم و فذل اعداءهم و انکما لکنتم از هر طریق معتد بر که باشد
 روایت میکند که البت مجمل تفصیل آن است که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق و مخالف
 عمل کرده اند و حفظ عظیم داشت و الا فیتسم خلاف از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت
 در تفسیر اینها هم عظیم داشت و بمنزله این میکرد و میچسبید اجتماعاتی که در خطب او حاضر میشدند اخبار
 می نمود بر خلاف آراء خاصه او که دائره لم ولا سلم در آن آراء متبع بود کما لا یخفی لعلنا ان جماعتی
 حفظ آن اخبار نمودند و تطبیقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریق دیگر را
 ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه با اتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم نافذ و ضبط
 و افروختن چنانکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اینها
 خود بر ما تقریر میفرمود و از هیچ احدی قنوح در آن اخبار نگذرد نه پیوست بر خلاف حال آراء خاصه
 که در دار و گیر لم ولا سلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون
 علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را مشابه بعضی را فتنه و اختلاف فاحش در میان این اخبار
 یافتند اللهم لا اختلاف بسمیر که از لوازم تفرقه و ابایست کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص
 و ابن ابی سعید و جابر و غیره جمیع سائر الصحابه ثمره ما حفظ و ضبط و گوشش تمام در حفظ احادیث آن حضرت
 و الله علیه و سلم از ایشان تمام شد و اخبار بعضی را با بعضی تطبیق یافتیم اختلاف بسیار کمی

این اخبار را متبع اندازند و درین اندوه واسطه عقد ملت درین محل باید داشت که انقسم نفوذ بر
 کسیست که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منقسم نیست که بر وجهی از دجه
 مختری و اجتهاد حکومت را از انقباضت ناسند و ملایع حکومت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد
 و پیوسته از روی کار انداخته شود این عملیکه خدا تعالی تعلیف را بران لازم ساخته است و در
 زمان ایشان اصل را بر گزیده نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن در قری مطلب و الحمد لله اولاً
 و آخراً ظاهر و باطناً مکتوب **سیر** و هم بحجاب عهدداشت حضرت شاه ابو سعید
 بن سید محمد ضیاء بن سید محمد آیت الله بن سید اسادات حضرت شاه علم الله نقشبندی که بعد
 رحمة الله علیهم همین - سعاد و نجات مابین و مضاف آگاه غریب القدر میر
 ابو سعید سلسله نقلی از فقیر ولی الله عنی عنه بعد سلام محبت التزم مطالعه نمایند الحمد لله علیهم
 نامه مشیخ شامه تبلیغ و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت و صداقت که با بجا
 از وی محتاجی موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله این کشف حقیقی است
 در نفس الامر هرگز کشف او هر متبع و فانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون تحقیق که جامع حکما
 و حقیقت است و نام آن حقیقت برون مائلی کل است فردی آید اراده متوجه می بیند
 هر دو مشهود حق است از جهت تصور نفس ناقصه بعد از ولعه واحده نمی بیند - دیگر از این و شری
 جاری که از مدح و ثواب بیخبرند قاعده شرع قسم میشود سوال نموده بودند نقد مختصر در گفتو
 حاجز نیست چون در هر ولایه عنوان تمام منکر موجود است سبب تفسیر هر یک از حق دیگری ممتاز
 میگرد و اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است نسخ می بیند و بسبب مدعی
 مدعی را داده از این بخان گفت و السلام بدست هر آنگاه انصوب احوال ظاهر و باطن خود
 در دستند باشند که ظاهر و باطن انشان نمایند -

مکتوب چهارم نیز بموجب عرض داشت شاه ایام سید - سیادت مآب
 حقائق و معارف آگاه سلطنت عالی - نور خدیو بدو که اولاً مشهود میشود که ذات سید اثر با
 وار و مانند آتش که از او نورست فرق اینقدر که ذات مبداء صفات کامل غیر متناهی دارد
 لهذا سبب ظهور مراتب غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که نورست سیادت مآب حاصل
 این مشهود ظهور استعدادات و جوهریات در مظاهر امکانیه و اطلاق همه عدم تناسلی آن استعدادات
 جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل بوحده نبود و همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود
 که در دو واحدست و قوالب مختلف بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پدید است منور معصیان و قوالب
 یک طریقت چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه منسوخ و منبر و زرد باشد رنگهای مختلف پدید
 سیادت مآب این معرفت بوحده و جوهریات باز نوشته اند و چیز مشهود میشود و ذات که نور دقیق است
 و صفات در زبد و فرس و حجر و غیره خود میشود و در آن بیان بتفریق ذات هم مشهود و دیگر در سیادت
 مآب آن نیز از تشبیهات بوحده جوهرست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که غل قابلیت ذات
 و همه مشهود و ظاهرست سیادت مآب آنچه بر لوح منیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات مشهود
 معتقینست غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه فنی است در غلوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد و یاد داشته باشند که نسبت حضرت واجب الوجود با یکدیگر
 و امیدوارند باید سیر این لطائف بحقیقت این نیست که باریان گمان میکنند که بمجرده استقطاق
 تمام شود و طول و عرضی دارد و بالجملة بحاطر جمع درین سیر و سلوک کسی نمائید هم موافق سیر و مشهود
 و هم مطالب شریعت این سخن آخر طول عرضی دارد که بافضل در نوشتن بی آید باز غرضت بر متناهی
 خالق با مخلوق است و چون مراتب و جوهریه و مراتب امکانیه متناهی اند یکدیگر بفرموده و دیگر بجهت
 و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد و السلام - **مکتوب پانزدهم** نیز بموجب

خدایت شاه ابو سعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و تقابل دستگاه میر ابو سعید
 سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبت
 نوشته که احوال خیر است. آن عزیز القدر شنیده بودیم که در نامه ای ایشان رسید بر وجهین
 خاطر نگذاشتند بر راجع الی عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انحراف و دور
 از سناریان نغز و زینت بشود این همه موافق دانیده است را هر یک سلف رفته اند همین راه است
 هیچ نزد و جمل راه ندیده اند. ماندن فی آن موقوف بر استعداست و بر پر شدن بجایه این لطیفه
 خفیه آگاهانه بپایه پذیرش و زنی نمیشود. **مکتوب شانزدهم نیز بحجواب عرضداشت**
 شاه ابو سعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و تقابل دستگاه میر ابو سعید
 سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبت و ما از نظر القدر
 با افعال رسول نامرئین شامه تشبیه احوال باطن مطالعه کرده شده آنچه نوشته اند نشان لطیفه
 خفیه است آنکه احوال اشیا را در مبدی می بیند و مبدی را تفصیلا در اشیا بیان میکند است که
 موعودین بدین حق و مطلق و دیدن خلق و حق تعالی کرده اند مبارک باشد خدا تعالی که از
 فصح مزبور گردد از فقیر و محبت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج کوشایش بدین
 داعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفتم نیز بحجواب عرضداشت**
 شاه ابو سعید - سیادت و تقابل مرتبت خلاصه دو دمان سجاوت میر ابو سعید سلمه الله تعالی
 از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العاقبت مکتوب سیمت سلب
 متضمن معارف و لطیفه خفیه رسید فاطر اسرور و متبجح گردانید آنچه نبیست بودند بر قاعه
 نزد و اجای بدین نوشته بودند که رجوع کل سجاوت سید از شهود میشد بر تطبیق فطوری نامرئین
 و نمودار نیست و نیست با این مکان شغف و قیوم صورت بنده صاحب بن این حرج که کمال

مشهور و میگرد و در جمیع احوال و احوال ملک و نیست ملک و با اعتبارات خود حکیم بگوید که
 ماهیت ممکنه را با اعتبارات او این که نیست و با اعتبارات موجود نیست که هست و با اعتبارات
 که ماهیت ممکنه را با اعتبارات حق غذا با بر او نفس را بنا بر واقعیت یکرا آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه
 بمبدأ بازگشت با اعتبارات بر او نفس را بنا بر واقعیت ثابت است چنانکه در باب یک در اول
 وقت است یکرا آنکه یک را چند بار از پیش و اومده و گشت و یکرا آنکه چون ده نام نه در گشت از آن
 احوال همین قدر باید فهمید ثانی الحاح و رفت مبداء و حق بر وجه و بر وجه خواهد شد و اوست
مکتوب همین روز هم نیز بجز آب نمانده داشت شاه ابو سعید بم بسم الله الرحمن الرحیم
 حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت و دستگاه سلالة الاکابر میر سید ابو سعید سلیم الله تعالی
 از فقر و الی الله تعالی غنی عتد بعد سلام محبت التزام مطاعه نماید الحمد لله رب العالمین علی عاقله فخر
 نامه ششین شامه ضمن بعضی مشاهدات متعلقه بلطفه خفیه و اخفی رسید به برابری آن شکل الای
 بجا آورده شد این راه که میر و ندمان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفتند تا به جمع و شد
 خاطر ایشانرا مشوش نشاند و در حالت اولی صفی از صفات مبداء لازمی از لوازم ذات او میسر
 صفی و پست آفتاب که بر نگلهای مختلفه بر آمده و ثانیاً ذات مبداء را بغیر ملاحظه صفات و بداند که
 در مقام مختلفه ظهور نموده بغیر این هر دو حالت را منسوب بلطفه خفیه میکند اما حالت ثانی بلطفه
 از حالت اول بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری نایل میکند بچای مبداء و آنجا مثل جاس
 در آب متلاشی شده و پیش این فقیر اینجالت نمائش است از حجب بهت باجماع آنچه خدا بخواهد
 عطا کرده است نعمت عظیمه بر آن از جان و دلی شک نکنند و مستغرق مزید باشند و آنچه از انور
 محمد علی صاحب الصلوات و التسلیات دیده اند نمائش است از لطف اولیه سابق آن روزی این
 نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یحیی مغیبه خواهد بود خواه متفرق

در اوقات خلوت خمس و طهاره یک هفتاد بار و در باب و در معاش و آسودگی ایشان متفکر باشند
هر چه بگذرد در هر حکمت حق است و داشت نسبت شاهرخ و بالفعل چه یافتند و معلوم نباشد برین
روشن خواهند شد و السلام فقیر نژاد با والد و ایشان سلام میرساند و منتفع دعای خیر بسته کرد دعا
موسى با و در غایت مستجاب است مکتوب نوزدهم نیز بحواب عرض داشت سیادت
و غایت پناه حائقی و معلوف آگاه سلاله الا که بر میرسد ابو سعید سلمه الله انما از فقیر ولی الله
عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیة و المستول من فضله ان یدیک العافیة
انا و کم بعد انتظار البیدار و تمیبه کریمه بعضی معلوف و بعضی اسوله ضروریه رسید چون مشغول
و سلامت ایشان بود و مع ولاد و اقبال موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شده نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود و مستبود کنند کفر آن عطفیا اشاره به او است بعد از آن
از صفات که مبدأ افعال است بنظری آید فاحصیت آن عرف برتری است بآن بعد از آن
تا شیان صفات در خارج بحیثیت آن صفات مری میگردد و خلقت الخلق تلخیص است بآن این همه
سوار است شکر و تبارک تعالی همان باینکه در اینجا طلب جواب آن نموده اند است که
بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آن است که مثل اسلوح در با اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعلیل
صفات وجود نماید و درین صورت غلبه جنت و نار سار میسکند و تعلیق آن بمسیر یعنی آید که تاویل
بعد صاحب این سخن را تاویل درست دریا بند مقتضای اظهار غلبه قدرت حفظ این نیست که بجا
و اعدام در هر شے واقع شود قدرت الهیه و وسعت عالمی را بر دیوان از جهات و محدد ایجاد میکند
و اعدام نماید اگر نیست و در ورع معدوم شود و نه پاک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود و آنست
که در هر شے و در ورع ایجاد و اعدام است شش کبیده میخور و سیه و گیر کبیه را پیدا میشود و در ورع
است که در شے او سفته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند کلاما فصاحت جلوه دهد تا آنچه در

روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر می نماید باز باید دانست که بعد از انشا
که هر فردی می کند ایجاد شخصیت و اعداد شخصی می طلبند چنانچه یک معنی کل نادر و اعداد باقیست
و یک معنی کل تا یک روزی نماند همچنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال قیامت
و شل در هر حالت موجود و هم مشی و با یکدیگر این فکر ظاهر و در استخوان نمکند همان مشهور
خود را محکم گیرند و استقامت -

مکتوب مدنی

مکتوب به شیخ در تحقیق وحدت وجود و مشهور و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المرحوم ابی الله بن عبد الرحیم الملبوسی عفا الله تعالی عنه و وفاته
لما یحبیه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله المرحوم بن خرم الله فی اوصله الله تعالی
الی ما یرجوه و ینهاه - اما بعد فانی احمد الیکم العبد الذی لاله لا اله الا هو واصلی و بسم الله علی غلبه
و آراء اصحاب جمیع قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ذکر
الشیخ الاکبر و اتباعه و عن وحدۃ المشهور علی ما ذکره الشیخ المجتهد و کل یکم الطبعین بینهما غلبه فی
عن الحسین و ارضایم - فاعلموا اخوانی ان حکم الله ان کل زمان و کل قرن ملأ اصحابهم
فی تقاسیم رحمه الله عزوجل و ان تا لم تم حال اوایل بنده الاله المرحومه من لم تم من
سلوک الشریع و لا فنون الادب و لا وقع عن کثیر بحث و ان لم یزل الهام الحق سیر فی مدح
علی العبد علم علی حسب حکمتی فی کل دوره لم یف علیکم فی العسی و ان نسبنا فی بنده الاله و
من تقاسیم رحمه الله ان یختص فی معده و بنا علوم ملأ بنده الاله معقولها و منقولها و کشفها
و یطبق بعضها علی بعض و یضللها و یضلها و یستقر کل قول فی معرفه فیها لا مصلح
علی فنون العلوم من الفقه و الکلام و النحوی و غیره با حمد الله و توفیقہ و اعلموا ان معرفه الحق

على ما قاله انخفض غصية السلام لبحر حتى لا يمد ولا ينهي له وان المتكلمين بها كالابر المنومة فيه
 لم ينقص من البحر شيئاً او كالعصا فيرثرب منه حاجتها ثم تصدركوا ولا يخبر الا عن كمال
 دون كمال ولا يصيف الا اجمالاً دون جمال له وعلى نقض واصفيه بوصفه في معنى الزمان
 وفيه ما لم يوصف به وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا من عرف سقط اشارته
 كواحد والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن باله اختلاف العبارات
 وتنوع الاشارات ولم يقدّر على التخلص منها الى خير الاختلاف هناك لبق في حيرة حائرة
 مثل ذلك كمثل اناس عريان الكنفاء الشجرة يلبسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اورثا
 وبعضهم اعضانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قد استجد ثوبون فقال بعضهم ان الشجر اجماع
 لمس قال الاخر انما هي اعماد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الاخر في غاية
 الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة او العفوصة
 وقال الاخر انها الاطم لها اصلا وقال بعضهم لها رايحة طيبة وقال الاخر لا رايحة لها فلما اختلفت
 افاد عليهم جعل بعضهم يكذب بعضها وجعل بعضهم يسيب بعضها فجار رجل آخر متميز منهم بالابصار
 وان كان دونهم في كثير من الادصاف التي يهرح الناس بها بعضهم يهرح بان يحسن سموت
 وقوة النبطش وكما السمع والذوق واللمس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطا ربا عتبا
 انحصرت انما رجعت كل قول الى مرجعه وبين كل اشارة سقطا سقط عليه ثم ان العارفين بالجهنم
 بين العلم الظاهر والباطن قد يكون تشفيهم صحيحا وليحتمل لبعض الخطا في توجيها كلام القمار وتعيين
 مرادهم وبهذا الخطا لا يفتح في معرفتهم بالله ولا يفكر كما لهم فان توجيها الكلام وتعيين محله
 خارج عن الكشف تشعبه من الاجتهاد والتجزي الذين يشاكهم فيها علماء الظاهر بل العوام
 ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود لفظان تطلقان في امرين فمارة المستعمل

في مباحث السيرة الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقام
 وحدة الشهود بمعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يغني العالم
 عنها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي مسرفة الخلق في تمييزها والشرع
 والنقل فخرجان عنها مبدئان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام كل فيه بعض السالكين
 حتى يخلصه الله لئلا منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
 واحدة بوجوه كثيرة بآثاره بوجه آخر وهذا المقام اتم والرفع من الاول وهذا الاصطلاح
 اخذته عن بعض اتباع الشيخ آوالم بنوري قدس سره فتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء
 على امرى عليه فطر دافى وجه ارتباط الحديث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في
 حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردة على الشئ الطبيعية
 السميائية باقية في جميع الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتواردة عليه فلك
 الصور في الحقيقة هي التماثل لكن لا وجود لها الا بصيغ معينة هي الشئ وقع عند آخرين ان العالم
 عكوس الاسماء والصفات الطبيعية في مرآة الاعداد المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان
 القدرة تقابلها عدم والوجود انعكس منور القدرة في مرآة العجز صارت قدرة مكنة وعلى هذا القياس
 ساير الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالله رب الاول سمي بوحدة الوجود واذ ثاني بوحدة
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيح الجليل القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم تليق
 الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بعبارة
 التماثل والتفصيل من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان المتعلق بالاسماء
 اضعف والقهر الحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للمتعلق بالاسماء شيئا منها
 ظهر فيها صور الموجودات ولا يخار ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتوني عنه يحتاج

الى تفصيل فاستمعوا لما قيل عليكم يا اذان واعية اعلموا انكم انتم اول ما انعم الله عليكم من خلق
 اليه من بفضول الكتاب والسنن بل تخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود في كل شيء
 سائر الجزيئات الالهة قد يمرون في العالم فالحق لهم رازق الياسم هذا اسم هو الذي عبده في
 صدقه كل عاقل قبل ان يجارس رياضة لغسانه او يعين في العقول وهو الذي كلف البشر
 الناس والشرع الالهى فلم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم حسب القدرة
 النوعية مساكن ذلك الشئ الكلف به علما او عملا ولم يفتح الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
 فطرتهم وهو مستكن فيهم قال الله تبارك وتعالى في سورة النحل التي عظم الناس عليها لا تبديل لخلق الله
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معروفة وصحيحة واثارة
 صادقة مرجعها الى من تجليات الحق عز وجل قد يرمي بزي في قلب النفس الحزاني قبل ان يتحقق الزمان
 ويكسب حديث الحديث وذلك لان النفوس البشرية لها استجابة اليه مثل استجابة المجدد الى
 المتطهين وسبيل اليه مثل سبل النار الى جنة العفوق وسل الارض الى جهنم والسموات الى سدرة
 اما ان بعضهم قد مررت متطهينها فقلوبنا بهجته بك اليها الكي تبسلي في شئ الحق
 عز وجل الوصول الى هذا التي لم يكت لقاء الله عز وجل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول
 يتسلج صدقه عنده طاعة وجعل كل ما يبعده عنه وتعلق قلبه عنه انما والى هذا المعنى اشار النبي
 صلى الله عليه وسلم حيث قال سترن ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تغطون في
 رويته فان استغتم لان الغلبه على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا المعنى
 هو ميزان الخيرة والشر كما اشارنا اليه وهذا المعنى هو الذي يطبق عليه الاسرار الالهية المستعنة
 والتمسكون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق
 خلقه فقال كان في عمارة فوقه هو ارم وماتحته هو ارم وهو الذي اخبر عنه الصادق عليه السلام ان الوجود

في كل شيء
 في كل شيء

في كل شيء
 في كل شيء
 في كل شيء
 في كل شيء

ظهر في مظهرين مظهر واجب لا تاتيه والقهر والعقل والنزوه ومظهر ممكن لا تاتيه والافتقار و
 الافعال واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العلي ذوق الانبياء والاوليا سيد علي
 ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصاب العطرة التي فطر الله تعالى
 الناس عليها ووافق الانبياء والاوليا في معرفتهم بهيهم ومن لم يتبينه اخطار العطرة
 وبها بين الانبياء والاوليا في معرفتهم بهيهم وصار زنديقا وهربا وكذلك كل من فكر علما اودعه
 الحق في جذيرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم العطرة التي لا
 سكره زنديقا ان حقائق الاشياء ثابتة وان الاشياء وجودات خاصة يدو عليها خواصها
 كما ان يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار والكا فور بار والصلوة خير والزامن من لم يتقبل بذلك
 قامت عليه الحجة من نفسه على نفسه وكذلك الدلائل من نفسه على نفسه وقع في جهات من تباين
 الاقوال والامار وقد عرفنا مسحة الشارع عليه الصلوة والسلام من ينسخ الحق من ظهور
 ونهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النبي انما جرى على العقل على الصورة
 الانسانية فلما ان انما استعمل في ذلك عقله فاض في ذلك ما هو انسان كان منها بمنه
 لكنهم صنفون بطور وارطو العقل وبها هم من البشر وبالسجدة فقد فاض الناصب احكامه فلا
 الذي مجلبوا عليه في علم آخر وهو ان الاشياء المعقولة المحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى
 الذي به تغاير هذه الاشياء المعدوم فانما قد تصور الثلث مثلا ونقول انه ليس بوجود
 وقد تصوروه ونقول انه موجود ولا بد ان التصور الثاني يفارق التصور الاول والذي ببقائه
 هو الوجود وهو الذي يكون سببا للثانية والفاعلية في هذه الاشياء ومتمايزة في الماهية
 وهي الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار وبمعبر
 بهذه الاسماء التي بها القيد نفسها بكل منها من الاحكام والاشياء ثم خلقوا في تيمم هذا الوجه

من جمع هذه
 في غير ذلك
 من غير ذلك

وكيفية انضمامها فقول الوجود امر انشاعي يتصف به الماهيات والمجامل لم يجعل الماهية ما يتبه
ولا الوجود وجوباً لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطا باعتبار حصر
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في محبت الوجود وتحقيقه فاننا نذكر لا محالة امر انشاعي سمي بالوجود
ونصف به الماهيات والانعكاس به انتم من انتم جعل المجامل وسبب له وقيل المجامل جعل الماهية
اصداً ما من نفسه وبعد اصداً ما نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها على ما عليه والاعقابية
وبخلاف ذلك فارتسم في هدمهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في
خطا باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فاننا نذكر قطعاً اموراً متميزة في الخارج نسبها بالاساس
الخاصة ولا يحرم منها ان المجامل والحق ان هناك وجودات خاصة نسبها بالماهيات محفوفة
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الذي هو الوجود المنبسط على سبيلها كل الموجودات وهو مقدم على الوجود
الخاصة بالوجودات المتحدة تنزلات وتبنيات لبعض عوالمها حاصله من ارتباط معلوم الماهية بمجمل الكيفية
بينه وبين الماهيات التي هي شيون هذا الوجود المنبسط وصورة الهيكلية ذاتها بالوجود المنبسط عن شئ الوجود الخاص بها لا
فقط احسن من بين العالمين اصحاب الحق واخفاري الا انك في الاشارة بها لا شئ عليها ولا الطغي عليها فالتصانيف
العالمية لوجوده الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الاشارة الخارجية لا يكون ان يكون في حصوله
في الخارج وفي ترتب الاشارة الخارجية عليه مقابلاً الى ضم صفة اطلاقاً الى ضم صفة فالاول يمكن والثاني
بملاؤه وقد ذكرنا بذواتنا هذه الصفة هو الوجود المنبسط على سبيلها كل الموجودات شئ قائم به بمقوله ليس
تعدنا في نفسه خصائص عن الاشارة للمعلوم عند الناس لكن تنزلات علمنا وعينا في تلك التنزلات متعدينا
منخفضاً بانها خاصة واول مراتب تنزله تجلية بفتش كل لاخرب غشيان القبة ثم تنزله الى تفاصيل تلك الشان
الكل في العلم وعن العين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وحقائق المكانات عندهم هي تلك
الذات المتكثرة بل بغير الشان والاعتبارات فانما علمه بنفسه متلباً بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن

واذا علم غيبه تسلبا بذلك الشان كان حقيقته لما كان آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود
 في تلك الحقائق فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت مولد وجوده حازت له نسبة
 خاصة بمجهول الكيفية لا نسبة بذلك لا يجهول الوجود واثار مخففة تنبئك الحقيقة وانقضى الوجود اياها بواسطة
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتبين ظهر في منظر خاص بمعنى الظهور
 تميزه وتعيينه واقتدار نوع من الانار دون غير ما ومنظر لشيء وصورته المحتملة التي تعين بها
 وتلبس باحكامها واثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفنا فانك اذا فالت ان المنطق في
 محرك القتال ليس الا الجسم فهو القتال والمقتول وهو آلة القتل وهو الركاب وهو المركوب
 وهو السرج وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الهارم وهو الهزوم
 وهو الصائل وهو المصود عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة
 ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات من قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة
 ولم يصدر منها اثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها اثارها والجسم محل تلك
 الكيفيات والحامل لها استند لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود والخاصة هي ثم يتحون
 تلك الاشياء عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضته ان لو حظ اليها من قطع النظر
 عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لو حظ لضمضمية وهي الجسم كانت موجودة فاذا
 صار الجسم سفيانا في درج اخرى فقد انقضى به الاسباب اعني التجار والحداد والخشب الحديد
 والنار والكبير والمقيم والقدم والمنشا وغيره الى ان حدثت بين المعلوم والمجهول الذي
 هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية بمجهول الكيفية بها
 ذلك المعلوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعلوم بالوجود بحيث يصح له
 اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عانا محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام

کتابخانه عمومی
وزارت معارف و اوقاف
و صنایع مستظرفه
تهران

السيقية من القطع وغيره فقد تبين تعيين خاص وبه في بعض صورته المتحملة فيقال عند ذلك
 تلمه في منظر خاص هو السيف كان ذلك كله كما لا يصح ما لا يمكن من استناده عاقل اللهم لا تشاء
 لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبوة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالوجود اول
 به انتم الموجود معنا بالصف بالوجود والوجود لا تشك ان صفته انتزاعية فليست عن هذه
 الصفته الانتزاعية بل لها منشأ انتزاع في الخارج اوهي بمنزلة ايتاب الاغوال لا تشاء
 ان بدبته العقل يحكم بالاول ويمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الموجود
 في الحقيقة الذي هو منشأ الانتزاع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكلم من معدوم هو ثابت
 مستبين مخصوص باحكامه وانتاره فان الحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يشي في ذلك
 على قانون طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدبته فلو اراد ان يجعل الزوج غير واحد والعز واحد عالم
 يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبة اولو قدر المستطوع وهذا هو الثبوت الفعلي
 ان قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود والذهني ان اريد التخصن الذي يحصل
 ان يتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيتعلم ان يكون هو حكما ذكرنا في مراتب الاعداد فكل ذلك
 في احكام كل نوع وجنس فان العلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذلك وان
 كيفها كذلك وانها والسرور ان وجدت فان ورقها كذلك او ثمرها كذلك فقد اثبتنا لكل نوع
 احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قوانين العلم ان الله لم يخلق الخلق
 صحيح وان لم يتحقق هذه الصورة فظهر هذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود
 الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت الثبوت المستعدي ليس ثابت ولكن ثابت
 الذهن مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس له انما يقيد به المتعل في صورته ذلك ليس لها
 ثبوت وبالحكمة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا وليست عن هذا الثبوت

لبي بالسيقية
 نبي بالفتح
 في كتابه

لبي بالفتح
 في كتابه

وعن هذا الوجود اى شئ يشبهها فالذى وقع عندنا ان الوجود جنبه ومصدره الوجود
 المنبسط على سبيل كل الموجودات او النفس الرحاني والنفس الكلية ايا ما شئت نقل
 عبارة انما شئ وحسك واحد به وكل الى ذاك المجال يشير به وهو صادر من الذات
 الالهية وان الثبوت منه اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجى
 وهو الذى تسميه الصوفية بالنزل العلمى لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون
 صدور الاشياء منه مرة واحدة في المرتبة العقلية ثابتة بالواجب لانفسها ولتبيين ذلك
 بمثال اذا وضعت الحما تم على الشئ انتقش فيها الحروف المكتوبة في الحما تم فاحروف
 الظاهرة في الشئ انما كانت لعلته فاعلم ان الحما تم وعلته فاعلم ان الحما تم وعلته فاعلم ان الحما تم
 اجتماعها والغباق احدهما على الاخر لكن الحما تم استغنى قادم به منذ كان الحما تم ان لو
 الطبق عليه شئ سوا كان شئنا او طينا فاص منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد
 عند الانطباق كان ثابتا قبلا في نفس الامر قائما بالحما تم فكل ذلك كل ما وجد حينما انما
 فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث ان كمال اللواجب ومقتضاه
 وتبدأ به الذى تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستو
 لجميع الوجودات الحاصلة الا ان الحكماء لم يتفطنوا لالقول الافلاك وليس هناك الالهية
 اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا شئ العقل
 وله اسطة واليهولى الصادرة منه شبهة النفس الكلية كما قال الشيخ الركن الجبلى في بعض
 كلامه ذات مع الصادر الاول علته تامة ان موجود ليست كدر مرتبة ثانية ظاهرة مشهود بمجربين
 ذات مع صادر اول وثاني علته تامة مرى ثالث استنتهى وكلها شئ به بالحس ويدرك
 بالعقل فانه حاصل من الكل حاصل من الالهولى والنفس فمن ذلك ما هو قريب من

هو العقل والحق الجبلى

النفس قد ظهر فيها احكامها ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى الا الشخص فلما جازت
 صدور هذه الاشياء وتمت عليها بهز الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل
 القائية بالذات الالهية فغيروا عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكمهم طرأ على الوجود وان وقعت
 بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة لا ينبغي مجزئته للكيفية وقالوا الاعيان باثمت راسخا في الوجود
 وبريدون ان الذي يصير راسخا انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قائلين باطن الوجود وفهنا
 القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد عامر جميع الطوائف عن اهل العقل من قال
 بان الذات متحدة في الاتية فتختلف في الاوصاف انما ارادوا بهذا المعنى ورسن قال بان العالم
 متعين في الهيولى الاولى والصورة العامة الجسمية لم يوجد من هذه القاعدة كل البعب. وقد
 اعترف بمقدار ما به هذه القاعدة من حيث يرى ولا يدري وقد استرنا سابقا الى القول بان
 وجود الشيء عين حقيقته لا يصحدم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود وصفه اشتراعية
 لا يصحدمها وكل قول محتمل تطبيق عليه بقى ههنا مسئلة متعلقة صعبت على الفقرة القالية
 بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود دمين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع واللا بد
 تحريم محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيجمل القولان
 فاقول الاشبهة ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان شبهة ولا يشترط
 الشيء ولا يشترط الشيء غير حاله بالنسبة الى افرادة فانما لا تشك ان الحال الاولى فيها
 الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية والحال
 الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر انما مراتب ظهور
 الشيء في مظاهرة وتعيينه في بعض محتملة ووجدنا ما على نسرتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها
 بالصدور والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري ولابد هذا القول

اختلف اقوالهم في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول
 كتاب مفتاح الغيب انه صادرن الذات الالهية وقال مولانا عبد الرحمن المصممي بان الفرق
 بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري هي شرف للمغات بعد ايراد سوال وجواب فيها
 المعنى تحقيق است كفيض بها ان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عموم وانسباط برحقائق مكملة
 واين نسبت اذا مورد اعتبارية است ليس ذات ماخوذ بان نسبت اذا مورد اعتبارية باشد وفي نفسها
 اذا موصفتى انتهى - والحق عندي هو انه سب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام
 ونسبها في نفسها من اجل البداهيات فالتنزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية
 الاحكامه وان كان اسم التنزل العتيق يشمله والاعم لم يكن بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتباري
 المنقطع باقطاع الاعتبار كذلك بين كل خاص وعالم الى ان يبقى الامر الى الذات الالهية
 لا يقال الصوفية يميزون ان المتعلق الاسكانية اعتبارات واصناف لا حقيقة بالوجود لانها
 الصوفية يقولون بان النار غير النار وما غير اللهو وان الانسان غير الفرس وان كان الوجود
 يشتملها كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاصناف معنى لا يراهم هذا التعاير الذي يكون
 منشأه لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ لا معنى لتحقيق
 الكثرة الا تمايز الاحكام واختلاف الآثار وتمايز الحقائق التي هي الوجودات الخاصة باختلافها
 في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كما افقوا لهم
 هذا انتهاء للتنزل والظهور لا ثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التنزل والصوفية يميزون
 العالم عين الحق ما ارادوه الفنى الوجودات الخاصة الى صلبه من تنزل الوجود الى مراتب شتى
 بل ارادوه افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمر وواحد يعني انهما
 في النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية

ويقول الشجاع والاسد واهل بي الشاهبة في الشجاعة فلذلك الصوفية يقولون العالم ^{العلم}
ليكون تعديله في الوجود المنبسط وقيام الوجود بالحق الاول بخبره لا لغنى التمايز بالحكمة
قال قائلهم به هر مرتبه از وجود حكيم وارد و كره حفظ مراتب غنى زنديقي به و حيث قالوا
بالنزل ارادوا معنى ليم المنزلة لا يقال به انك اثبت الحق الاول والعلازم منه فلا
ان الوجود الحق يشملها اذ لا يصح ان يقال لهذا اليمس بموجود ولا لذلك ان فيه موجودا اذ كان
الوجود يشملها فالكلام جار في هذا الوجود ولا بداهة الاول وانه في المرتبة جميعا لا نأقول
هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال في قنشت
حق التفتيش وجدت به المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحادث والقديم لئلا ينزل في
المساء بالعين الاعتباري هي التي تزود الفطرة السليمة للمجهول على التصديق بمحقق تمايزها فيما
بينها ولا تزود الفطرة مطلقا بالنزل الصادق بالصدور والابداع وغير ذلك بل يضطر اليه
غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهوى كل واحد منها عين الاخر من وجه بالعقل
عين النفس من وجه كما صورنا في استعدا ونفوس النخاع القائم بالتحكم والنفس المنطبعة في
الشهوة القائمة بها وكذلك النفس عين الهوى من وجه والنفس بذلك تتلوا ايضا اذ تصور
في نفسك كليا الكيفية حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج
ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهوى كما في كمال الذي يحكم العقل بايده في فرد واحد
وبين الفرد والجزئي وليس للهوى عندنا حقيقة الابد والنفوس الكلية في سورة انشخص
والثنين فهي مع هذا البروز هيولى فالعالم اذا اذ اذ بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل
ما به هم الفرق الاعتباري وبالحكمة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان شيخ المجد قال
في مكنو بانه الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد منها مستمزة من اللغات الواجبة في الخارج

وكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابلها وهو الجاهل وللعقيدة عدم يقابلها وهو الجاهل
 وتلك العدميات لها تميز في علم الحق فصار بذلك التمييز مزايا الاسرار والصفات ومجالي
 الازار فمخالفات المسمكات هي عكوس الاسرار والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها
 فالاعدام بمنزلة المادة وتلك المهيآت وعكوس الاسرار والصفات بمنزلة الصورة انما له
 في المادة فحقائق المسمكات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسرار والصفات منيرة في العلم
 وعند الشيخ المجد وانما هي عدميات انعكست فيها الازار الاسرار والصفات وتلك العدميات
 وذلك لانعكاس انما كانت في العلم ولكن العاقل المختار بل محبة ذات ارادة ان يوحى بها
 من الماهيات في الخارج جبا استهفنه بالوجود النظمي فصيصة موجودة في الخارج بالوجود النظمي
 واتخذت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجو داهليا وقال اخرى هو موجود
 في الوهم الان الله تعالى القنة في تلك المرتبة فصار هو ما متقا قول اعلم ان لفظه
 حقائق المسمكات تطلق على معان اعيان الوجودات انما صفة فلان حقيقة والفرس
 حقيقة وللماء حقيقة وتلك الحقائق امور مستحقة في الخارج وعلى هذا فحقائق المسمكات ما يتعقله
 العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسرار لا غير على هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء
 ثابتة وثانيتها الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومته فاذا انقضت
 بضميتها هي الوجود وصارت موجودة لان كانت معدومته وانما هي بهذا المعنى هي التي يسميها البعض
 بالماهيات الان المعقولي عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومته ولزمه القول بثبوتها
 من حيث يدري اولاد يدري ولم يتصل ارتباطها بالاولاد اكل وثبوتها بالفيض لا قدس
 قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق
 الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخاكي

فعرف ان الذات المقدسة شملت اولاً على نفسها بان علمتها بنفسها او بما يتقضى نفسها
وكما لها القاييم بها وامكان ظهورها بها بالحواس التي وعلمها ذلك بعين الانقضاء عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استقراء المظاهر الكلية الفعالة
الظاهرة المعقدة يسمى بالاسمار وما كان استقراء المظاهر الجزئية المنفصلة المنفردة الملتصقة
يسمى باحيان المكينات فحقائق المكينات على هذا الاصطلاح صور معلومة عن الحق الاول
المعنى الثالث يحتاج الى تهديد مقدّمه هي ان احدي القسيتين ينطبقه على الاخرى فكل
ما في الاسمار ظهر في حقائق المكينات فحقائق المكينات وحقائق الاسمار ضدهم متقابلات
احدي القسيتين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما في القوام من التمام مع الانتزاع
في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم
متميز في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاهل الاسمار فزعمه المكينات
في هذه المرتبة فلذات ان كل ما يصححه احكامها ان حقائق المكينات هي الاسمار والصفات
منفردة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكينات هي عكس الاسمار والصفات المنطوقة
في الاستخدام للقبالة لهادا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبر به عند المنقشين من
حقائق الاشياء على ما هي عليه الاليج ايضا يحتاج الى مقدّمه هي ان الصوفية يسمون الاول
مستمقاما والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في ما يحس عشقا وهذا اصطلاح صاحب
نظم ان المشوق يتبدل الى عاشق ويحبذ به اليه فيقال لهالك الذي غالب حاله غير محبذ
ومرادو محبوا كما كان في قصته سيدنا ابراهيم حذبه العناية الى مراتب الوجوه حتى حث
لا يدري فاستدعى الى الذي فله وتذكر من عائل بالافات انج بالادي فله منزهة عن

هذه التمايز وقد يترق العاشق الى مشققة ويسير اليه بالرياضات البنيوية والنفاية
 وتجريد وجه الروح فيقال لهالك الذي غالب حاله هذا ساكنا ومريدا ومجا وقد يتقلى
 المعشوق ويترق العاشق فيجتمعا في الوسط وهذا الك يوز بهوارق الطوفان فيقال له
 السالك المحبوب والمحبة المحبوب والمزيد المراد ومعنى هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب
 الشخص الكبر وان الله تعالى انبساطا وان شراعا في خطية القدس وان له كوسا ومجا
 في الملا الاصل فيطبق معنى هذا التجلي الاسماء التسعة والتسعون وان الله تعالى الاداة حينها
 بعد حين وعلا مستجدا ومناستجدا وحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في خيره هو الذي لم يسمو
 بالمعشوق لان النفوس البشرية مستجيبة اليه انجذابا المحيد الى المقاطيس وقد ذكرنا ذلك
 في صدر هذه المقالة اليه اسير والسلوك وبالاتقال الذي يقصده الصوفية قد تقبضي
 الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفا عبدا وهو جاري في خلوا نفسه لا يشعر بالارادة ^{ضمي}
 مراداً وقد يقصده بالرياضات البنيوية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال الموعود في اصل
 جبلته فسمى مریدا وقد كسب باقتدار الحق وسمى من نفسه ويكون له تارات يتقدم عليه في
 بعضنا ويعلمه فسر من الغيب في البعض الاخر وكسب ذلك في حالة واحدة من جهتين فيكون
 جاسعا المرتبتين اما في المشرق فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
 محبذا من ذلك الوجه فيقال يتحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا
 وبالحكمة قد فهم العارف اصل استداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجده ومن بين
 الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقة تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المحي
 معترف بهذا القول في كثير من مكانه وبالحكمة فالقول بان حقائق السمكات تكون الاسماء
 المنطوق في الاعداد المقابلة لها ليس معناه كلام الشيخ ابن العربي واتباعه ولم يهتم ^{الشيخ}

هذه المعنى وقد انا الى وجه المسئلة فلما حجة خاتم كل ما هم والاطباء لسر وتصريحاً بهم
ولو يحياهم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء المتصلة في الوجود تظهر
في الطرف المقابل لشيء باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء هو حقيقة التي
يرجع اليها ليس مخالفاً لكلام الشيخ المجيد ووجهنا لا نقناباً من كثير من كلامه على كلامه فمحل
كلام الشيخ المجيد انه وجه بعض من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فمحل على ما يخالف وجهنا ذلك
فقط عليه لازمة لثبوتية والعلات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علوم مقامهم ان يوجد في بعض
كلامهم قليلاً فقلت ما قوله تميز الصفات الثمانية لا يسلّم الصورية بل هي عين الواجب عندهم
بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند المتكلمين بل يدل على ذلك لان العقل ولا عقل على المالا
فلان غايته ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق اسمها على سبب العلم ونحوها عرفاً وانها ان
هناك صفات متميزة فكل واحد من الصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات
واسماها لا يلقون الى تميز الصفات وذكرها زيادة على الذات اصلاً لكنهم يلتفتون الى
الاتار لا غير فان من دعى شيئاً تحرك وبشيء وجبت عليه حيا السبب هذه الاتار ولا يلتفت
الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من الدقيقات الفلسفية وما
الثاني فلان العقل ما شهد بالكونية بحيث يصدر منه هذه الاتار وما ان ذلك منحصر في زيادة
الصفات فكما بل من الصف من نفسه عقل ان كانت الصفات بمنزلة الاخرى في محلها
القائمة بموصفاتهما هو اعظم التشبيه فان قال قائل هذا سبب الالسنه فيجب قبوله
فلما الالسنه عندنا الالسنه المشهور ما بالخير وباري عن احد منهم انه يتكلم في الصفات
التي هي زائدة او لا على تقدير زيادتها بل هي الامور انشراعية او خارجية وما هذه الفرقه التي بين
التي تدعى لنفسها انها الالسنه فعلى تقدير ان لا يكون قولهم انه ابدع في الدين واخترها عالم لم

بقوله احد من السلف فخص رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في العالم موجود خارجي
 بوجود ظلي وهو هو متضمن اختلاف قليل الجدوى اذا المقصود ان الوجودات الخاصة مستحقة بحسب
 ليعصدها منها آثارا سوارسمى هذا التحقيق وجودا خارجيا ووجودا دهريا مستقدا ان سالتوني
 عن الحق الصراح فقلت ان الذات الالهيه من حيث هي بل من ان تكون في الخارج
 ادنى الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحمانى وفي الاعيان كناية عنه فلم يمتنع عليه عظيم ^{الخارج}
 ويوصف الحق بان في الخارج ادنى لما ينظر هذا التعبد وان التقي عن هذه الاقوال كلها ما اذكر عليها
 الاسم جهة التعبير او من جهة ذكر شئ في غير محله والاقتضى ما يشير صاحب كنف الى ما ليس له
 حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجه وهو ان اوائل النفس الرحمانى المتشمل
 فيه الذكر والتجلى بالاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصمد وبالاسجاب
 وبقدره اننا غير انهم سموه شيئا واحدا باسما شتى باختلاف الجهات والاعتبارات فكلم من
 اختلاف في الجهات يلتوى في صدور الناس حتى يظنونه من باب اختلاف المحتاق كاللهيا من
 والابيض ما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم لمن حيث انه ما غود بشرط لا وان البياض
 اسم لمن حيث انه ما غود بشرط اشئ فذلك سموه جوه من حيث انه صفة ليسوع العلم
 وسبقا في المحركات وعلما من حيث انه تشل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
 وقده من حيث انه ينبجس منها خلق الخلق واردة من حيث ان التجلى بالاعظم ينبت منه
 تخصيص اعدا المدايين وكلاهما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والاملاك وسموا
 دبورا من حيث انه مبدأ الاختلاف المبهرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
 الحامى عندي مسلم فان مقصوده نفى تاصل محتاق بجبالها وانها اعتبارات واضافات للوجود
 الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتبين بهل يمتنع الفرق الاعتبارى واذا قلنا كمالا الجواب فلنختم

سلم اجناس من قائل
 حب اولئك انك وراؤك
 ام

الرساله والحمد لله تعالى اولاد و آخرا و ظاهر و باطنا و صلوات الله تعالى على خير خلقه محمد وآله
 و اصحابه اجمعين - مکتوب بست و حکم احمد بنده و سلام على عباده الدين مصطفى
 العابد ميگويد فيقول الله عني عنه که در بعض احوال باقتضای بعض احوال بنده چنانچه نظم کرده
 احوال استحسن مينمايد که زير هر بيتي اشاره لطيفه کرده آيد به نکته که در آن دوليت نهايه شفا
 و الله يقول الحق و هو يهدي السبل **فمنها** دے دارم ز عود خالی جاباش ميتوان گفتن +
 در کيفيتي جوش شرابش ميتوان گفتن + وجودي نمود معنی ما و ديني دارد + درين نيز گنگا
 بوی گلآش ميتوان گفتن + درين دو بيت اشارت است بجای عجيب که انجذاب بر سج
 بافتار انا سويار دل ما ياي اندر چرخ و تاب او + نقوش عالم الکايش
 ميتوان گفتن + اشاره است بجا معنيه حیرت **فرو** پاشيد از هم نترست موهوم چرخ
 شبنم + ز رفيع معنی بافتار ميتوان گفتن + اشارت افکار انا که از غلبه معنی حیرت
 خيزد + و منها زلف چرخ در چرخ کسے گم کرده ام خور + فرو شود در دل شبنم انگنم
 چه ميگردم + و لے پرورد جان افکار و بار خور دارم + جهان را پزير يا بهانم گردم چه ميگردم
 اشارت است بان که گرفتاری بد قایل غيب الغيب حیرت شديد ميدهد و در قلق و آرد
فم تحصيل ز بار شغل و در غزل مي منم + جنون ترک منصبها نميگردم چه ميگردم +
 تنفير است از منصب جاه - بيان آفامی که قبل و بعد مع آن مناصب حال ميشود
 کس بائل هموار و کس با گل هو بازو + اگر من يا دآن بهانم گردم چه ميگردم + اشارت
 بآنکه نزدیک عارف هر لذتي از لذات محسوسه مثال معنی است از معانی بي ثباتي و در بعض
 حالات از تماثل بجا بين بے مورد **فم** تفتيح را از ضم مشربها برودن دیدم +
 خروج از قيد مشربها نميگردم چه ميگردم + اشاره است بان که در معانی که نقل ميشود

انصاف شخصی پسندیدنیست - **س** حجاب وصل مطلوبست دلستین مطلبها + این
 اگر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک
 و منهیا ناگزیر تو ستم است بے نفیر + روگردان بعد ازین از ناگزیر + من ترا شوق ترم
 از صدمه پر + در من آفرید مرا محکم بگیر + غیر من گریه با تو با بستر بود + آن و بالیست و خدا
 سیر + درین سبب اشاره کرده شد بسامات حقیقه الحقایق با سالک **س**
 جان من در چرخ بار خدو سوخت + من خدا با لجز اجلی یا مجیر + بوقرارم در دوشب باروی بار
 باز تباروی یارم یا قدیر + اندرونم از جالش نارسد + که شود یارب بولش من سیر +
 ای برادر بعد ازین بشیار باش + فرق میکن در میان شیر و شیر + و منهیا ساسی کر کن
 که هوش خود افتم + من بار خودم خود از دوش خود افتم + بنم رخ ساقی ظاهر شده در رخ
 مفتون شده بر خودم هوش خود افتم + مثل می خوشان که زخم بدرا فتم + جو شو زده و
 از جوش خود افتم + از هر من موبم جوشد محو دیگر + از فطر تامل زاغوش خود افتم +
 زین تیز زبانی آزرده دلم من + خوش آنکه زلسه خاموش خود افتم + این غزل از مزاحات
 بحر بسیطست - مستغفل فعلن چهار بار و آن در فارسی کلم یافته شده غرض ازین آیات
 تشوق است بحال افعال بافتار انا و آن حالیت نادر الوقوع افعال عملت است
 از انجذاب روح و معرفت سر و قار انا از تقطع لطیفه ضحیه و منهیا تا کجوت هم در می کشم
 نازنین دلم سو می طمن باز روم + تا یک بهدی سنگ بهدشوه من + گوهری از عظم سو من
 باز روم + تلک بهدشوه غیر تعلق با شرم + آهوی از عظم سو من باندوم + بوی جان سیر
 از باوین درود جهان + شاه ملک نیم سو من باز روم + غرض ازین آیات تشوق است بعالق
 و رفیق اعلی نفهم از بیانات دنیه غاصقه مانگیر وقت و مشغول و بنیر و بیروح میشود +

مکتوب بستی و دویکم - در شرح رباعیات - الحمد لله تعالی القوم و المعلوم
 و سلم الله علی غیر خلفه محمد و آله و صحابه اجمعین - اما بعد میگویند فیقر ولی الله غنی عنک سائر
 رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق برادر محترم خواجہ محمد امین کریم الله
 بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت بنا شده
 فمن تلک الرباعیات - رباعی علم که نه ناخود از شکوہ نبی است. و الله که سیر الی
 از این جنبہ بستی. و باحوال بود جلوسه حق حاکم وقت. و تابع شدن حکم خود و دوستی. و درین رباعی
 اشاره کرده شد بآنکه علم که ماخذ آن شرع محمدی نیست تا مرضی است و اشتغال بآن مثالی سلوک
 و منها دانی که چه بود پنج قایم اعدا دارد. و شغل دل تو ظاهر و باطن بایار. و این را شوی
 از درس عوارف عارف. و ان فن دیگر یادگیر اناحرار. و این رباعی اشاره کرده شد بآنکه
 اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر تو منبع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق
 قلب بیتی و اگر کسی اهل را میخواند از کتاب عوارف بهتر نیست خضر صابج شش باب که درین
 سلسله واقع است و اگر گویانی را میخواند بهتر از صحبت احارایان یافته نمیشود. و منها
 در غیب ماست از اسباب غرور. و ذکر یک بود عاقل از انا و احسنور. و در حاشیه نفی شو
 از خلق نفور. و در جانب انبات برو سوی غفور. و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور
 از خلق و انبات محبت حضرت حق. و منها مستی و دل شرط طریق افتاد است. و در شستن
 کار کسی نکند است. و در ذکر خفی چه تمیل کردن. و شرط است و از او ستاد طریق یاد است. و
 حضرت و الله قدس سره تمیل هر مفرط شرط سیکر و ندکه جمع محبت و ظهور و بدون آت نمیشود.
 و منها غرای که مخرن محبت فوشتی. و باید که تعلیل علایق کوشی. و دل را از خیالات
 جهان مرف کنی. و چشم از صورت بله عالم بپوشی. و اشارت است بنگاهداشت و نظر بر قدم

و منها در عشق تو از حایر جهان بگذشتم + در بهر چه بخیزاد تو زان بگذشتم + مقصود من نبوی
 بجز وصل تو نیست + اند طلب از دل دلعان بگذشتم + اشارت است ببارگشت در نشانی که
 دفته بیدار و منها و ایچم دل بن پیش تو حاضر باشد + چشمم بر رخ حرب تو حاضر باشد +
 در نهیب ناشر کجایی ست در بر یک + اگر و تو را خطره خاطر باشد + اشارت بر و ام یاد است
 و منها دانی چه بپوش کثیر البرکات + در مشرب ال دل وجود مدات + تحصیل عدم
 بدان سبب مانع + در لغی خاطر و در دست نبات + عدم غیبت را گویند یعنی نشان ماسوی
 عدم مکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن غم قوی میست نشان من هر چیز است از دل -
 و منها خوش آنکه با نوار وضو رنگین است + زیرا که طهارت را اصول این است + تنویر دل
 و لغی خاطر خواهی + قوی در این مکتوب نیست + در جمع خاطر و تنویر دل و ازاله خطرات مجتبه
 طهارت فائده ما دارد و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن + باید نظر ال فنا جستن
 این دار عمل را و در آخر به این + در کجاست اهل دل خواهی + بدین + یعنی نظر قبول این
 طالع کیمیا و عجیب است در تحصیل عدم و ازاله خطرات بدیشان و منها آنکه از او ناس بهیچ تنه
 با کجبه انوار قدم پیوسته + فیض قدس از منت ایشان بهو + در و از فیض قدس ایشان هستند
 یعنی توجه بارون طیب مشایخ در تهذیب روح و در نفع بلوغ دارد و منها آن ذات که از قید صفت
 بیرون است + از حیطه اسما و صفت بیرون است + هر مرتبه زان ذات نشانی دارد + هر چند در تعیین نیست
 بیرون و منها هر مد که نشاند نظران یا عجیب + ظاهر شده از صورتش آنرا عجیب + در مع
 دل از نسبت کنی صمدت او + پیدا شود از مع دل اسرار عجیب + و منها قوی بخوابناح
 موصوف + جمع تلاوت اسما معروف + شفعه که از این قوم قدم پیش نهاد + گشت است باین
 صمدت نمی شنود + درین سر باقی اشارت کرده شد تحقیق توجه به معصا که حضرت خواج

نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند و آن پرورش کردن صورت فزونی حضرت حق است که در مدرک
آدمی تمثیل شوند مانند مثل تجلی صورت و در تنبیه هر چه بر او چهار دست مکتوبی و لفظی صورت فزینی
و در خارج چنانکه تا بیرون و لفظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تا بیرون خود
نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها اودوست توئی دیدۀ و بیانی من و شوقی و دانائی
گویای من و عشقم تو هم قول عذبه من و اندر دل عذبه شکبای من و اشارت
موجود حق قلای و الحمد لله اولاد آسرا ظاهر و باطن او هم از الله علی خبر خلقه محمد و آل و صحبه اجمعین
مکتوب است و سیوم در شرح آیات - الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین
اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سالی شوق برادر محمد امین اگر مراد الله نبوده
باعث آن شده که بعضی سارف غاصقه در نیکوترین راهی را باس نظم ست بیان کرده شود
احمال شوق ایشان تفاصیر آن بکنند که نیز هر تری اشارتی لطیف کرده شود آن صدف که
در آن نوع است **شعر** الاطال شوق الابرار الی لقای و والی لا شد شوق الابرار
منهم و من نمانم باده ام با باده را بیا نه ام و عاشق شوریده ام با عاشق با جانان
درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه غنیه است که سالک درین مقام
تفرق نمیکند در میان وجوہات خاصه که با بیست ممبر میشود و در میان وجوہ مطلق که غایب است
در وجوہات خاصه و امتیاز معنی نماید در میان احکام خاصه ظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگری
معتشوق و سیوم را عشق **مبتلا** می بر تم جان گویت با جان جان و اصطلاح
شوق بسیار است و من دیوانه ام و درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت
از وجوہات خاصه است و جان جان عبارت از وجوہ مطلق است ظاهر شده در وجوہات
شوق موسی در ظهور او را نارطور او را و در نها و شمع آتش همین نذر وانه ام اشاره است

با آنکه محاسب اول حال غلبه جانب بکینه محبوب را و محض ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی
 است و او است لاکون اتمی الا بقدر استداد التعلیل و آتش زدن عبارت از دفع بقیار
 و ادب است. **ع** با جهال و آتش حسن و اگر در کارشند به چشم او را سر مردم یا زلف او را خانه ام
 درین بیت اشارت است بحکمت ظهور احجار است که تمام معین مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی
 در ذات خود از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است که بی مقتضای این فزون شود
 و تمثیل حسن ذاتی پنجم عشق که در عبات لطافت آفریده شده و حسن ثانوی سیر مرد و عجمان
 زلف در خانه **ع** میل هر عنصر به سوی معرسلش به جذب اصل است هر نورش تا نام
 اشارت است بحقیقت محبت و آنکه که آن بر حضرت وجود است در ظاهر مرقده شبها اطلاق شل
 میل هر عنصر بمقر اصلی خود **ع** غافل از نور ماند از صورت چه پر شد آینه عده تا از انباشت ختم
 خانه از خود بیک نام **ع** اشارت است با سنزاق در اتصال یعنی سر و روح در کار خود بیک نام
 و سالک را غیر ندک و حتی نفس خود نیز ندک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و
 بصورت منتهی **ع** احوالین بر سبب نام بجهت است **ع** و رزل پیش از زمان
 تعمیر شده سیاه نام **ع** اشارت است با آنکه محبت و آنکه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که ^{صلوات} آن
 نوحه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان و میخاند اشارت بجام مراتب علق است و الحمد لله اول
 و آخره ظاهر او باطن مکتوب است **و چهارم در منظومات - ع**
 فراغت با نعم از جم و عمره **ع** چه احلام سر کوی تو لبستم **ع** چه دیدم روی زیبای تو جانان
 ز تنوشش و جو زنجیر لبستم **ع** بیاساقی بد به جام شرابی **ع** که محو صبحی لبستم **ع**
 ایضا محبت نام جویش طبع و میل نفس اگر باشد **ع** سر اهل محبت در دو عالم کا و در خانه **ع**
 زنا که طبع غیر از خود نام آنها می آید **ع** در حث بید را دیدم دامن زخمی **ع** در خرابی **ع** دوست مشرب

رنگ تعلق در نیکو بد اگر نقش زنی بر روی دریا بر اثر باشد به صفای طبع میخیزد
 دامن اندکش به که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد به ایضا مزاج صاف طبعانرا
 بجز غرت نیازد به کدگر که دو آب صاف چون بجا وطن گیرد فرد صفا با خست باطن نیز
 کما جمع میگردد به بر و ماله را چون در دشتیند تا شاکن به ضرر و هرگز گری مانع نور دل
 ای شوخند به سیل تا نشت بجا با طش صافی نشد به دوا می در دهن بر جمع اصدا تو
 میانهم به نیک ریو دل هر روح سن هستی و مرهم هم به جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوت
 قیامت بینای و دم عیسی و مرهم هم به درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن بیت
 در تعلق قلب الس روح در یک حالت و تاذی ازان یک و التنا و ازان دیگر بکده
 توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن به توی عضو و اهل ل توی مشتاق هم هم
 نزدیک منبع در بجا مختلف فواره میجو شد به مزاج حرص فادون زهدا بر اهریم اهریم هم
 سجاری از زمین خیزد بباد و در آسمین به گوی باران میزان است گاهی برف و شبنم هم
 درین نسبت اشارت است با صملاال حقایق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام میان
 حقایق متخالفه بسبب امتیاز ظهور و میاکل به که ای طرزه نیرنگی درین کاشانه سر وادی
 که عالم پای کرب از دست عشقت گشت و آدم هم به درین بیت اشارت است به ربانی
 عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه غنم چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی و اراد
 هر دو دارد به آنکه سبب سرایان آن صحت نمک است مکتوب است و بحسب
 در شرح غزلیکه بر تفسیر بیت اول غزل عوالی علیه الرحمة انشا کردند به نخستین باب که اند
 جام کردند به مزاجش عکس آن کلام کردند به بهر باشد در امکان صورت حق به آن صورت
 جهان را رام کردند به بی بایست تفصیل بازان روی به مکام راها اتمام کردند به شراب و

از خجانه غیب به مرامج ازل در کام کردند و چون غلطیم ز مستیها بهر سو هر پنهان
 مستی از من دامن کردند و حقیقت را که مستور از نظر بود به ما مشهور و خاص و عام کردند
 پس آنکه موج دریا باز گردید به ما تمام فنا اکرام کردند به این رمز و قیقه با تو گویم به
 بخود آغا و نیز از انجام کردند و غرض از این ابیات شرح بیت عراقی است علیه السلام و این
 مراد و از اباده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد
 یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از اباده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از
 چشم ساقی فیض حاجی که عبارت از تجلی اعظم با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح حنا
 فتوحات و در این رسم عدول با وضع از می چشم ساقی کرده شده گفته اند که منزع بآن بابده کرده
 عکس روی آن یا کلفام دیگر آنکه کمال آنست که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خاص نصیه
 و استیغفار احکام طالع ایثار بآن متحقق شده بواسطه احباب بهینه افراد کسالت که وجود
 ایشان بجهت صحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوبیه است و فی الحدیث بخت الاعظم
 الاحلاق و این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد
 کمالات و جوبیه ناخته اند و در شمار دنیا از ایشان آناهان استعداد بر روی کار آمدن طلق و غنا
 پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت به تحقیق جمیع
 افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان حقیقت مجرود بوجوه و جوه
 ملققت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه
 از اجساد و معاد این نفوس منحل است در تجلی اعظم و مشمول شدن بعضی آن بوجوهی که انوار
 و سلی ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پدید نباشد و در پنج بیت
 لاحق انیمانی بطریق یکجاذ و بلبان اشارت داده شده باز گفته دیگر اداکره اند که تجلی اعظم

سبدا و معا و نفوس کامل است -

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفین سیر الطائین
شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد واله اجمعین
اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و شهباز باش بے بنیاد فقر و غفلت کردند و گذشتند و بخت
و مترسمان بسیار شدند آنکه مشغول به غیبت و دروغ و طلب دنیا و غریب و نفاق و بغض
و غل و غش و خد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و القاص و عداوت و زحمت امارت و صحبت
مسلمین و علماء اول قلم و اکل حرام که دل را سیر اند و چون شهباز باش بچوگان قبول غیبت
اقتدار شان و کلاه گیر خلق از ایشان چگونگی را باشد فلهذا خواستم که کتابی نویسم و علم را بکار
و فقر و عارفان تا آنکه غم بقیف کردم و قلم را بچوگان و اقامه اسرار الطائین
و سیر العارفین نامش نهادم و سبب الی سببم از آنکه توفیق آفرید و چنانکه
بشیر و عشق و اودما النصر الایمن عنه الله و هم علی کل شیء قدیر و بالاجابة بحسب سیرة
بنده و از روی حق تعالی و تقدس دست نه بدو بچوگان از خلق چه اگر از روی خلق از فکر
الله و عبادت و عفتش و فکر در ملک ملکانش باز دیدار پس نزدیک او بدون دوری خلق
صورت نه بنده و عفتش از چنانکه قرب سلطان و قرب بنده مملو که بدون بعد از خبر سلطان غیر
مولد است نباید سیرة شیخ از آنست که در آنش قدس باشند و صفات و مبداءش فانی

و صفات حمیده اش باقی چه کسی چهری از صفات بشیریه در یافت و امر که دیگر اربابان دولت
 کنند و راه نماید بر ظاهر نشانه صلاحیت مشیقت ندارد و خود محتاج به شکی و مرشد که او را مسرت
 و طریقت آموزد که افاضال شیخ ابراهیم الهی رحمة الله علیه سیره هر که صدق و جویوشید
 لغت جرب و لذت بخورد و با سلاطین و اهل دنیا نیا نبرد و هر که نه انجمن است در لباس با نیا
 و اهل سلوک حیات و رزیده باشد حقش او را کرده سیره فقیر را نخواست بلکه و سلاطین
 حلال نیست که از صحبت ایشان طلبش ببرد و روان است از این ابطال کرم الله وجهه که صحبت
 ملوک فتنه است و عزیزان طعامشان هم فاکل که دوا نمی دارد و فرمود صنی الله عنه علم معرفت است
 و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود و روایت است از ابوالحسن لوری
 رحمة الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بزرگانیکار شود و همچنان نیکو کار بدکار گردد و هر کس را این
 انکار کند بحال و گمراه و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صل الله علیه و سلم
 الصبیحة ثوب ثمر و گفت علی بنی الله عنه صحبت صاحبان نور و رحمت است اهل عالم را سیره
 سالک باید که بیکر مشغول باشد تا آنکه هر موی از مویهای بدنش زبانی باشد سیره اصل اقامت
 سلوک و ریاضت نفس و غمزه ادوات نیست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و سلاطین و امرا
 نفس دور دارد سیره مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و حلقه
 معاشی صغائر بزرگوار اجتناب کند سیره روایت است از ابوبکر شبلی رحمة الله علیه که گفت
 مرید را خصوصاً به مولای باید که بغیر حاجت کلام نگوید سیره هر گاه مرید از غلبه و غلبه بیرون
 آید سر خود بر قدم خنجر نهد بطریق شکر و منت و آنچه بعضی فقها گفته اند که ازین فعل کافرینند اکثر
 بعد مگر غیر از آن شده اند که این توحیت است نه عبادت زیرا که شیخ گرامی نیست سیره
 اصل و طایف فقیر بر هر که در دست از غنیان چنانکه رسول خدا فرمود صل الله علیه و سلم حب الدنيا

دانش کل خطیبه و فتنه و بلیه سیره مرید که نفع باشد بقدر حاجت کتب و بعد از غ
 از کتب بزرگ مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسند و سواى مراقبه و آن نظر کردن در معنیات
 الصغیرین همچو عالم ملکوت و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت برای ملاحظه غیب بهر نحو و محله
 سیره خلوت ترک و دادن اختلاط مردمست اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن
 از تمام اذکار و ساز و زکرا الله و بعضی گفته اند از نشستن گرفتن بست نیک و مدت آن چهل روزست بقبول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص لله اربعین صلیاً طهرت بنامع الحکمة
 مرفقه علی لسانه سیره عزت دور شدن است از اهل زمانه تیرگی طبع و از انما به نفس
 و شهواتش بزم بزم بهر کاری سیره صحبت اغنیاء اهل دنیا قلب مومن را سیرم از نفع و بالند
 منها و چون قلب مومن بمیز رنگ کلوح گردد پس هر چه خواهد بگوید سیره حسن بصری بدست
 کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه میز مردی را که بر حاجت با و مردم اختلاط میکنند
 و دنیا سیلبد و باز نهد و را سیلبد پس بداند که از نیت و مردود است و دزدی است از دزدان دنیا
 سیره روایت است از ابو بکر صلی الله علیه و سلم که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد
 و اختلاط اهل سکوک و طریق طلب خدا با ساکنان است نه با اهل دنیا سیره نوحی که بر قافان باشد
 اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او وافق بحاب الله و سنت رسول الله نبود و از قطع الطریق
 و دزدان معین است سیره روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بهترین
 مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند و بنا و اکتیفت گفت آنکه زیاده از قوتش ندارد
 طلبد که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه پرسید که زیاده بر قوت روز و شبی دارد
 صدقه نذر واجب گردانیده سیره روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است
 قلب سلیم قلب منیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که خبر معرفت خدا پیروی در آن نباشد

قلب نسیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل باز گردد و قلب شبیه آنکه او تعالی و بعد از او هر چه
مشاهده کند **سیره** شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه بنحیثین گمراه است و گمراه کننده **سیره** مرید را نیز باید
که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردود است پس ذره از ان هیچ فتنه خون است
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و بیهوده شود **سیره** مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
نیکوکاران فقیر را سرمه قاتل است که او را در او خوریت و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
و امکان سپهر بیزد و چه صحبت دنیا در دلبهای مردم جا کرده است پس از صحبت نشان فخری عظیم
خواهد رسید **سیره** روایت است از ذوالنون مصری رحمه الله علیه گفت هر که شنبه سخت
و دوش غل یا غش است بایک از مسلمانان نام او را در دیوان فقره محو کرده شود بعضی متحقق گفته اند
غش در فقهپ نشان این است که برادر مسلمان خود را بنامش بیاورند **سیره** بدان او طالب
که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجای و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده
پس بروست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن است از حب دنیا
سیره فقیر را در تمام مذاهب اخلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال است
چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر دوست که برادر امیر آید و نیکو ترین
امیر دوست که برادر فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مرخص بود پس اهل این
تشری را خواند تا دعا کند و بنظر شفا و شفقتش نگردد و آخر بمرکت و عاود نظر شفقتش شفا یافت
باز سهیل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد **سیره** هر که همیشه بدینا مشغول باشد همیشه
از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است عظیم مراه غایت از اهل دنیا و ذکر کند
تعالی و تقدس **سیره** قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است بآنکه

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون
	باب اول از کتاب کلمات طیبات ششست بر چهار فصل
	فصل اول در مکاتیب حضرت عوث الثقلی
۵	مکتوب اول در امکنه نشانی و خود پسندی و شمره آن در مآیات قرآنی که مناسب این معنی وار و گردیده.
۶	مکتوب دوم در امر تبریدن از روز قیامت و محاب در آن و شمره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب
۷	مکتوب سوم در امتناع از تغافل و منذ در شدن بحیات دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۸	مکتوب چهارم در بیان نورانیت قلب غره آن که از اشاره کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۹	مکتوب پنجم در بیان غرات و فوائدیکه از تاجیر غروی حیات و نیادی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۰	مکتوب ششم در بیان غراتیکه از توجه و فکر نمودن در معنی آیه است بر کیم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۱	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بیان رسد چه شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشاره بآن مقامات را ماسای بر آید
۱۲	مکتوب هشتم ایضاً
۱۳	مکتوب نهم در بیان اینکه بحکم طرسا و ک نمایه که بمرام حوزد فائز گردد
۱۴	مکتوب یازدهم ایضاً

صفحه	مضمون
۱۵	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بمرام خود فائز گردد
۱۶	مکتوب سیزدهم ایضاً
۱۷	مکتوب چهاردهم ایضاً
۱۸	مکتوب پانزدهم در بیان اموریکه سالک از انانیت غلبه که در ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسبه اینمندی
۱۹	فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهبه ح
۲۰	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف
۲۱	مکتوب دوم در دفع اعتراض که احوال مستولان طریقه احمدیه موافق دعوی ایشان نیست
۲۲	مکتوب سیوم در بیان معنی لفظ نسبت باصلاح صوفیه -
۲۳	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی -
۲۵	مکتوب پنجم در اجوبه شبهاتی که بر کلام حضرت مجید و رضه مینمایند
۲۶	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقالات حضرت مجید و رضه میکند
۲۷	مکتوب هفتم در بیان فضل یکسے بر دیگر سے از حضرت مجید و غوث الثقلین
۲۸	مکتوب هشتم در بیان مکشوف مجید و رضه در سلسله حقائق ممکنات
۲۹	مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدترند اند و از کافر رنگ بدتر است -
۳۰	مکتوب دهم در دفع شبهه که مرتبه صبر دل که بیلا شدیده مبتلا بود و دعا بر او دفع آن نکند و بر حضرت ایوب علیہ السلام که دعا بجای تنفع بلا فرمود لازم میآید -

صفحه	مضمون
۳۱	مکتوب یازدهم در بیان ذکر نهر و ذکر شرفی
۳۲	مکتوب دوازدهم در بیان سلسله سماع
۳۳	مکتوب سیزدهم در سلسله خبر اختیار
۳۴	مکتوب چهاردهم در بیان آیین کفر مهند
۳۵	مکتوب پانزدهم در بیان وضع سبابه
۳۶	مکتوب شانزدهم در بیان عمل باجمید و افعال از اندامی مذهب
۳۷	مکتوب هجدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق معاویه بن ابی سفیان -
۳۸	مکتوب نهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق صحابه اهل بیت علیهم السلام
۳۹	مکتوب نوزدهم در بیان خلافتی که موافق حدیث شریف دوازده از قریش خواهد بود
۴۰	مکتوب بیستم در توجیه طاعت حضرت عائشه رضی الله عنہا از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ
۴۱	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنی و تحصیل مرتبه خیر و جمعیت آنرا
۴۲	مکتوب بیست و دوم در بیان بعضی درجانات طایفه مجیدی -
۴۳	مکتوب بیست و سوم در تصویر سلسله وحدت و جدو
۴۴	مکتوب بیست و چهارم متضمن باحوال ظاهری شیخ و مکتوب الیه
۴۵	مکتوب بیست و پنجم - ایضاً
۴۶	مکتوب بیست و ششم - ایضاً
۴۷	مکتوب بیست و هفتم در بیان شرفیته الیه بن حسین
۴۸	مکتوب بیست و هشتم در بیان ختم خواجها در ختم حضرت سیدنا

صفحه	مضمون
۴۹	مکتوب سبب دهم در پارس محمد دانش بیکانی
۵۰	مکتوب بی نام باطلع دست میان محمد میر سفارش فخر علیخان
۵۱	مکتوب بی و کرم شش بر تاسف باحوال بودی قلعه بخش بدو سالانی خود
۵۲	مکتوب بی دودم در هدایت التزام شربت و شغل طریقت
۵۳	مکتوب بی دودم در تلی مکتوب الیه
۵۴	مکتوب بی و چهارم شکر اجازت سوره لایلاف برای دفع اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب بی و پنجم در هدایت مکتوب سوره لایلاف و دعا محراب احمر
۵۶	مکتوب بی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۷	مکتوب بی و هفتم مستند فیض -
۵۸	مکتوب بی و هشتم انشاء
۵۹	مکتوب بی و نهم انشاء
۶۰	مکتوب چهل و چهارم در اجازت ضرب البحر
۶۱	مکتوب چهل و پنجم مکتوب مسنای نسیمت آسیر
۶۲	مکتوب چهل و ششم در بیان استغفار حالات سفر مکتوب الیه و مضامین بیت آمیز
۶۳	مکتوب چهل و هفتم در سفارش هزار علیخان -
۶۴	مکتوب چهل و چهارم در سفارش فخر علیخان
۶۵	مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر ساد الله
۶۶	مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف صبح و شام و لغزیت بود و علامت بی
۶۷	مکتوب چهل و هفتم در بعض احوال میان عزیز الله

صفحه	مضمون
۴۸	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرجو -
۴۹	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه
۵۰	مکتوب پنجاهم در سفارش میر اسد الله
۵۱	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر
۵۲	مکتوب پنجاه و دوم در تشکیر احوال سفر خود
۵۳	مکتوب پنجاه و سیوم در سفارش حضرت میر سلیمان
۵۴	مکتوب پنجاه و چهارم در تشکیر احوال سفر خود
۵۵	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان
۵۶	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع صنف جمائی در سفر وطن اصلی
۵۷	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میر محمد مکن خان صاحب
۵۸	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند
۵۹	مکتوب پنجاه و نهم مضمونی باین مضمون که ظلال روز و رجوع بطریق دیگر است
۶۰	مکتوب نهم در سفارش
۶۱	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف فال خوانی حدیث تالیف نیامده مگر مجموعهم
۶۲	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار جمیع تدبیر باید کرد -
۶۳	مکتوب شصت و سیوم در سفارش میر محمد حسین صاحب
۶۴	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه
۶۵	مکتوب شصت و پنجم در تشکیر معنای بعضیت اسیر -
۶۶	مکتوب شصت و ششم ایضاً
۶۷	مکتوب شصت و هفتم در هدایات

صفحه	مضمون
۸۸	مکتوب شخصیت و هشتم در باب ایات
۸۹	مکتوب شخصیت و نهم ^{الفنا}
۹۰	مکتوب هفتاد و در بیان سلسله نواب جاک با نجیب خان
۹۱	مکتوب هفتاد و یکم در بیان شاه ابدالی یعنی احمد شاه درانی
۹۲	مکتوب هفتاد و دو در بیان بعضی مضامین توضیحی
۹۳	مکتوب هفتاد و سی و در اجازت دادن بر ائمه و انجمن حافظ سروخان و در تقریر
۹۴	مکتوب هفتاد و چهارم در بیان هجوم قوم روهیله بر اوجیت للقرت
۹۵	مکتوب هفتاد و پنجم در تقریر
۹۶	مکتوب هفتاد و ششم در تقریر مسأله لطف النساء
۹۷	مکتوب هفتاد و هفتم برای هدایت و نصیحت مکتوب الیه
۹۸	مکتوب هفتاد و هشتم ^{الفنا}
۹۹	مکتوب هفتاد و نهم در بیان پسند آمدن سولات قاضی ثناء الله
۱۰۰	مکتوب هشتاد و در مشتمل بر احوال احمد شاه
۱۰۱	مکتوب هشتاد و یکم در تقریر والده قاضی ثناء الله صاحب
۱۰۲	مکتوب هشتاد و دو در مشتمل بر فضیله و هدایت
۱۰۳	مکتوب هشتاد و سی و ^{الفنا}
۱۰۴	مکتوب هشتاد و چهارم ^{الفنا}
۱۰۵	مکتوب هشتاد و پنجم در راضی شدن سفر حج
۱۰۶	مکتوب هشتاد و ششم ^{الفنا}
۱۰۷	مکتوب هشتاد و هفتم ^{الفنا}

صفحه	مضمون
۱۳۹	مکتوب دهم در تحقیق بعضی اشکال حضرت مولانا دوم علیه الرحمۃ
۱۴۰	مکتوب یازدهم در ذکر شریک از مناقب امام نجاری علیه الرحمۃ
۱۴۱	مکتوب دوازدهم در بیان دلیل و اشبع برای فرقہ ناصبیہ
۱۴۲	مکتوب سیزدهم بجا بر حضرت آخضر شاه ابو سعید مختار
۱۴۳	مکتوب چهاردهم ایضاً
۱۴۴	مکتوب پانزدهم ایضاً
۱۴۵	مکتوب شانزدهم ایضاً
۱۴۶	مکتوب ہفتم ایضاً
۱۴۷	مکتوب ہشتم ایضاً
۱۴۸	مکتوب نوزدهم ایضاً
۱۴۹	مکتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین قولین المسمی بکتاب مدنی
۱۵۰	مکتوب ہستیم یکم در شرح بعضی اشارات حضرت -
۱۵۱	مکتوب ہست دوم در شرح رباعیات حضرت
۱۵۲	مکتوب ہست و سیوم در شرح ابیات
۱۵۳	مکتوب ہست و چہارم در منظومات
۱۵۴	مکتوب ہست و پنجم در شرح غزلیہ بر تفسیر بیت اول غزل عراقی علیہ الرحمۃ ان کہوند
باب دوم	
۱۵۵	از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ الامارین و سیارہ البین شیخ شہاب الدین سہروردی علیہ السلام
۱۵۶	استہبار چہ کہ بکتاب موجب ایک . اشکاء داخل جبر کو نیست جو کل جو کوئی حساب
۱۵۷	بسیار از اجازت کے مقتضیہ تا فرما دین المشرع حافظ عبد الحمید بن محمد الدین مالکان کتاب

م ع ک

۲۹۶۵۶۴

آخری درج شدہ **RR** یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
